

خروج
از مصر
۱۴۴۶ ق.م

قوم اسرائیل
وارد کنعان
می‌شوند
۱۴۰۶

دوره داوران
شروع می‌شود
۱۳۷۵

عنتی‌ئیل
۱۳۲۷-۱۳۴۷

ایهود
۱۲۲۹-۱۳۰۹

دبوره
۱۱۶۹-۱۲۰۹

آمار حیات:

هدف:

نشان دادن این حقیقت که داورى خدا بر گناه قطعی است، و بخشایش گناه و برقراری مجدد رابطه با او نیز برای آنانی که توبه می‌کنند، درست به همان اندازه قطعی است

نویسنده:

احتمالاً سموئیل

محل رویدادها:

سرزمین کنعان که بعداً اسرائیل نامیده شد. خدا به قوم اسرائیل کمک کرده بود که کنعان را که قبایل زیادی از اقوام شرور در آن ساکن بودند، تسخیر کنند. اما اینک آنها در خطر این بودند که این سرزمین موعود را از دست بدهند، چون در مورد معتقدات خود سازش کاری کرده، از خدا ناطاعتی می‌کردند

آیه کلیدی:

«در آن زمان بنی اسرائیل پادشاهی نداشت و هر کس هر کاری را که دلش می‌خواست انجام می‌داد» (۶:۱۷).

شخصیت‌های مهم:

عنتی‌ئیل، ایهود، دبوره، جدعون، ایملک، یفتاح، سامسون و دلپه.

جنبه‌های خاص:

ثبت اولین جنگ داخلی اسرائیل.



این روزها پیدا کردن قهرمانان واقعی سخت است. روشهای مدرن تحقیق و تجسس و نیز رسانه‌های گروهی نقاط ضعف و معایب افراد برجسته و رهبران را بسیار آشکار کرده است؛ جستجو برای یافتن مردان و زنانی که بتوانیم از آنان سرمشق بگیریم، بیهوده است. دنیای موزیک مدرن، سینما، و ورزش موجی دائمی از «ستارگانی» را تولید می‌کند که تا بالاترین نقطه، اوج می‌گیرند و ناگهان از نظرها محو می‌شوند.

کتاب داوران کتابی است درباره قهرمانان، درباره ۱۲ مرد و زن که بنی اسرائیل را از دست دشمنان و ستم‌کیشان رهایی دادند. اینان افرادی کامل نبودند؛ در حقیقت، در بین آنها یک تروریست، یک فرد فاسدالاخلاق، و یک نفر هم که تمامی اصول مهمان‌نوازی را زیر پا گذاشت، به‌چشم می‌خورند. اما آنها مطیع خدا بودند و خدا آنها را به کار برد.

داوران کتابی درباره گناه و عواقب آن نیز هست. مانند زخم یا خراش جزئی که اگر مداوا نشود عفونت می‌کند، گناه نیز گسترش می‌یابد و خیلی زود تمام بدن را فاسد می‌سازد. کتاب یوشع آنجا تمام می‌شود که قوم موضع محکمی در پیروی از خدا اتخاذ کردند و آماده چشیدن تمام برکات سرزمین موعود شدند. اما قوم اسرائیل بعد از ساکن شدن در کنعان، وفاداری و انگیزه روحانی خود را از دست دادند. وقتی یوشع و بزرگان قوم وفات یافتند، مردم خلاء رهبری را احساس کردند؛ ایشان حکومتی مرکزی و نیرومند نداشتند. قوم اسرائیل به‌جای شادی برای آزادی و سعادت در سرزمین موعود، وارد دوران تاریک تاریخ خود شد.

با بیانی ساده، علت این سقوط سریع گناه بود، هم گناه فردی و هم گناه جمعی. اولین قدم دور شدن از خدا، اطاعت ناقص از او بود (۱:۱ تا ۵:۲)؛ قوم اسرائیل از ریشه کن کردن کامل مردمان فاسد سرزمین موعود سر باز زده بودند. همین امر منجر شد به ازدواج با آنان و بت‌پرستی (۲:۶ - ۳:۷) و اینکه «هر کس هر کاری را که دلش می‌خواست انجام می‌داد» (۶:۱۷). دیری نپایید که قوم اسرائیل اسیر شدند. آنها به‌ناچار به خدا التماس کردند تا نجاتشان دهد. خدا نیز به‌خاطر وفاداری به وعده‌اش و از روی رحمتش، داور یعنی رهبری را برای رهایی قومش بر می‌انگیخت و برای مدتی آرامش حاکم می‌شد. اما پس از مدتی، باز بی‌مبالاتی و ناطاعتی از سر گرفته می‌شد و این چرخه از نو آغاز می‌گردید.

کتاب داوران مدت زمانی بیش از ۳۲۵ سال را در بر می‌گیرد، و شش دوره متوالی از ستم‌دیدگی و رهایی را ثبت می‌کند، و خدمت و زندگی ۱۲ رهایی‌دهنده را بازگو می‌نماید. اقوامی که ایشان را تحت سلطه در آوردند، شامل بین‌النهرینی‌ها، موآبی‌ها، فلسطینی‌ها، کنعانی‌ها، مدیانی‌ها و عمونی‌ها بود. خدا رهاندگان مختلفی، از عنتی‌ئیل گرفته تا سامسون را به کار برد تا قومش را به آزادی و پرستش حقیقی رهنمون شوند. نجات خدا از طریق این رهبران که داور نامیده می‌شدند، نمودی است بارز از محبت و رحمت او نسبت به قومش.

وقتی کتاب داوران را می‌خوانید، خوب به این قهرمانان تاریخ یهود توجه کنید. به

داود پادشاه
می‌شود
۱۰۱۰

شائول برای
پادشاهی مسح
می‌شود
۱۰۵۰

سامسون
۱۰۵۵-۱۰۷۵

ولادت سموئیل
۱۱۰۵

جدعون
۱۱۲۲-۱۱۶۲

اتکای آنها به خدا و اطاعت از فرامینش دقت کنید. سقوط مکرر اسرائیل در گناه را ملاحظه کنید و ببینید که چطور نخواستند از تاریخ درس عبرت بگیرند و فقط به زمان حال می‌اندیشیدند. اما مهم‌تر از همه، عظمت رحمت خدا را مورد توجه قرار دهید که موجب شد قوم اسرائیل بارها و بارها رهایی یابند.

تقسیم‌بندی کلی:

الف - قصور نظامی بنی اسرائیل (۱:۱ تا ۴:۳)

- ۱- تصرف ناتمام سرزمین موعود
- ۲- سرکشی مذهبی مردم

قبایل بنی اسرائیل فرمان خدا را مبنی بر بیرون کردن ساکنان سرزمین موعود جدی نگرفته بودند. اگر گناه را به‌طور کامل از زندگی خود دور نکنیم، آخرالامر چیزی جز شکست نصیبمان نخواهد شد. ما باید مراقب باشیم که با گناه سازش نکنیم.

ب- رهایی بنی اسرائیل به‌دست داوران (۵:۳ تا ۳۱:۱۶)

- ۱- دوره اول: عتئی‌ئیل
- ۲- دوره دوم: ایهود و شمجر
- ۳- دوره سوم: باراق و دبور
- ۴- دوره چهارم: جدعون، تولع و یائیر
- ۵- دوره پنجم: یفتاح، ابسان، ایلون و عبدون
- ۶- دوره ششم: سامسون

می‌بینیم که قوم اسرائیل مکرراً نسبت به خدا گناه می‌کنند و خدا نیز اجازه می‌دهد مصیبت و بدبختی بر ایشان و سرزمینشان عارض شود. گناه همیشه عواقبی در بر دارد. هر جا که گناه هست، باید منتظر عواقب آن، یعنی مصیبت و بدبختی هم بود. به‌جای اینکه در زندگی خود، مرتب گناه کنیم و به‌دنبال آن، فریاد رهایی به‌سوی خدا بلند کنیم، باید بکوشیم که به‌طور دائم در وفاداری به او زندگی کنیم.

ج- قصور اخلاقی بنی اسرائیل (۱:۱۷ تا ۲۵:۲۱)

- ۱- بت‌پرستی در قبیله دان
- ۲- جنگ علیه قبیله بنیامین

علی‌رغم تلاشهای داوران قوم اسرائیل، مردم باز هم با تمام وجود به‌سوی خدا بازگشت نمی‌کردند. هر کس هر کاری را که فکر می‌کرد برایش بهتر است، انجام می‌داد و نتیجه آن، افول روحانی، اخلاقی و سیاسی تمام ملت بود. ما نیز اگر از احکام الهی اطاعت نکنیم، زندگی‌مان در سرازیری خواهد افتاد و رو به انحطاط خواهد گذاشت.

موضوع‌های مهم	توضیحات	اهمیت موضوع
افول / سازش	مردم با افول و شکست مواجه شدند چون از بسیاری جهات هدف روحانی خود را مورد سازش کاری قرار دادند. آنان رسالت خود را مبنی بر بیرون کردن ساکنان شرور سرزمین موعود، به کمال نرساندند و علاوه بر آن، از آداب و رسوم این مردمان تقلید کردند.	جامعه به کسانی که ایمان خود را جدی نمی‌گیرند و سازشکاری پیشه می‌کنند، پادشاهی زیادی می‌دهد: ثروت، مقبولیت، قدرت، و نفوذ. وقتی خدا رسالتی بر عهده ما می‌گذارد، نباید آن را به‌خاطر جلب نظر مساعد جامعه، آلوده کنیم و به انحراف بکشیم.
انحطاط / ارتداد	سقوط اخلاقی قوم اسرائیل ریشه در اشتیاق مفرطی داشت که هر قبیله برای دستیابی به استقلال احساس می‌کرد. این احساس استقلال و عدم اتحاد با یکدیگر منجر شد که هر کس کاری را انجام دهد که از دید خودش خوب به‌نظر می‌رسید. ایشان در حکومت و مذهب متحد نبودند. زیر پا گذاشتن قانون و نظم امری رایج بود. و سرانجام، بت‌پرستی و مذهب ساخته و پرداخته انسانها سبب شد که ایشان ایمان به خدا را به‌طور کامل رها کنند.	هرگاه به چیزی بیش از خدا بها دهیم، باید انتظار انحطاط را داشته باشیم. اگر به استقلال خود بیش از خدا بها دهیم، بتی را در قلب خود قرار داده‌ایم. دیری نخواهد پایید که زندگی ما معبدی برای این بت خواهد شد. ما باید بدانیم که خدا باید برتر از هر خواسته‌ای در زندگی ما قرار داشته باشد.
شکست / ستم کشی	خدا برای تنبیه قوم اسرائیل به‌خاطر گناهشان، از ستمگران شرور استفاده کرد تا به این ترتیب، آنها را به توبه بکشاند و وفاداری آنها را به خود بیازماید.	سرکشی از خدا به فاجعه می‌انجامد. خدا برای اینکه قلب کسانی را که از او دور افتاده‌اند به‌سوی خود متمایل سازد، ممکن است از ظلم و ستم استفاده کند.
توبه	افول، انحطاط، و شکست سبب شد که مردم فریاد کمک به‌سوی خدا بلند کنند. آنها قسم خوردند که از بت‌پرستی رو برگردانند و به رحمت و نجات خدا متوسل شوند.	هرگاه چیزی را مهم‌تر از خدا می‌سازیم، بت‌پرستی در قلب ما جای پا پیدا می‌کند. ما باید بت‌های مدرن را در قلب خود شناسایی کنیم و آنها را از خود دور نماییم و به‌سوی خدا بیاییم تا از او محبت و رحمت بیاییم.
رهایی / قهرمانان	چون قوم اسرائیل توبه کردند، خدا قهرمانانی را برانگیخت تا ایشان را از مسیر گناه و ظلم و ستمی که گناه به‌همراه می‌آورد، رهایی دهند. او برای انجام این هدف، از افرادی بسیار متفاوت با یکدیگر استفاده کرد.	محبت و رحمت خدا در دسترس همه مردم قرار دارد. خدا می‌تواند هر کسی که خود را وقف او نماید، برای خدمت خود به کار برد. قهرمانان واقعی آگاهند که تلاش انسانی بدون هدایت خدا عبث است.

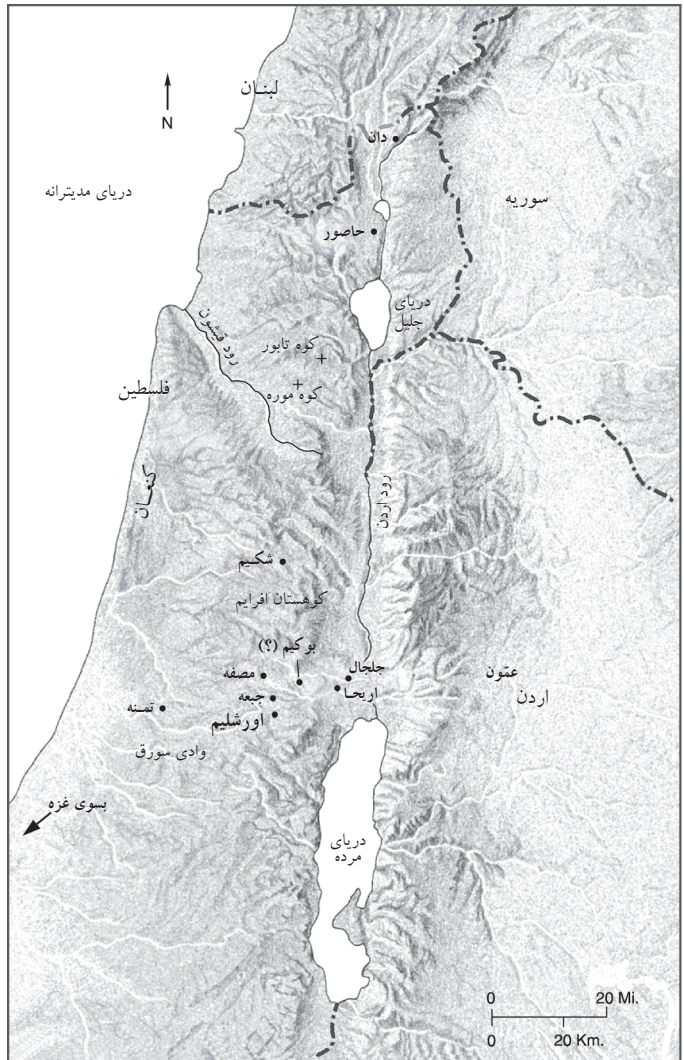
جزیه به پادشاه عجلون انتخاب شد، ایهود نام داشت. اما او فقط برای تحویل پول نزد او نرفت، چون او خنجری را که پنهان کرده بود، کشید و پادشاه موآب را کشت. ایهود فرار کرد، اما با سپاهی باز گشت و موآبی‌ها را از سرزمین اسرائیل بیرون راند و مردم را از شر ستم‌گران رهایی داد (۳۱:۱۱-۳).

۳- حاصور بعد از مرگ ایهود، یابین، پادشاه حاصور، سرزمین اسرائیل را تصرف کرد و به مدت ۲۰ سال بر مردم ستم راند. در این زمان، دپوره رهبر اسرائیل شد. او باراق را احضار کرد تا با سبیرا، فرمانده سپاه یابین پادشاه بجنگد. دپوره و باراق به اتفاق هم سپاه قوم اسرائیل را در جنگ علیه نیروهای یابین در منطقه‌ای بین کوه تابور و رود قیشون رهبری کردند و آنها را شکست دادند (۳۱:۵۱:۴).

۴- کوه مور بعد از ۴۰ سال صلح، مدیانی‌ها با نابود کردن گله و محصول قوم اسرائیل، آنها را به ستوه آوردند. وقتی بالاخره قوم اسرائیل به سوی خدا فریاد کمک بر آوردند، خدا جدعون را که کشاورز فقیر و فروتنی بود، برگزید تا رهاننده ایشان گردد. جدعون پس از کشمکش با شک و احساس حقارت خود، جرأت پیدا کرد و قربانگاه بت بعل واقع در شهر خودش را ویران ساخت؛ مردم از این واقعه به هیجان آمدند. او بر از روح خدا به سپاه عظیم مدیان که در نزدیکی کوه مور اردو زده بودند، حمله برد. او فقط با تعداد اندکی از نفراتش، دشمن را که از هم پراکنده شده بودند، متواری ساخت (۲۵:۷ تا ۱۶).

۵- شکیم حتی رهبران بزرگ نیز مرتکب اشتباه می‌شوند. رابطه جدعون با کنیزی در شکیم به تولد پسری به نام ایبملک انجامید. ایبملک تبدیل شد به فردی متقلب و تشنه قدرت؛ او مردم را بر انگیخت تا او را پادشاه اعلام کنند. او برای عملی کردن نقشه‌اش تا آنجا پیش رفت که ۶۹ تن از ۷۰ برادر ناتنی خود را کشت. عاقبت عده‌ای از مردان شکیم علیه او شوریدند. اما او سپاهی گرد آورد و آنان را شکست داد. جاه‌طلبی و حرص قدرت در او منجر شد که دو شهر دیگر را هم غارت کند. اما سرانجام زنی با انداختن سنگ آسیابی بر سرش، او را کشت (۲۸:۸-۲۸:۹).

۶- سرزمین عمون بار دیگر مردم اسرائیل کاملاً از خدا رو برگردانند؛ از این رو خدا نیز از آنها رو برگرداند. اما وقتی عمونی‌ها سپاه خود را برای حمله مجهز می‌کردند، مردم اسرائیل از بت‌هایشان دست کشیدند و یک بار دیگر



۱- بوکیم در آغاز کتاب داوران، مشاهده می‌کنیم که قوم اسرائیل به فتح سرزمین موعود ادامه می‌دهند. قصور آنها در اطاعت از خدا و نابودی تمامی ساکنین شرور آنجا، به دو طریق گریبان خود آنها را گرفت: (۱) دشمنان تجدید سازمان کردند و دست به ضد حمله زدند؛ و (۲) قوم اسرائیل از خدا رو برگردانند و آداب و رسوم فاسد و قبیح ساکنان بت پرست آن سرزمین را در زندگی خود پیاده کردند. فرشته خداوند در بوکیم ظاهر شد تا به قوم اسرائیل اطلاع دهد که گناه و ناطاعتی ایشان عهد آنها را با خدا شکسته است و به مجازاتشان خواهد انجامید و ایشان زیر ظلم و ستم قرار خواهند گرفت (۱:۱ تا ۱۰:۳).

۲- اریحا موآبی‌ها یکی از اقوامی بودند که بر بنی اسرائیل ستم راندند. پادشاه موآبی‌ها، عجلون، بیشتر قسمت‌های سرزمین اسرائیل از جمله شهر اریحا را تسخیر کرد و مردم را وا داشت تا جزیه غیرمنصفانه‌ای به او بپردازند. کسی که برای تحویل

۱۰- **کوهستان افرايم** در کوهستان افرايم مردی زندگی می کرد به نام ميخا. او برای خود کاهنی استخدام کرد تا برای بت‌هایش در معبدی که برای این منظور تدارک دیده بود، خدمت کهانت را انجام دهد. او فکر می کرد که با مذهبی بودنش خدا را خشنود می سازد! ميخا، مانند بسیاری از قوم اسرائیل تصور می کرد که دیدگاه خودش در مورد راستی و درستی با دیدگاه خدا مطابقت دارد (۱۳:۱-۱۷).

۱۱- **دان** قبیله دان به منظور پیدا کردن سرزمینی جدید به طرف شمال مهاجرت کردند. آنها پیش روی خود جاسوسانی فرستادند تا موقعیت آن منطقه را بررسی کنند. یک شب جاسوسان در خانه ميخا توقف کردند. جاسوسان که دنبال چیزی بودند تا آنها را از پیروز شدن مطمئن سازد، بتها و کاهن ميخا را دزدیدند. آنها پس از آنکه نزد قبیله خود باز گشتند، سپاهی ترتیب داده، به شهر لایش رفتند و شهروندان بی دفاع و بی گناه را قتل عام کردند و نام شهر تسخیر شده را دان گذاشتند. سپس بت‌های ميخا را در شهر بر پا داشتند و آنجا سالها محل مرکزی عبادت قبیله باقی ماند (۱۸:۱-۳۱).

۱۲- **جبعه** در جبعه، دهی واقع در قلمرو بنیامینی‌ها، مشخص شد که مردم چقدر از خدا دور شده‌اند. مردی با کنیزش به شمال به طرف کوهستان افرايم سفر می کرد. آنها با این فکر که خطری ایشان را تهدید نمی کند، شب را در جبعه ماندند. اما عده‌ای مرد منحرف در شهر، خانه‌ای را که آنها در آنجا بودند، محاصره کردند و از صاحب‌خانه خواستند که آن مرد را بیرون بفرستد تا به او تجاوز کنند. اما آن مرد و صاحب‌خانه، آن کنیز را بیرون فرستادند. او تمام شب مورد تجاوز و بدرفتاری قرار گرفت. صبح روز بعد که آن مرد بدن بی جان او را پیدا کرد، جسد او را ۱۲ قطعه کرد و هر قطعه را برای یکی از قبایل اسرائیل فرستاد. این واقعه غم‌انگیز نشان داد که قوم به پایین‌ترین درجه اخلاقی و روحانی خود رسیده بودند (۱۹:۱-۳۰).

۱۳- **مصفه** رهبران اسرائیل به مصفه آمدند تا درباره نحوه مجازات مردان شریر شهر جبعه تصمیم گیری کنند. وقتی رهبران شهر از تحویل متهمین سر باز زدند، تمامی قوم اسرائیل، هم از جبعه و هم از قبیله بنیامین که شهر جبعه در قلمرو آنها بود، انتقام گرفتند. وقتی جنگ پایان گرفت، کل قبیله به جز معدودی از مردان که در کوهها پناه گرفته بودند، نابود شد. قوم اسرائیل از لحاظ اخلاقی فاسد شده بود. بدینسان، زمینه برای بیداری و احیای روحانی مهیا شد، بیداری‌ای که بسیار ضرورت داشت و به رهبری سموئیل نبی صورت گرفت (۲۰:۱ تا ۲۵:۲۱).

به خدا روی آوردند. مردم از یفتاح که پسر زنی بدکاره بود و از اسرائیل طرد شده بود، خواستند تا باز گردد و نیروهای اسرائیل را علیه دشمن رهبری کند. یفتاح بعد از مغلوب کردن عمونی‌ها، با قبیله افرايم به‌خاطر سوءتفاهمی که پیش آمده بود، درگیر جنگ شد (۱۰:۱-۱۵:۱۲).

۱۴- **تمنه** داور بعدی اسرائیل، سامسون بود. خدا به زوجی نازا وعده تولد این طفل خارق‌العاده را داده بود. او می‌بایست شروع کند به رهایی بنی اسرائیل از ستم فلسطینی‌ها، قومی که بعد از عمونی‌ها اسرائیل را مورد ستم قرار دادند و بیشترین ظلم را در حق آنان روا داشتند. مطابق دستور خدا، سامسون می‌بایست نذیره باشد، یعنی می‌بایست نذر و عهد می کرد که خود را به‌طور خاص وقف خدمت به خدا کند. یکی از شرط‌های این نذر این بود که موی او هرگز نمی‌بایست تراشیده شود. اما وقتی سامسون بزرگ شد، وظایف خاص خود را نسبت به خدا همیشه جدی نمی گرفت. او حتی عاشق دختری فلسطینی در تمنه شد و از او تقاضای ازدواج کرد. قبل از ازدواج، سامسون برای چند تن از اهالی شهر ضیافتی برگزار کرد و با استفاده از چند معما با آنها شرط‌بندی کرد. اما آنها نامزد سامسون را مجبور کردند که جواب معما را با حيله از سامسون بپرسد و به ایشان بگوید. سامسون با کشتن ۳۰ فلسطینی از اهالی شهر اشقلون که در همان نزدیکی بود، بدهی خود را در این شرط‌بندی ادا کرد (۱۳:۱-۱۴:۲۰).

۱۵- **وادی سورق** سامسون با قدرت خارق‌العاده‌اش، هزاران فلسطینی را کشت. رهبران فلسطینیان در پی راهی بودند که مانع او شوند. وقتی زن فلسطینی دیگری دل سامسون را ربود، آنان این فرصت را به‌دست آوردند. نام او دلیده بود و در وادی سورق زندگی می کرد. او در مقابل مبلغی هنگفت، سامسون را فریب داد تا به او اعتماد کند و راز قدرتش را برایش برملا سازد. یک شب که او خواب بود، دلبله موی سر سامسون را تراشید. در نتیجه، سامسون ناتوان و درمانده به دست دشمن افتاد (۱۵:۱-۱۶:۲۰).

۱۶- **غزه** سامسون را کور کردند و در غزه به زندان انداختند. در آنجا موی او کم‌کم بلند شد. پس از مدتی، فلسطینی‌ها به‌مناسبت دستگیری سامسون و به‌منظور تحقیر او در مقابل مردم، جشن بزرگی بر پا کردند. وقتی او را به مقابل مردم آوردند، او ستونهای اصلی ایوان معبد را فشار داد و آنها را از جا کند، و به این ترتیب آن بنا تماما فرو ریخت. هزاران نفر در زیر خرابه‌های بنا ماندند و مردند. این پیشگویی که سامسون شروع به رهایی اسرائیل از ستم فلسطینی‌ها خواهد کرد، به تحقق پیوست (۱۶:۱-۲۱:۳۱).

الف- قصور نظامی بنی اسرائیل (۱:۱ تا ۴:۳)

یوشع با اطاعت وفادارانه از خداوند، قوم اسرائیل را به سوی پیروزی نظامی رهبری نمود. با وجود این، پس از وفات او، قبایل در پاکسازی کردن سرزمین موعود از ساکنانش قصور ورزیدند، از این رو خداوند از به وعده خود مبنی بر کمک به اسرائیل در بیرون کردن ساکنان شرور آنجا و برکت دادن ایشان در جنگ عمل نکرد. نسل جدید خدا را ترک کرد و بتها را پرستید. این قسمت از کتاب داوران نشان می‌دهد که وقتی ما آنطور که باید و شاید، به فرزندانمان تعلیم نمی‌دهیم که از خداوند پیروی کنند، چه اتفاقی می‌تواند رخ دهد.

۱- تصرف ناتمام سرزمین موعود

اسرائیل شروع به بیرون کردن ساکنان سرزمین موعود می‌کند

پس از مرگ یوشع، بنی اسرائیل از خداوند سؤال کردند: «خداوند، کدامیک از قبیله‌های ما اول باید به جنگ کنعانیها برود؟»

۱:۱

اعد ۲۷:۲۱

حد بر رهبران روحانی، صرف نظر از حکمت روحانی‌شان، بپرهیزید.

۱:۱ هر یک از ما برای اخذ تصمیمات مهم، به مشورت و راهنمایی نیاز داریم. قوم اسرائیل نیز از این قاعده مستثنی نبود. با آنکه یوشع وفات یافته بود، اما ایشان حداقل در اوائل کار، به خوبی مطابق الگوی او عمل کردند. مردم که هنوز سخنان تشویق‌آمیز یوشع در گوششان طنین‌انداز بود (یوشع فصل ۲۴)، از خدا سؤال کردند که قدم بعدی آنها چه باید باشد. برای طلبیدن این هدایت عمومی، احتمالاً بزرگان قوم در خیمه عبادت واقع در شبلوه جمع شدند، همان کاری که به‌هنگام تقسیم سرزمین موعود کرده بودند (یوشع فصل ۱۸). آنها در آنجا احتمالاً از اوریم و تمیم برای پی‌بردن به خواست خدا استفاده کردند. اوریم و تمیم احتمالاً دو سنگ بودند، مانند سنگ قرعه، که مطابق دستورالعمل خدا ساخته شده بودند. در موقعیت‌های خاص که سرنوشت تمام قوم به آن وابسته بود، از آنها شاید برای کاری مانند قرعه انداختن استفاده می‌کردند. به این ترتیب، امکان خطای انسانی برطرف می‌شد و موقعیت برای درک خواست خدا فراهم می‌گردید.

۱:۱ کنعانی‌ها همه کسانی بودند که در کنعان (سرزمین موعود) زندگی می‌کردند. آنها در دولت‌شهرها زندگی می‌کردند و هر شهر برای خود حکومت و سپاه و قوانین مخصوص داشت. یکی از دلایلی که تسخیر کنعان را دشوار می‌ساخت، این بود که مردم اسرائیل می‌بایست هر شهر را به‌طور جداگانه شکست داده، تصرف می‌کردند. پادشاه منفردی وجود نداشت که بتوان با شکست او، بر تمام کشورش مسلط شد. با وجود این، بزرگترین خطر کنعان برای قوم اسرائیل سپاهیان شهرهای مختلفش نبود،

۱:۱ مردم اسرائیل بالاخره وارد سرزمینی شدند که خدا به اجدادشان وعده داده بود، و کنترل آنجا را به دست گرفتند (پیدایش ۷:۱۲؛ خروج ۱۷:۱۶، ۳). کتاب داوران داستان تصرف سرزمین موعود را که در کتاب یوشع شروع شده بود، ادامه می‌دهد. مردم اسرائیل با قوت خدا دشمنان زیادی را شکست داده و بر مشکلات زیادی چیره شده بودند، اما کار آنها هنوز تمام نشده بود. آنان در چیره شدن بر چالشهای سیاسی و نظامی که با آنها روبه‌رو شده بودند، از خود کارآیی نشان داده بودند؛ اما چیره شدن بر چالشهای روحانی سخت‌تر بود. مبارزه با شیوه زندگی نامقدس اما جذاب کنعانی‌ها ثابت کرد که پیکار اخیر خطرناکتر از قدرت نظامی آنهاست. قوم اسرائیل زیر این فشار سر تسلیم فرود آوردند و در ایمان خود سست و مسامحه‌کار شدند. اگر سعی کنیم تنها با تلاش انسانی بر چالشهای زندگی چیره شویم، فشارها و وسوسه‌های پیرامون خود را بزرگتر از آنی خواهیم یافت که بتوانیم با آنها مقابله کنیم.

۱:۱ مدتی کوتاه پس از وفات یوشع، قوم اسرائیل کم‌کم سلطه ثابت خود را بر سرزمین موعود از دست داد. با آنکه یوشع فرمانده بزرگی بود، اما با رحلت او، فقدان رهبری روحانی بیش از فقدان فرمانده‌ای مدبر احساس می‌شد، زیرا او مردم را در مسیر خدا و اهداف او نگاه می‌داشت. یوشع جانشین مسلم موسی بود، اما کسی نبود که جانشین مسلم یوشع باشد. در طول بحران مسأله رهبری، قوم اسرائیل می‌بایست می‌آموخت که رهبر وقت هر چقدر هم که قدرتمند و حکیم باشد، رهبر واقعی آنان خدا است. ما اغلب به رهبران کاردان امید می‌بندیم و از یاد می‌بریم که در واقع خداست که رهبر و فرمانده ما است. خدا را فرمانده کل خود بدانید و از وسوسه اتکا کردن بیش از

۲ خداوند به ایشان فرمود: «قبیلهٔ یهودا برود. من زمین کنعانیها را به تصرف آنها درخواهم آورد.»

۲:۱
پیدا ۸:۴۹

۳ رهبران قبیلهٔ یهودا از قبیلهٔ شمعون خواستند تا ایشان را در این جنگ یاری نمایند، و به ایشان گفتند: «کمک کنید تا کنعانیها را از سرزمینی که به قبیلهٔ ما تعلق دارد، بیرون کنیم. ما نیز به شما کمک خواهیم کرد تا زمین خود را تصاحب نمایید.» پس قبیلهٔ شمعون همراه قبیلهٔ یهودا عازم جنگ شدند. ۴ و خداوند ایشان را در شکست دادن کنعانیها و فرزریها کمک کرد بطوری که ده هزار تن از دشمنان را در بازق کشتند. پادشاه آنها، ادونی بازق گریخت ولی طولی نکشید که اسرائیلیها او را دستگیر نموده، شستهای دست و پای او را بردند.

۳:۱
یوش ۱:۱۹

۷ ادونی بازق گفت: «هفتاد پادشاه با دست و پای شست بریده از خرده نانهای سفرهٔ من می‌خوردند. اکنون خدا مرا به سزای اعمالم رسانیده است.» ادونی بازق را به اورشلیم بردند و او در آنجا مرد.

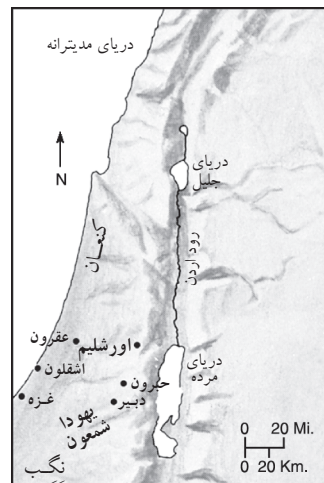
۴:۱
پیدا ۷:۱۳؛ ۳۰:۳۴
اسمو ۸:۱

۲:۱ کتاب یوشع از فتح آسان و کامل شهرهای دشمن و سپاهشان سخن می‌گوید، در حالی که کتاب داوران ظاهراً از فتحی طولانی‌تر و تدریجی‌تر خبر می‌دهد. وقتی قوم اسرائیل اول وارد سرزمین موعود شدند (یوشع فصل‌های ۱-۱۲)، با هم یک سپاه متحد تشکیل دادند تا به ساکنین آنجا هجوم برند و آنقدر با آنان بجنگند که دیگر قدرت مقابله نداشته باشند. وقتی اراضی سرزمین موعود بین ۱۲ قبیله تقسیم شد (یوشع فصل‌های ۱۳-۲۴)، هر قبیله خودش وظیفه داشت که دشمنان باقی‌مانده را از قلمرو خود بیرون کند. کتاب داوران از قصور آنها در این کار سخن می‌گوید.

بعضی از قبایل موفق‌تر از بقیه بودند. تحت رهبری یوشع، همه قبایل با قدرتی فراوان شروع به عمل کردند، اما دیری نپایید که ترس، فرسودگی، عدم انضباط، یا دنبال کردن منافع شخصی، بیشتر قبایل را به مسیر دیگری کشاند. در نتیجه، ایمان آنها کم‌کم رنگ باخت و «هر کس هر کاری را که دلش می‌خواست انجام می‌داد» (داوران ۱۷:۶). برای اینکه ایمان ما پایدار بماند، باید هر روز با ایمان زندگی کنیم. ایمان باید به تمامی جوانب زندگی ما نفوذ کند. وقتی با قوت اقدام به کاری می‌کنید، مراقب باشید که پس از مدتی، از هدف اصلی خود منحرف نشوید؛ خدا را دوست بدارید و برای او زندگی کنید.

۶:۱ قوم اسرائیل شستهای دست و پای پادشاه ادونی بازق را بردند تا او را تحقیر و در جنگ ناتوان سازند. مطابق دستور خدا برای تسخیر سرزمین موعود، او می‌بایست کشته می‌شد.

بلکه مذهبی بود. مذهب کنعانیها خصائل شیطانی را رواج می‌داد: خشونت در جنگ، بی‌بند و باری جنسی، حرص و ولع خودخواهانه، و ماده‌گرایی. کنعان جامعه‌ای بود با این شعار: «اول خودم، بعد بقیه چیزها.» روشن است که دین الهی بنی اسرائیل و مذهب منحن کنعانیان نمی‌توانستند در کنار هم وجود داشته باشند. آیا شعار جامعه امروز ما همین نیست؟ آیا ایمان ما امروزه با این شعار جامعه قابل سازش است؟



قبیله یهودا برای تصاحب زمین خود می‌جنگد

قبیله یهودا برای تسخیر ملکی که برای آنها تعیین شده بود، وقت را تلف نکرد. آنها به کمک قبیله شمعون، اورشلیم را تسخیر کردند و هم‌میتطور کنعانی‌های ساکن صحرائی بکب و حاشیه دریا را شکست دادند. حبرون و دبیر به دست قبیله یهودا افتاد و پس از آن، غزه و اشقلون و عقرن.

^۸قبیله یهودا شهر اورشلیم را گرفته، اهالی آنجا را قتل عام نمودند و شهر را به آتش کشیدند. ^۹بعد از آن، آنها با کنعانی‌هایی که در نواحی کوهستانی و صحرای نِگب و کوهپایه‌های غربی ساکن بودند وارد جنگ شدند. ^{۱۰}آنگاه قبیله یهودا بر کنعانیهای ساکن حبرون (که قبلاً قریهٔ اربع نامیده می‌شد) حمله بردند و طایفه‌های شیشای، اخیمان و تلمای را شکست دادند. ^{۱۱}سپس به شهر دبیر (که قبلاً به قریهٔ سفر معروف بود) هجوم بردند.

^{۱۲}کالیب به افراد خود گفت: «هر که برود و قریهٔ سفر را تصرف نماید، دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد.»

^{۱۳}عتن‌ئیل، پسر قناز (قناز برادر کوچک کالیب بود) شهر را تصرف نمود و کالیب عکسه را به او به زنی داد. ^{۱۴}عتن‌ئیل وقتی عکسه را به خانهٔ خود می‌برد، او را ترغیب نمود تا از پدرش قطعه زمینی بخواهد. عکسه از الاغش پیاده شد تا در این باره با پدرش کالیب صحبت کند. کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» ^{۱۵}عکسه گفت: «یک هدیهٔ دیگر هم به من بده! آن زمینی که به من داده‌ای، زمین بی‌آبی است. یک قطعه زمین که چشمه در آن باشد به من بده.» پس کالیب چشمه‌های بالا و پایین را به او بخشید.

۸:۱
یوش ۶۳:۱۵۱۰:۱
یوش ۱۴:۱۵؛ ۷:۲۰؛
۱۶:۹-۲۱۱۱:۱
یوش ۱۵:۱۵۱۲:۱
یوش ۱۶:۱۵۱۳:۱
داو ۹:۳

اسرائیل در بیرون کردن دشمن قصور می‌ورزد

^{۱۶}وقتی که قبیلهٔ یهودا به ملک تازهٔ خود واقع در بیابان نِگب، نزدیک عراد، وارد شدند، قبیلهٔ قینی (از نسل پدر زن موسی) نیز به آنها پیوستند. آنها خانه‌های خود را در اریحا (معروف به شهر نخلستان) ترک نموده، از آن پس در میان قبیلهٔ یهودا ساکن شدند. ^{۱۷}آنگاه قبیلهٔ یهودا همراه قبیلهٔ شمعون، کنعانی‌هایی را که در شهر صَفَت زندگی می‌کردند شکست دادند و شهرشان را بکلی نابود کرده، آن را حرمه (یعنی «نابودی») نامیدند. ^{۱۸}همچنین قبیلهٔ یهودا شهرهای غزه، اشقلون، عقرون و روستاهای اطراف آنها را فتح کردند. ^{۱۹}خداوند به قبیلهٔ یهودا یاری نمود تا نواحی کوهستانی را تصرف کنند؛ اما

۱۶:۱
تث ۳:۳۴
داو ۱۱:۴؛ ۱۳:۳۱۷:۱
اعد ۳:۲۱۱۹:۱
یوش ۱۶:۱۷
داو ۳:۲:۴

به ابراهیم گفته بود که قوم اسرائیل وقتی وارد سرزمین موعود خواهند شد که شرارت ساکنین آن به اوج خود رسیده باشد (پیدایش ۱۶:۱۵). خدا برای قوم اسرائیل استثنا قائل نمی‌شد، چون ایشان نیز سرانجام مجازات شدند، زیرا مانند مردمی که دستور بیرون کردنشان را داشتند، شرور شدند (۲ پادشاهان ۱۷:۲۵؛ ۱۹:۱۸، ۱۹:۱۸؛ حزقیال ۸). رفتار خدا با انسانها کاملاً به‌دور از طرفداری است: همه انسانها می‌توانند به‌برابری از فیض و آموزش او برخوردار شوند؛ و همه انسانها نیز به‌طور برابر در معرض عدالت و مجازات الهی قرار دارند.

۱۹:۱ عرابه‌های کنعانی که به وسیله اسب به جلو رانده

۸:۱ اگر چه قوم اسرائیل اورشلیم را تسخیر کردند، اما تا زمان داود پادشاه، شهر را اشغال نکردند (۲ سموئیل ۵:۱۰-۱۶).
۱۵-۱۲:۱ همین واقعه در یوشع ۱۶:۱۵-۱۹ نیز ثبت شده است. کالیب جزو نخستین دسته از جاسوسانی بود که سرزمین موعود را مورد شناسایی قرار داد (اعداد ۱۳ و ۱۴) و همراه یوشع، مردم را تشویق کرد تا آنجا را فتح کنند.
۱۹:۱ چرا خدا به قوم اسرائیل دستور داد که کنعانی‌ها را از روی زمین ریشه‌کن کنند؟ اگر چه این فرمان ممکن است ظالمانه به‌نظر برسد، اما قوم اسرائیل از خدا دستور داشتند که مجازات مردم شرور سرزمین موعود را به موقع اجرا بگذارند. حدود ۷۰۰ سال پیش از آن، خدا

موفق نشدند ساکنان دشتها را بیرون رانند، چون ساکنان آنجا دارای عرابه‌های آهنین بودند.

^{۲۰}همانطور که موسی قول داده بود شهر حبرون به کالیب داده شد و کالیب اهالی این شهر را که از نسل سه پسر عناق بودند، بیرون راند.

^{۲۱}قبیله بنیامین، یبوسی‌هایی را که در اورشلیم سکونت داشتند بیرون نکردند بنابراین آنها تا به امروز در آنجا در میان قبیله بنیامین زندگی می‌کنند.

^{۲۲}و^{۲۳}خداوند با قبیله یوسف بود، و آنها توانستند بیت‌ئیل را (که قبلاً لوز نامیده می‌شد) تصرف کنند. آنها نخست جاسوسانی به شهر فرستادند. ^{۲۴}آن جاسوسان مردی را که از شهر بیرون می‌آمد گرفتند و به او گفتند که اگر به آنها راه نفوذ به شهر را نشان دهد جان او و خانواده‌اش در امان خواهد بود.

^{۲۵}او راه نفوذ به شهر را به آنها نشان داد. پس وارد شده، اهالی شهر را قتل عام نمودند، ولی آن مرد و خانواده‌اش را نکشتند. ^{۲۶}بعد این مرد به سرزمین حیتی‌ها رفت و در آنجا شهری بنا کرد و آن را لوز نامید که تا به امروز به همان نام باقی است.

^{۲۷}قبیله منسی نتوانستند ساکنان شهرهای بیت‌شان، تعنک، در، ییلعام، مجدو و اهالی روستاهای اطراف آنها را بیرون کنند. پس کنعانی‌ها همچنان در آنجا ماندند. ^{۲۸}وقتی اسرائیلی‌ها نیرومندتر شدند، کنعانی‌ها را مثل برده بکار گرفتند ولی آنها را بکلی از آن سرزمین بیرون نکردند. ^{۲۹}قبیله افرایم نیز کنعانی‌های ساکن جازر را بیرون نکردند و آنها هنوز هم در میان قبیله افرایم زندگی

۲۰:۱

یوش ۱۴:۱۵، ۹:۵-۱۴

۲۱:۱

یوش ۶۳:۱۵

۲ سمو ۶:۵

۲۲:۱

پیدا ۱۹:۲۸

یوش ۴:۳-۱۴

۲۴:۱

یوش ۲۲:۶

۲۵:۱

یوش ۲۵:۶

۲۷:۱

یوش ۱۲:۱۱-۱۷

۲۹:۱

یوش ۱۰:۱۶

خسته بودند. اگر چه تقریباً چیزی به رسیدن به هدف نمانده بود، اما آنها برای دستیابی به آن فاقد انضباط و نیرو بودند. (۲) آنها می‌ترسیدند که دشمن بیش از حد قوی باشد، زیرا عرابه‌های آهنینشان شکست‌ناپذیر به نظر می‌آمد. (۳) انحطاط روحانی، آنها را از درون آلوده کرده بود. آنها فکر می‌کردند که می‌توانند از پس وسوسه بر آیند و تصور می‌کردند از طریق داد و ستد با کنعانی‌ها می‌توانند ثروتمندتر شوند.

ما نیز اغلب در بیرون کردن گناه از زندگی خود قصور می‌ورزیم. بیشتر اوقات می‌دانیم چه باید بکنیم، اما کار را به پایان نمی‌رسانیم. قصور در به پایان رساندن کار، به تیرگی تدریجی رابطه ما با خدا منتهی می‌شود. در نبردهایی که داریم، ممکن است به تدریج خسته شویم و احتیاج به استراحت داشته باشیم؛ اما نیاز ما چیزی بیشتر از تعطیل کردن کار است. ما احتیاج داریم که بدانیم خدا ما را دوست دارد و هدفی در زندگی به ما داده است. پیروزی از طریق زندگی کردن مطابق نقشه خدا به‌دست می‌آید.

می‌شد، از پیشرفته‌ترین ماشین‌های جنگی زمانه بود. وقتی عرابه‌های آهنین با سرعت به طرف سربازان پیاده اسرائیلی می‌تاخت، ایشان دیگر قادر به مقابله نبودند. به همین دلیل، سپاه اسرائیل ترجیح می‌داد در مناطق کوهستانی بجنگد، چرا که در این مناطق عرابه‌رانان امکان مانور نداشتند.

۲۰:۱ «همان طور که خداوند وعده داده بود»، زمینی به کالیب داده شد. در دنیایی که وعده‌ها اغلب زیر پا گذاشته می‌شود، دانستن اینکه خدا به وعده‌هایش عمل می‌کند، امیدوارکننده است. کتاب مقدس پر است از وعده‌های خدا؛ کشف این وعده‌ها ماجرای است هیجان‌انگیز. وقتی وعده‌های خدا را کشف کردید، از مشاهده اینکه در تحقق وعده‌ای تأخیر رخ داده، دل‌سرد نشوید. خدا به همه وعده‌های خود عمل خواهد کرد، درست همانطور که به وعده‌اش به کالیب عمل کرد.

۲۱:۱ قبایل یکی پس از دیگری در بیرون کردن کنعانی‌های شرور از سرزمینشان قصور ورزیدند. چرا آنها کار را نیمه گذاشتند و کاملاً از فرامین خدا اطاعت نکردند؟ (۱) آنها زمان زیادی بود که می‌جنگیدند و

می‌کنند.^{۳۰} قبیلهٔ زبولون نیز اهالی فطرون و نهلول را بیرون نراندند، پس این کنعانیها در میان قبیلهٔ زبولون باقی ماندند و بصورت برده بکار گرفته شدند.^{۳۱} همچنین قبیلهٔ اشیر، ساکنان عکو، صیدون، احلب، اکزیب، حلبه، عفیق و رحوب را بیرون نراندند. بنابراین قبیلهٔ اشیر در میان کنعانی‌های آن سرزمین زندگی می‌کنند.^{۳۳} قبیلهٔ نفتالی هم ساکنان بیت‌شمس و بیت‌عنات را بیرون نکردند، بنابراین ایشان مثل برده در میان این قبیله به زندگی خود ادامه می‌دهند.^{۳۴} اما قبیلهٔ دان توسط اموری‌ها به کوهستان رانده شدند و نتوانستند از آنجا پایین بیایند و در دشت ساکن شوند.^{۳۵} اموری‌ها قصد داشتند، آیلون، شعلیم و کوه حارس را تصرف کنند ولی قبیلهٔ یوسف آنها را مغلوب ساخته، به بردگی گرفتند.^{۳۶} سرحد اموری‌ها از گردنهٔ عقربها شروع شده، به ساحل می‌رسید و از آنجا نیز فراتر می‌رفت.

۳۴:۱
یوش ۴۷:۱۹
داو ۱:۱۸

فرشته‌ای اعلام می‌کند که مردم عهد خدا را شکسته‌اند

۲ روزی فرشتهٔ خداوند از جلجال به بوکیم آمده، به قوم اسرائیل گفت: «من شما را از مصر به سرزمینی که وعدهٔ آن را به اجدادتان دادم آوردم و گفتم که هرگز عهدی را که با شما بسته‌ام نخواهم شکست، بشرطی که شما نیز با اقوامی که در سرزمین موعود هستند هم پیمان نشوید و قربانگاه‌های

۱:۲
خرو ۲:۲۰
یوش ۱۰:۳
داو ۱۱:۶
۲:۲
پیدا ۸:۷، ۱۷
خرو ۱۳:۲۳، ۳۲:۳۴

دلیل، اجازه می‌داد که ایشان دچار سختی‌ها و مصائب شوند تا به‌سوی او باز گردند، درست همانطور که قبلاً هشدار داده بود (لاویان ۲۶؛ تثییه ۲۸). در کتاب داوران، نمونه‌هایی از مواردی آمده که در آنها خدا اجازه داد که قومش مورد ظلم واقع شود تا بلکه از گناهانشان توبه کنند و به‌سوی او باز گردند.

۱:۲ این فرشته خداوند یا (۱) پیام‌آور مخصوصی بود که خدا گسیل می‌داشت، یا (۲) خود خدا بود که به شکل انسان ظاهر می‌شد. در هر دو حالت، پیغام خدا آنقدر مهم بود که برای اینکه به مردم بفهماند که عهدشکنی‌شان چقدر جدی است، به‌گونه‌ای خاص با ایشان سخن گفت.

آیا این فرشته با همه دو میلیون اسرائیلی یکجا سخن گفت؟ یک پاسخ احتمالی این است که فرشته فقط با رهبران قوم به‌عنوان نمایندگان قوم سخن گفت (همانطور که ما نیز می‌گوییم: «رئیس جمهور خطاب به ملت گفت»، حتی اگر او با تک‌تک مردم سخن نگفته باشد). احتمالاً به شیوه‌های معجزه‌آسا، تک‌تک قوم اسرائیل حقیقتاً سخنان فرشته را شنیدند. اما بی‌شک خدا می‌خواست همه مردم از عواقب گناهانشان آگاه شوند.

۱:۲-۳ این واقعه نقطه عطفی است در رابطه قوم اسرائیل با خدا. خدا در کوه سینا، عهد مقدس و لازم‌الاجرائی را با قوم اسرائیل بست (خروج ۱۹:۸-۸). سهم خدا در آن پیمان این بود که از بنی اسرائیل قومی خاص به‌وجود آورد (نگاه کنید به توضیحات مربوط به پیدایش ۱۲:۱-۳)، و از آنها محافظت کرده، ایشان را به‌خاطر پیروی از او به‌طور مخصوص برکت بدهد. سهم اسرائیل هم این بود که خدا را دوست بدارد و از احکامش اطاعت کند. اما چون آنها خدا را رد کردند و نسبت به او نامطیع شدند، او دیگر ملزم نبود وعده حفاظت از ایشان را اجرا کند. با اینحال، خدا قصد نداشت قومش را ترک کند. اگر آنها از او تقاضای بخشش می‌کردند و بار دیگر صادقانه از او پیروی می‌نمودند، برکاتی عالی نصیبشان می‌شد.

اگر چه وعده خدا مبنی بر کمک به قوم اسرائیل در فتح سرزمین موعود دیگر برای او تعهدآور نبود، اما وعده او مبنی بر تبدیل بنی اسرائیل به قومی که از طریق آن تمام مردم جهان برکت بیابند هنوز معتبر بود (وعده‌ای که با آمدن مسیح موعود به تحقق پیوست). اما خدا هنوز از قوم اسرائیل می‌خواست که مردمانی مقدس باشند (درست همانطور که از ما می‌خواهد که مقدس باشیم)؛ به همین

آنها را خراب کنید؛ ولی شما اطاعت نکردید. ۳ پس من نیز این قومها را از این سرزمین بیرون نمی‌کنم و آنها چون خار به پهلوی شما فرو خواهند رفت و خدایان ایشان چون تله شما را گرفتار خواهند کرد.»
 و وقتی فرشته سخنان خود را به پایان رسانید، قوم اسرائیل با صدای بلند

۳:۲
 اعد ۵۶،۵۵:۳۳
 ت ۲۵:۲۹

محل آیات	کارهای برجسته	مدت داوری	داور	داوران اسرائیل
داوران ۱۱-۷:۳	شهر قدرتمند کنعانی را شکست داد.	۴۰	عنتی‌ئیل	
داوران ۳۰-۱۲:۳	عجلون را کشت و موآبی‌ها را شکست داد.	۸۰	ایهود	
داوران ۳۱:۳	۶۰۰ فلسطینی را با چوب گاورانی کشت.	ثبت نشده	شمجر	
داوران ۵و۴	او فرمانده سیسرا و کنعانی‌ها را شکست داد و بعد با باراق سرود پیروزی خواند.	۴۰	دبوره (همراه با باراق)	
داوران ۸۶	بتهای خانوادگی‌اش را نابود ساخت، برای مشخص شدن اراده خدا از پشم استفاده کرد، سپاه ۱۰،۰۰۰ نفری تشکیل داد، اما با لشکری ۳۰۰ نفره، ۱۳۵،۰۰۰ مدیانی را شکست داد.	۴۰	جدعون	
داوران ۲،۱:۱۰	۲۳ سال اسرائیل را رهبری نمود.	۲۳	تولع	
داوران ۵-۳:۱۰	۳۰ پسر داشت.	۲۲	یائیر	
داوران ۱۷:۱۲ تا ۶:۱۰	نسنجیده نذری کرد، اموری‌ها را شکست داد و کمی بعد به جنگِ افرایمی‌های حسود رفت.	۶	یفتاح	
داوران ۱۰-۸:۱۲	۳۰ پسر و ۳۰ دختر داشت.	۷	ابسان	
داوران ۱۲،۱۱:۱۲	ثبت نشده.	۱۰	ایلون	
داوران ۱۵-۱۳:۱۲	۴۰ پسر و ۳۰ نوه داشت که هر یک الاغی از آن خود داشتند.	۸	عبدون	
داوران ۱۶-۱۳	نذیره بود، با دست خالی شیری را کشت، مزارع گندم فلسطینی‌ها را آتش زد، ۱،۰۰۰ فلسطینی را با استخوانِ چانه الاغی کشت، دروازه‌ای آهنی را از جا کند، دلیل او را به دام انداخت، در آخرین و بزرگترین اقدامش، هزاران فلسطینی را نابود کرد.	۲۰	سامسون	

متحمل شوم. اگر ناطاعتی از فرامین خدا را بر گزینیم، باید یقین بدانیم که عواقب آن تأسف‌بار خواهد بود.
۴:۲ مردم اسرائیل می‌دانستند که گناه کرده‌اند. ایشان در مقابل سخنان فرشته، غم عمیق خود را نشان دادند و گریستند. انسان از روی طبیعت خود مرتکب گناه و خطا می‌شود؛ خدا نیز می‌داند که انسان نمی‌تواند به کمال مطلوب برسد. از این روست که توبه به‌درستی نشان می‌دهد که روحانیت ما تا چه حد اصیل و واقعی است. توبه یعنی درخواست آمرزش از خدا؛ توبه یعنی رو گرداندن از راههای گناه‌آلودمان. اما

۲:۲ هیچ کس نمی‌تواند از عواقب ناشی از ناطاعتی از خدا بگریزد. قوم اسرائیل نه تنها ناطاعتی ورزیدند، بلکه بارها او را رد کردند. اعداد ۵۵:۳۳ یکی از بخشهایی است که پیشگویی می‌کند که اگر قوم اسرائیل از خدا ناطاعتی کند، چه اتفاقی خواهد افتاد. قوم اسرائیل نمی‌توانست بگوید که قبلاً به آنها هشدار داده نشده است. خدا به ما نیز هشدار داده است. ما یا می‌توانیم فرا بگیریم که از هشدارهای روشن خدا در کتاب مقدس اطاعت کنیم، یا می‌توانیم عواقب مصیبت‌بار اعمال نادرست خود را

گریستند. ^۵ آنها آن مکان را بوکیم (یعنی «آنانی که می‌گیرند») نامیده، در آنجا برای خداوند قربانی کردند.

۵:۲
یوش ۲۶:۷

وفات یوشع

عیوشع قوم اسرائیل را پس از ختم سخنرانی خود مرخص کرد و آنها رفتند تا زمینهایی را که به ایشان تعلق می‌گرفت، به تصرف خود در آورند. ^۷ و ^۹ یوشع خدمتگزار خداوند، در سن صد و ده سالگی در گذشت و او را در ملکش در تمنه حارس واقع در کوهستان افرایم بطرف شمال کوه جاعش به خاک سپردند. قوم اسرائیل در طول زندگانی یوشع و نیز ریش سفیدان قوم که پس از او زنده مانده بودند و شخصاً اعمال شگفت‌انگیز خداوند را در حق اسرائیل دیده بودند، نسبت به خداوند وفادار ماندند.

۶:۲
یوش ۲۸:۲۴
۷:۲
یوش ۲۹:۲۴

۱۰:۲
مز ۱۱:۵۱
۱۱:۲
داو ۱:۴؛ ۱:۶؛ ۳۳:۸؛
۶:۱۰

۲- سرکشی مذهبی مردم

اولی بالاخره تمام مردم آن نسل مردند و نسل بعدی خداوند را فراموش کردند و هر آنچه که او برای قوم اسرائیل انجام داده بود، به یاد نیاوردند. ^{۱۱} ایشان نسبت به خداوند گناه ورزیدند و به پرستش بتها روی آوردند. ^{۱۲} و ^{۱۳} آنها خداوند،

۱۲:۲
تث ۲۵:۲۸؛ ۳۱:۱۶؛ ۱۷:
۳۰:۳۲
داو ۶:۱۰
مز ۴۰:۱۰۶

باید مسؤلیت ایجاد ایمان در زندگی فرزندانمان را جدی بگیریم.

۱۴-۱۱:۲ این نسل از قوم اسرائیل از ایمان پدرانشان دست کشیدند و شروع کردند به پرستش خدایان ملل همسایه. چیزهای زیادی می‌تواند ما را وسوسه کند که از آنچه که می‌دانیم درست است، دست بکشیم. اموری که خوشایند اطرافیان ما است می‌تواند ما را تحت فشار قرار دهد که رفتاری از خود نشان دهیم که خوشایند خدا نیست. نگذارید کسی شما را طوری تحت تأثیر قرار دهد که از خدا ناطاعتی کنید.

۱۴-۱۲:۲ خدا بت‌پرستی را به شدت محکوم کرده، آن را به سختی مجازات می‌کند. چرا بت‌پرستی تا این حد در نظر خدا بد بود؟ پرستش بتها دو حکم از ده فرمان را نقض می‌کرد (خروج ۲۰:۴). تعظیم در برابر بت به معنای آن است که شخص ایمان ندارد که خدا تنها خدای واقعی است. کنعانی‌ها تقریباً برای هر فصل و هر فعالیتی و هر محلی یک خدا داشتند. برای آنها یهوه فقط یکی از خدایان از مجموعه خدایان متعدد بود. اما قوم اسرائیل می‌بایست فقط یهوه را می‌پرستید. بت‌پرستی خدا را تا سطح مخلوقش پایین می‌آورد و ویژگی‌های منحصر به فرد او را به چیزهایی که ساخته اوست، نسبت می‌دهد. بت مظهر جنبه‌های نفسانی، شهوانی، و غیراخلاقی طبیعت انسانی است. اما طبیعت خدا روحانی و پاک است. عبادت خدا و همزمان با آن پرستش بتها امری کاملاً غیرعملی بود.

۱۴-۱۲:۲ خدا نسبت به قوم اسرائیل خشمگین بود؛ به

ما نمی‌توانیم صادقانه این کار را بکنیم مگر اینکه واقعاً از اعمال گناه‌آلود خود غمگین باشیم. وقتی از خطاهایی که در زندگی مان وجود دارد آگاه شدیم، باید او را به‌طور کامل به خدا اعتراف کنیم، نه اینکه بگوئیم بر آن سربوش بگذاریم یا فکر کنیم که شاید به‌طور اتفاقی از آن خلاص شویم. **۹-۷:۲** گزارش وفات یوشع علاوه بر آخر کتاب یوشع، در اینجا نیز آمده است (۲۹:۲۴). این بخش، ممکن است خلاصه‌ای باشد از آنچه پیشتر اتفاق افتاده بود؛ یا امکان دارد که روایت کتاب یوشع رویدادهای فصل اول کتاب داوران را از قلم انداخته باشد (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره یوشع، نگاه کنید به یوشع فصل ۱).

۱۰:۲ یک نسل مرد و نسل بعدی از خدا پیروی نکرد. داوران ۱۰:۲ تا ۷:۳ تصویری است کلی از دور تسلسل گناه، مجازات، و توبه که قوم اسرائیل بارها و بارها آن را پیمود. هر نسل به نسل بعدی تعلیم نداد که خدا را دوست بدارند و از او پیروی کنند؛ تعلیم راههای خدا به فرزندان در مرکز احکام خدا قرار داشت (تثنیه ۶:۹-۶)، اما هر نسل در این امر کوتاهی کرد. امروزه نیز والدین ممکن است در این وسوسه گرفتار شوند که وظیفه تعلیم ایمان مسیحی را به کلیسا یا به کانون شادی کلیسا بسپارند. اما خدا می‌گوید که خانواده در انجام این وظیفه بیشترین مسؤلیت را دارد. از آنجایی که کودکان بیشتر از طریق الگو گرفتن می‌آموزند، ایمان باید در روابط خانوادگی دیده شود تا فرزندان به‌طور طبیعی آن را بیاموزند. ما

خدای پدران خود را که ایشان را از مصر بیرون آورده بود، ترک نموده، بت‌های طایفه‌های همسایه خود را عبادت و سجده می‌کردند. بنابراین خشم خداوند بر تمام اسرائیل افروخته شده و ایشان را به دست دشمنانشان سپرد تا غارت شوند، زیرا او را ترک نموده، بت‌های بعل و عشتاروت را عبادت می‌کردند.

^{۱۵}هرگاه قوم اسرائیل با دشمنان می‌جنگیدند، خداوند برضد اسرائیل عمل می‌کرد، همانطور که قبلاً در این مورد هشدار داده و قسم خورده بود. اما وقتی که قوم به این وضع فلاکت‌بار دچار گردیدند ^{۱۶}خداوند رهبرانی فرستاد تا ایشان را از دست دشمنانشان برهاند. ^{۱۷}ولی از رهبران نیز اطاعت نمودند و با پرستش خدایان دیگر، نسبت به خداوند خیانت ورزیدند. آنها برخلاف اجدادشان عمل کردند و خیلی زود از پیروی خداوند سرباز زده، او را اطاعت نمودند. ^{۱۸}هر یک از رهبران در طول عمر خود، به کمک خداوند قوم اسرائیل را از دست دشمنانشان می‌رهانید، زیرا خداوند به سبب ناله قوم خود و ظلم و ستمی که بر آنها می‌شد، دلش بر آنها می‌سوخت و تا زمانی که آن رهبر زنده بود به آنها کمک می‌کرد. ^{۱۹}اما وقتی که آن رهبر می‌مرد، قوم به کارهای

۱۶:۲

داو ۶:۶

مز ۴۳:۱۰-۱۶

۱۷:۲

مز ۱۲:۱۱-۸۱

۱۹:۲

داو ۱۲:۱۳؛ ۱:۴؛ ۳۳:۸

قرن ۱۸، ۱۷:۲۴

مز ۸:۷۸

جذاب‌تر به نظر می‌رسید و امتیازات آنی و کوتاه‌مدت بیشتری در اختیار مردم می‌گذاشت. یکی از جذاب‌ترین مشخصه‌های آن، این بود که مردم می‌توانستند خودخواه و خودمحور باقی بمانند و در ضمن مذهبی نیز باشند. آنها می‌توانستند هر کاری که دوست دارند بکنند و در عین حال، پیرو یکی از خدایان متعدد کنعانی نیز باشند. روابط جنسی نامشروع، خودخواهی، ستم به بیچارگان، و بسیاری کارهای دیگر نه تنها مجاز بود، بلکه به‌عنوان اشکالی از عبادت مورد تشویق نیز قرار می‌گرفت.

اما ایمان به خدای یگانه و واقعی منافع آنی در بر ندارد، منافی است که برای طبیعت گناه‌آلود انسانی خوشایند است. جوهر گناه خودخواهی است؛ جوهر ایمان به خدا ایثار است.

۱۹:۱۷:۲ در طول این مدت، قوم اسرائیل هفت دور تسلسل را پشت سر گذاشت که هر دور شامل این مراحل بود: (۱) طغیان علیه خدا؛ (۲) افتادن به دست دشمن و ستم دیدن؛ (۳) راهی به دست داور خداترس؛ (۴) وفادار ماندن به خدا در دوره خدمت آن داور؛ (۵) فراموش کردن خدا پس از رحلت آن داور. ما نیز گرایش داریم که همین مراحل را ببیماییم؛ یعنی تا زمانی که نزدیک کسانی هستیم که وقف خدا می‌باشند، به خدا وفادار می‌مانیم. اما وقتی تنها هستیم، تحت فشارهای زندگی از خدا دور می‌شویم. تصمیم بگیرید که با وجود موقعیت‌های دشواری که ممکن است بر سر راهتان قرار بگیرند، به خدا وفادار بمانید.

همین دلیل، اجازه داد تا به دست دشمنانشان مجازات شوند. خشم به‌خودی خود گناه نیست. خشم خدا عکس‌العمل طبیعت مقدس او در مقابل گناه است. یک جنبه از طبیعت خدا، خشم او در قبال گناه است؛ جنبه دیگر طبیعت او، محبت و رحمت او نسبت به گناهکاران است. بدون درک خشم شدید خدا، نمی‌توان به‌طور کامل به ارزش رحمت خدا پی‌برد.

۱۶، ۱۵:۲ علی‌رغم ناطاعتی مردم اسرائیل، خدا با فرستادن داورانی برای نجات ایشان از دست کسانی که بر آنها ستم می‌راندند، رحمت عظیم خود را به آنان نشان داد. رحمت یعنی اینکه با شخص آنطور که سزاوارش است، عمل نکنیم. این درست همان رفتاری است که خدا با ملت اسرائیل کرد و با ما نیز می‌کند. ما به‌علت ناطاعتی سزاوار مجازات هستیم! اما خدا رحمت خود را نمایان می‌سازد و برای ما راه گریزی از مجازات گناه فراهم می‌سازد؛ این راه فرار همانا عیسی مسیح است؛ او تنها فردی است که قادر است ما را از گناه رستگاری بخشد. وقتی در دعا از خدا درخواست می‌کنیم که ما را ببخشد، چیزی از او می‌طلبیم که سزاوارش نیستیم. اما وقتی این قدم را بر می‌داریم و به رحمتی که خدا به‌واسطه عیسی مسیح در حق ما نشان داد اعتماد می‌کنیم، می‌توانیم از بخشایش الهی بهره‌مند شویم.

۱۷:۲ چرا مردم اسرائیل اینقدر سریع ایمان خود را از دست می‌دادند؟ پاسخ آن ساده است: مذهب کنعانی‌ها

زشت خود بر می‌گشتند و حتی بدتر از نسل قبل رفتار می‌کردند. آنها باز بسوی خدایان بت پرستان روی آورده، جلو آنها زانو می‌زدند و آنها را عبادت می‌نمودند و با سرسختی به پیروی از رسوم زشت بت پرستان ادامه می‌دادند.

۲۰ پس خشم خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد و فرمود: «چون این قوم پیمانی را که با پدران ایشان بستم شکسته‌اند و از من اطاعت نکرده‌اند،^{۲۱} من نیز قبایلی را که هنگام فوت یوشع هنوز مغلوب نشده بودند، بیرون نخواهم کرد.^{۲۲} بلکه آنها را برای آزمودن قوم خود می‌گذارم تا ببینم آیا آنها چون پدران خود، مرا اطاعت خواهند کرد یا نه.»

۲۳ پس خداوند آن قبایل را در سرزمین کنعان واگذاشت. او ایشان را توسط یوشع بکلی شکست نداده بود و بعد از مرگ یوشع نیز فوری آنها را بیرون نکرد.

۲۱:۲
یوش ۱۳:۲۳

۲۲:۲
۲قرن ۳۱:۲۲

۳ خداوند برخی قبایل را در سرزمین کنعان واگذاشت تا نسل جدید اسرائیل را که هنوز مزهٔ جنگ با کنعانی‌ها را نچشیده بودند، بیازماید.

۱:۳
مز ۷:۷۸
یوش ۱۹:۱۱

بت پرستی	پرستش خدا	چرا اسرائیل به سوی بت پرستی گرایش می‌یافت؟
منافعش در زمان حال به دست می‌آید.	منافعش در آینده به دست می‌آید.	
پاداشش آنی است.	پاداشش در آینده است.	
هوس‌رانی مورد تأیید است.	رعایت اخلاقیات الزامی است.	
معیارهای پایین اخلاقی مورد قبول است.	معیارهای بالای اخلاقی ضروری است.	
گناهان همسایگان مورد تأیید است.	با گناهان همسایگان سازش ناپذیر است.	
خدایان قابل رؤیت مورد پرستش هستند.	خدای نادیدنی مورد پرستش قرار می‌گیرد.	
خودمحوری مورد تشویق قرار دارد.	اِثار مورد انتظار است.	
پیشرفت در کار تضمین می‌شود.	ممکن است مانع پیشرفت در کار شود.	
رعایت اصول مذهبی اجباری نیست.	اصول مذهبی باید به‌دقت رعایت شود.	
دگرگونی در زندگی مورد انتظار نیست.	دگرگونی در زندگی الزامی است.	
سازش کاری و شرکت در گناهان دیگران مجاز است.	باید بر روی اخلاقیات ایستاد.	
توجه به نیازهای دیگران انتظار نمی‌رود.	توجه به نیازهای دیگران مورد انتظار است.	

و سوسه پیروی از خدایان دروغین به‌خاطر مزایا و منافع آنی‌اش، احساس خوبی که به انسان دست می‌دهد، «مقررات» ساده و راحتش، همیشه وجود دارد. *اما مزایای پیروی از آنها فریبنده است چون آنها خدایان واقعی نیستند.* ما خدا را می‌پرستیم چون او تنها و یگانه خدای حقیقی است.

سرزمین موعود را به آخر برسانند. در سرزمین جدیدشان هنوز موانع زیادی وجود داشت که باید در هم شکسته می‌شد. با چگونگی برخورد آنها با این موانع، ایمان آنها آزموده و تقویت می‌شد. خدا در زندگی من و شما نیز مشکلاتی قرار می‌دهد با این هدف که امکان رشد ایمان و اطاعت برای ما فراهم شود. این مشکلات ممکن است درگیری‌مان با یک فرد باشد، یا مسائل مالی، یا بیماری، یا دوری از خانواده و امثال آن.

۳-۱-۳ از فصل یک می‌توان درک کرد که این اقوام دشمن به این دلیل هنوز در سرزمین کنعان باقی بودند که قوم اسرائیل از حکم خدا سرپیچی کرده و ایشان را بیرون نکرده بود. خدا نیز به دشمنان اجازه داد تا به‌منظور آزمودن قوم اسرائیل در آنجا باقی بمانند و با ظلم و ستمی که بر آنان روا می‌دارند، سبب شوند که ایشان ایمانشان را به‌کار بگیرند و اطاعت را بیاموزند. نسل جوان که در نبردهای بزرگ فتح سرزمین موعود شرکت نکرده بود، اکنون دیگر بالغ می‌شد. وظیفه آنها بود که کار فتح

۲ خداوند به این وسیله می‌خواست به نسل جدید اسرائیل که در جنگیدن بی‌تجربه بودند، فرصتی بدهد تا جنگیدن را بیاموزند. ۳ این قبایل عبارت بودند از: فلسطینی‌هایی که هنوز در پنج شهر خود باقی مانده بودند، تمام کنعانی‌ها، صیدونی‌ها و حوی‌هایی که در کوهستان لبنان از کوه بعل حرمون تا گذرگاه حمات ساکن بودند. ۴ این قبایل برای آزمایش نسل جدید اسرائیل در سرزمین کنعان باقی مانده بودند تا معلوم شود آیا اسرائیل دستوراتی را که خداوند بوسیله موسی به ایشان داده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه.

۴:۳
تث ۲:۸
داو ۲۲:۲

ب- رهایی بنی اسرائیل به دست داوران (۵:۳ تا ۱۶:۳۱)

در این قسمت از تاریخ قوم اسرائیل، شاهد دور تسلسل‌هایی هستیم. هر دور شامل این مراحل است: ارتکاب گناه، بت‌پرستی، مجازات، فریاد برای رهایی، نجات توسط یک داور که از جانب خدا فرستاده می‌شد، اطاعتی کوتاه‌مدت، سپس روی آوردن مجدد به بت‌پرستی. آنان از سوی سوریه، موآب، کنعان، مدیان، عمون و فلسطین مورد ظلم و ستم قرار گرفتند. آنها حتی با خطر جنگ داخلی رو به رو شدند. درست همان طور که خدا فریاد قوم اسرائیل را می‌شنید و به کمکشان می‌شتافت، فریاد کمک ما را نیز خواهد شنید.

۱- دوره اول:

عتنی‌ئیل

۵ پس اسرائیلی‌ها در میان کنعانیها، حیتیها، اموریها، فرزیها، حویها و یبوسیها ساکن شدند. ۶ مردم اسرائیل بجای اینکه این قبایل را نابود کنند، با ایشان وصلت نمودند. مردان اسرائیلی با دختران آنها ازدواج کردند و دختران اسرائیلی به عقد مردان ایشان درآمدند و به این طریق بنی اسرائیل به بت‌پرستی کشیده شدند. ۷ مردم اسرائیل خداوند، خدای خود را فراموش کرده، دست به کارهایی زدند

۵:۳
داو ۳۲-۲۹:۱
۶:۳
خرو ۱۶:۱۵-۳۴
تث ۴:۳:۷

که خدا را نمی‌شناسند، دوست شویم. اما در این دوستی‌ها ممکن است گرفتار عاداتی خطرناک شویم. دوستی با بی‌ایمانان مهم است، اما باید ایشان را بدون قبول الگوهای رفتاری‌شان بپذیریم. برای مصون ماندن از تأثیرات منفی جامعه پیرامون خود که می‌تواند ما را گرفتار عادات گناه‌آلود کند، باید از خدا درخواست کمک کنیم.

۷:۳ باستان‌شناسان بت‌های بسیاری را از بعل در سرزمین فلسطین کشف کرده‌اند. تصور اینکه مردم اسرائیل به‌جای پرستش خداوند، بت‌های چوبی، سنگی، و فلزی را می‌پرستیدند، سخت است. اما ما نیز وقتی به‌خاطر سایر علائق و دل‌بستگی‌ها قلباً از خدا دور می‌شویم، همان کار را می‌کنیم. بت‌های ما از چوب یا سنگ ساخته نشده است، اما درست به همان اندازه گناه‌آلود است.

۷:۵:۳ قوم اسرائیل در یافتند که روابطشان با دیگران بر ایمانشان تأثیر می‌گذارد. مردان و زنان اقوام مجاور برای قوم اسرائیل جذاب بودند. چیزی نگذشت که بنی اسرائیل با ایشان پیوند ازدواج برقرار کردند؛ طی این پیوندها بود که بت‌های کنعانیان وارد خانه‌های اسرائیلیان شد. این چیزی بود که خدا آن را به وضوح منع کرده بود (خروج ۳۴:۱۵-۱۷؛ تثیه ۱۷:۴-۷). قوم اسرائیل با وارد کردن این بت‌ها به خانه‌های خود، کم‌کم اعمال غیر اخلاقی را که جزئی از مذهب بت‌پرستی بود، پذیرفتند. بسیاری از مردم اسرائیل آگاهانه بت‌پرست نشدند. اما طولی نکشید که بت‌پرستی تمام جنبه‌های زندگی‌شان را فرا گرفت. خطری مشابه نیز در مقابل ما قرار دارد. ما مایلیم با کسانی

که در نظر خداوند زشت بود و بتهای بعل و اشیره را عبادت کردند.^۸ آنگاه خشم خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد و ایشان را تسلیم کوشان رشع‌تایم، پادشاه بین‌النهرین نمود و آنها مدت هشت سال او را بندگی کردند.^۹ اما چون برای کمک نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند عتئی‌ئیل پسر قناز را فرستاد تا ایشان را نجات دهد. (قناز برادر کوچک کالیب بود.)^{۱۰} روح خداوند بر عتئی‌ئیل قرار گرفت و او اسرائیل را رهبری کرده، با کوشان رشع‌تایم پادشاه وارد جنگ شد و خداوند به او کمک نمود تا کوشان رشع‌تایم را بکلی شکست دهد.^{۱۱} مدت چهل سالی که عتئی‌ئیل رهبری اسرائیل را بعهده داشت، در سرزمین بنی اسرائیل صلح حکمفرما بود.

۹:۳
خرو ۲۴:۲۲
تث ۲۰:۲۹
داو ۱۲:۲-۱۰:۱۴
۹:۳
داو ۱۳:۱

۱۰:۳
اعد ۱۷:۱۱ ؛ ۱۸:۲۷
داو ۳۴:۶ ؛ ۲۹:۱۱
اسمو ۶:۱۰

۱۱:۳
داو ۳۱:۵ ؛ ۲۸:۸

۲- دوره دوم: ایهود و شمجر

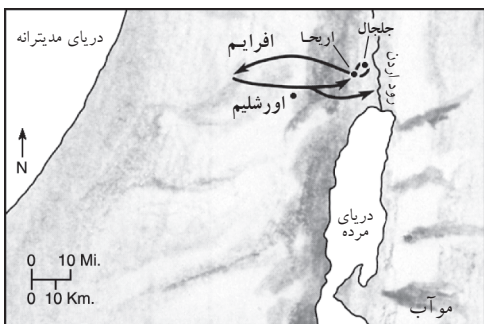
^{۱۲} بعد از مرگ عتئی‌ئیل، مردم اسرائیل بار دیگر به راه‌های گناه‌آلود خود بازگشتند. بنابراین خداوند عجلون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مسلط ساخت.^{۱۳} قوم عمون و عمالیق نیز با عجلون متحد شده، اسرائیل را شکست دادند و اریحا را که به «شهر نخلها» معروف بود به تصرف خود درآوردند.^{۱۴} از آن به بعد، اسرائیلیها مدت هجده سال به عجلون پادشاه جزیه می‌پرداختند.

۱۲:۳
داو ۱۹:۲
هو ۶:۶

۱۳:۳
داو ۱۶:۱

آنها در جنوب شرقی کنعان ساکن بودند. اینان به غارتگری معروف بودند و از نظر نظامی نیز مهارت‌های بسیاری داشتند. این نخستین باری بود که اقوامی خارج از کنعان به قوم اسرائیل در سرزمین خودشان حمله می‌کردند.

^{۱۵} عتئی‌ئیل اولین داور قوم اسرائیل بود. در داوران ۱۳:۱ او داوطلب شد تا حمله به شهری با استحکامات نظامی را رهبری کند. اما وظیفه بعدی او باز گرداندن مردم به سوی خدا بود. عتئی‌ئیل میراث غنی روحانی داشت، چون عمویش کالیب بود، مردی با ایمانی تزلزل‌ناپذیر (اعداد ۱۳:۳۰ ؛ ۲۴:۱۴). رهبری دیندارانه عتئی‌ئیل مردم را به سوی خدا باز گرداند و آنها را از ستم پادشاه سوریه رها نمود. اما پس از مرگش، دیری نپایید که قوم اسرائیل باز به راه‌های گناه‌آلود همسایگان‌شان کشیده شدند.



^{۱۶} عبارت «روح خداوند بر... قرار گرفت»، در مورد جدعون، یفتاح، سامسون و سایر داوران قوم اسرائیل به کار رفته است. این عبارت بیانگر افزایش موقتی و خودجوش قدرت جسمانی، روحانی و فکری است. در ترجمه قدیمی فارسی، این عبارت به این شکل برگردانده شده است: «روح خداوند بر او نازل شد.» این رویدادی خارق‌العاده و فوق‌طبیعی بود برای انجام کاری استثنایی و عاجل. از آنجا که روح‌القدس امروز در دسترس هر ایماندار هست، ما هنوز موارد ویژه‌ای را می‌بینیم که در آنها روح برای انجام گرفتن کاری خاص به‌طریقی خارق‌العاده بر ایمانداران قرار می‌گیرد.

ایهود اسرائیل را از دست موآبی‌ها می‌رهاند
وقتی عجلون، پادشاه موآب قسمتی از اسرائیل را تسخیر کرد، تخت پادشاهی‌اش را در شهر اریحا بر پا داشت. ایهود انتخاب شد تا جزیه اسرائیل را به آنجا ببرد. ایهود بعد از تحویل جزیه اسرائیل، پادشاه عجلون را کشت و به منطقه کوهستانی افرایم گریخت. از آنجا او سپاهی گرد آورد تا مانع فرار موآبیانی شود که سعی داشتند با گنجشتن از رود اردن بگریزند.

۱۳، ۱۲:۳ موآبی‌ها، عمونی‌ها و عمالیقی‌ها اقوامی چادرنشین بودند که در نزدیکی یکدیگر زندگی می‌کردند.

ایهود

۱۵ اما وقتی بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد بر آوردند، خداوند ایهود، پسر جیرای بنیامینی را که مرد چپ دستی بود فرستاد تا آنها را برهاند. اسرائیلی‌ها ایهود را انتخاب کردند تا جزیه را به پایتخت موآب برده، به عجلون تحویل دهد.^{۱۶} ایهود پیش از رفتن، یک خنجر دو دم به طول نیم متر برای خود ساخت و آن را زیر لباسش بر ران راست خود بست. ^{۱۷} و ^{۱۸} و ^{۱۹} او جزیه را به عجلون که مرد بسیار چاقی بود تحویل داده، همراه افراد خود راهی منزل شد. اما بیرون شهر نزدیک معدنهای سنگ در جلجال، افراد خود را روانه نمود و خود به تنهایی نزد عجلون پادشاه بازگشت و به او گفت: «من یک پیغام محرمانه برای تو دارم.» پادشاه ملازمان خود را بیرون کرد تا پیغام محرمانه او را بشنود. ^{۲۰} پس ایهود با عجلون در قصر ییلاقی پادشاه تنها ماند. ایهود به عجلون نزدیک شده گفت: «پیغامی که من دارم از جانب خداست!» عجلون از جای خود برخاست تا آن را بشنود. ^{۲۱} ایهود با دست چپ خود خنجر را از زیر لباسش بیرون کشیده، آن را در شکم پادشاه فرو برد. ^{۲۲} و ^{۲۳} تیغه با دسته خنجر در شکم او فرو رفت و روده‌هایش بیرون ریخت. ایهود بدون آنکه خنجر را از شکم او بیرون بکشد درها را به روی او بست و از راه بالاخانه گریخت.

^{۲۴} وقتی ملازمان پادشاه برگشتند و درها را بسته دیدند، در انتظار ماندند چون فکر کردند که عجلون به دستشویی رفته است. ^{۲۵} اما وقتی انتظار آنها بطول انجامید و از او خبری نشد، نگران شده، کلیدی آوردند و در را باز کردند و دیدند که اربابشان به زمین افتاده و مرده است!

^{۲۶} در این موقع ایهود از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت گریخته بود. ^{۲۷} و ^{۲۸} وقتی او به کوهستان افرایم رسید شیپور را به صدا درآورد و مردان اسرائیلی را دور خود جمع کرد و به آنها گفت: «همراه من بیایید، زیرا خداوند، دشمنانتان موآبی‌ها را به دست شما تسلیم کرده است!» پس مردان

۱۵:۳
داو ۹:۳، ۱۶:۲۰
اتوا ۲:۱۲

۲۴:۳
اسمو ۳:۲۴

۲۸:۳
داو ۲۴:۷، ۵:۱۲

در بهترین حالت، ناهنجاری محسوب می‌شد. اما خدا از چپ‌دست بودن ایهود که ضعف تلقی می‌شد، استفاده کرد تا به اسرائیل پیروزی ببخشد. بگذارید خدا شما را همان طور که هستید برای انجام کار خویش به کار ببرد. دیگران را نیز همانطور که هستید، محترم بشمارید. بر آفریده‌های خدا حکم و داورى نکنید.

۲۸:۳-۳۰ ایمان شجاعانه ایهود به مدت ۸۰ سال صلح را برای قوم اسرائیل به ارمغان آورد. ایمان واقعی در رویارویی با مخالفت‌ها قوی‌تر می‌شود. با پیروی شجاعانه از خدا می‌توانیم نمونه الهام‌بخشی ارائه دهیم که به دیگران کمک کند تا برای او ایستادگی کنند.

۱۵:۳ در متن اصلی، این آیه چنین آمده است: «خداوند برای ایشان نجات‌دهنده‌ای یعنی ایهود... را... بر پا داشت.» در بعضی از ترجمه‌ها نیز کلمه «نجات‌دهنده» به صورت «رهاننده» ترجمه شده است. در معنایی کلی، همه داوران را می‌توان نمونه‌ای دانست از آن نجات‌دهنده کامل، یعنی عیسی مسیح. ایهود اسرائیل را از دست دشمنانش نجات داد؛ حال آنکه عیسی ما را از گناه، یعنی بزرگترین دشمنان نجات می‌دهد.

۲۱-۱۵:۳ این داستانی عجیب است، اما این پیغام را برای ما دارد که خدا می‌تواند ما را به همان شکلی که آفریده، به کار ببرد. چپ‌دست بودن در زمان ایهود معلولیت، یا

اسرائیلی بدنبال او از کوهستان پایین آمدند و گذرگاههای رود اردن نزدیک موآب را گرفتند و نگذاشتند هیچکس از آنها بگذرد.^{۲۹} آنگاه بر موآبیها تاخته، حدود ده هزار نفر از سربازان نیرومند آنها را کشتند و نگذاشتند حتی یکی از آنها جان سالم بدر برد.^{۳۰} آن روز اسرائیلیها، موآبیها را شکست دادند و تا هشتاد سال صلح در سرزمین بنی اسرائیل برقرار گردید.

در نگاه اول، ممکن است زندگی ایهود بهعنوان داور اسرائیل را به خود مربوط ندانیم. روشن است که او در عصری دیگر زندگی می کرد. او برای رهایی قومش، اقدامی سریع و اساسی کرد. او با قتل عجلون پادشاه، ما را دچار شگفتی می کند. جنگ او با موآب سریع و کارساز بود. مربوط کردن زندگی او به زندگی ما سخت است. اما وفاداری ما به کلام خدا ایجاب می کند که نسبت به این داور بی توجه نباشیم. وقتی ماجرای زندگی او را می خوانیم، سؤالاتی به ذهنمان خطور می کند: (۱) آخرین باری که خدا خطایی را در زندگی ام به من نشان داد و من برای اصلاح آن اقدامی فوری هرچند دردناک به عمل آوردم، کی بود؟ (۲) آخرین باری که از خدا خواستم به من نشان دهد که چگونه می توانم از خصوصیت منحصربه فرد خود برای او استفاده کنم، کی بود (مانند چپ دستی)؟ (۳) آخرین باری که در صدد بر آمدن در بعضی از قسمت های خاص زندگی خود از خدا اطاعت کنم و بعد تصمیم خود را عملی کردم، کی بود؟ (۴) آخرین باری که زندگی من از نظر اطاعت از خدا الگویی برای دیگران بود، کی بود؟

دشمنانی که ما با آنها رو به رو هستیم، مانند دشمنان ایهود واقعی هستند؛ اما دشمنان ما در درون ما نیز هستند. جنگ ما با انسانها نیست، بلکه با قدرت گناه است. برای جنگ با گناه احتیاج به کمک خدا داریم. همچنین لازم است به خاطر داشته باشیم که او جنگ را برده است. او گناه را در صلیب پسرش، عیسی، شکست داده است. کمک او در هر موفقیت ما به چشم می خورد و بخشش او برای هر شکست کفایت می کند.

نقاط قوت و موفقیت ها:

- * دومین داور قوم اسرائیل بود.
- * مرد عمل و رهبری بود در خط مقدم.
- * از چیزی که ضعف محسوب می شد (چپ دستی) برای انجام کاری عظیم برای خدا استفاده کرد.
- * شورش علیه سلطه موآبیها را رهبری کرد؛ باعث شد ۸۰ سال صلح در اسرائیل حکمفرما باشد.

درس هایی از زندگی او:

- * بعضی موقعیت ها مستلزم اقدامی اساسی هستند.
- * خدا به فریاد توبه پاسخ می دهد.
- * خدا آماده است تا از خصوصیات منحصربه فرد ما برای انجام کار خود استفاده کند.

آمار حیاتی:

- * وطن: طی سالهای آخر سرگردانی در بیابان یا طی سالهای اول ورود اسرائیل به سرزمین موعود به دنیا آمد.
- * شغل: قاصدی متعهد، داور
- * خویشاوندان: پدر: جیرا
- * همعصر با: عجلون پادشاه موآب

آیه کلیدی:

«اما وقتی اسرائیل نزد خداوند فریاد بر آوردند، خداوند ایهود، پسر جیرای بنیامینی را که مرد چپ دستی بود فرستاد تا آنها را برهاند» (داوران ۱۵:۳). ماجرای او در داوران ۳: ۱۱-۳۰ نقل شده است.



شمجر

۳۱ بعد از ایهود، شمجر پسر عنات رهبر اسرائیل شد. او یک بار با چوب گاورانی ششصد نفر از فلسطینی‌ها را کشت و بدین وسیله اسرائیلی‌ها را از دست آنها نجات داد.

۳۱:۴
داو ۶:۵

۳- دوره سوم: باراق و دبوره

۴ بعد از مرگ ایهود، مردم اسرائیل بار دیگر نسبت به خداوند گناه ورزیدند. ۳۲ پس خداوند آنها را مغلوب یابین، پادشاه کنعانی که در حاصور سلطنت می‌کرد، نمود. فرمانده قوای او سیسرا بود که در حرورش حقوقیم زندگی می‌کرد. او نهصد عرابه آهنین داشت و مدت بیست سال بر اسرائیلی‌ها ظلم می‌کرد. سرانجام اسرائیلیها نزد خداوند فریاد برآوردند و از او کمک خواستند.

۱:۴
داو ۱۹:۲
۲:۴
یوش ۱:۱۱
مز ۹۸:۳

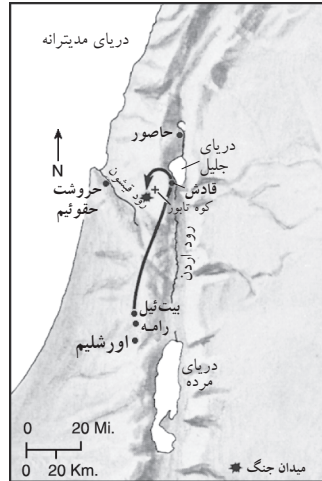
به حاکمیت او بر زندگی ما است. داود به‌هنگام اعتراف به گناهش، چنین دعا کرد: «به تو ای خداوند، بلی، تنها به تو گناه کرده‌ام و آنچه را که در نظر تو بد است، انجام داده‌ام» (مز مور ۴:۵۱). تشخیص جدی بودن گناه شاید اولین قدم در زدودن آن از زندگی باشد.

۳۲:۴ چیزی درباره یابین پادشاه نمی‌دانیم. یوشع سالها پیش پادشاهی به این نام را شکست داده بود (یوشع ۱۱:۱-۱۱). یوشع شهر حاصور را نیز به آتش کشیده و کاملاً نابود کرده بود. تا این موقع یا شهر دوباره ساخته شده بود، یا یابین در آرزوی ساخت مجدد آن بود.

طی دوره داوران این تنها باری بود که دشمنان قوم اسرائیل از سرزمین خودشان بر می‌خاستند. قوم اسرائیل در بیرون کردن همه کنعانی‌ها قصور ورزیده بودند و کنعانی‌ها دوباره جمع شده بودند و سعی داشتند قدرت از دست رفته خود را باز یابند. اگر قوم اسرائیل همان بار اول از خدا اطاعت کرده و کنعانی‌ها را از سرزمین موعود بیرون رانده بودند، شاید این اتفاق پیش نمی‌آمد.

۳۲:۴ عرابه تانک دنیای باستان بود. عرابه که از آهن یا چوب ساخته و به‌وسیله یک یا دو اسب به جلو رانده می‌شد، قوی‌ترین و هراس‌انگیزترین سلاح زمان خود بود. بعضی از عرابه‌ها حتی چاقوهای بسیار تیزی داشتند که از میان چرخ‌ها به طرف بیرون با می‌شد تا سربازان پیاده را تکه‌تکه قطع کنند. سپاه کنعانی‌ها ۹۰۰ تا از این عرابه‌های آهنین داشت. در قدرت اسرائیل نبود که چنین سپاه شکست‌ناپذیری را مغلوب سازد. با چنین قدرتی که یابین پادشاه و فرمانده سیسرا داشت، ستم راندن به مردم کار ساده‌ای بود؛ تا اینکه زنی با ایمان به‌نام دبوره به خدا متوسل شد.

۳:۴ پس از ۲۰ سال شرایط طاقت‌فرسا، قوم اسرائیل بالاخره برای دریافت کمک، به خدا روی آوردند. وقتی



یابین پادشاه شکست می‌خورد

دبوره از خانهاش که بین رامه و بیت نیتل قرار داشت به راه افتاد تا با باراق و سپاه بنی اسرائیل که در قادش جمع شده بودند، علیه سپاه حاصور وارد جنگ شود. سیسرا، فرمانده سپاه حاصور، افراد خود را در حرورش حقوقیم گرد آورد. سیسرا و سپاه کارآزموده‌اش با وجود ۹۰۰ عرابه، از سپاه اسرائیل شکست خوردند.

۳۱:۴ کشتن ۶۰۰ فلسطینی با چوب گاورانی واقعاً شاهرک است. چوب گاورانی قطعه چوب طولی بود که بر یک سرش قطعه آهنی کوچک و صافی قرار داشت، و سر دیگرش تیز بود. از سر تیز آن برای هدایت گاو به‌هنگام شخم استفاده می‌شد، و انتهای صاف آن برای پاک کردن گل از روی خیش به کار می‌رفت. چوبهای گاورانی‌ای کشف شده که طولشان به ۲٫۵ متر می‌رسد. در مواقع خطر ممکن بود از این چوبها به‌عنوان نیزه استفاده شود، چنانکه در مورد شمجر چنین شد. در خاورمیانه هنوز از چوب گاورانی برای هدایت گاو استفاده می‌کنند.

۱:۴ وقتی قوم اسرائیل گناه می‌کرد، گناه آنها «نسبت به خداوند» بود. گناهان ما هم به خود ما صدمه می‌زند و هم به دیگران، اما تمام گناهان در نهایت نسبت به خدا است، چون گناه به معنی رعایت نکردن فرامین او و بی‌اعتنایی

دبوره و باراق

در آن زمان رهبر بنی اسرائیل نبیه‌ای به نام دبوره، همسر لفیدوت بود. دبوره زیر نخلی که بین راه رامه و بیت‌ئیل در کوهستان افرایم قرار دارد و به نخل دبوره معروف است، می‌نشست و مردم اسرائیل برای رسیدگی به شکایتهایشان نزد او می‌آمدند.

روزى او باراق، پسر اینوعم را که در قادش در سرزمین نفتالی زندگی می‌کرد، نزد خود احضار کرده، به وی گفت: «خداوند، خدای اسرائیل به تو دستور می‌دهد که ده هزار نفر از قبایل نفتالی و زبولون را بسیج نموده، به کوه تابور ببری. خداوند می‌فرماید: من سیسرا را که فرمانده قوای یابین پادشاه است با تمام لشکر و عرابه‌هایش به کنار رود قیشون می‌کشانم تا تو در آنجا ایشان را شکست دهی.»

باراق در پاسخ دبوره گفت: «فقط بشرطی می‌روم که تو با من بیایی.» دبوره گفت: «بسیار خوب، من هم با تو خواهم آمد. ولی بدان که در این جنگ افتخاری نصیب تو نخواهد شد زیرا خداوند سیسرا را به دست یک زن تسلیم خواهد کرد.» پس دبوره برخاست و همراه باراق به قادش رفت.

وقتی باراق مردان زبولون و نفتالی را به قادش احضار کرد، ده هزار نفر نزد او جمع شدند. دبوره نیز همراه ایشان بود.

۶:۴

اسم ۱۱:۱۲

عبر ۳۲:۱۱

۷:۴

مز ۹:۸۳

۱۰:۴

داو ۱۸:۵

۸۶:۴ آیا باراق ترسو بود یا فقط به حمایت احتیاج داشت؟ ما شخصیت باراق را نمی‌شناسیم، اما خصوصیات یک رهبر بزرگ را در دبوره می‌یابیم، در کسی که مطابق دستور خدا عهده‌دار این امر خطیر شد. دبوره به باراق گفت که در جنگ با او خواهد بود، اما این برای باراق کافی نبود. او از دبوره خواست تا با او برود. اگر اعتماد و اتکای ما فقط بر خدا نباشد، نباید انتظار افتخار، احترام، یا تحسین داشته باشیم. میل به داشتن تکیه‌گاه نباید تبدیل به اتکای مطلق به تکیه‌گاه شود.

۹:۴ دبوره چطور از چنین احترامی برخوردار بود؟ او مسؤول رهبری مردم در یک جنگ بود، اما بالاتر از این، او مردم را و می‌داشت که بعد از پایان جنگ، برای خدا زندگی کنند. او شخصیتی داشت که مردم را متحد می‌ساخت؛ او کاری کرد که حتی باراق که فرمانده‌ای نظامی بود، مورد احترام واقع شود. او نبی هم بود که وظیفه اصلی‌اش تشویق مردم به اطاعت کردن از خدا بود. کسانی که در مقام رهبری هستند، نباید وضعیت روحانی افراد تحت رهبری خود را از یاد ببرند. رهبر واقعی به فکر مردم است، نه صرفاً به فکر موفقیت.

با کشمکشها و تنگناها روبه‌رو می‌شویم، باید در همان آغاز به خدا پناه ببریم. قوم اسرائیل می‌خواستند کارها را طبق خواست خود پیش ببرند؛ به همین جهت به دردمس افتادند. ما هم اغلب همان کار را می‌کنیم. تلاش برای کنترل زندگی خود بدون کمک خدا اغلب به تلاش بیهوده و سردرگمی منتهی می‌شود. داشتن ارتباط هر روزه با خدا کمک می‌کند تا بعضی از اتفاقات دردناکی که خودمان به وجود می‌آوریم، پیش نیاید. این درسی بود که قوم اسرائیل هرگز آن را تمام و کمال نیاموختند. وقتی دچار کشمکشها و مشکلات می‌شویم، خواست خدا این است که اول او را ببلیبیم و او را مهم‌تر از هر چیز دیگری در زندگی خود بدانیم.

۴:۴ کتاب مقدس از زنان انگشت‌شماری نام می‌برد که در مقام رهبری ملت بودند؛ اما ظاهراً دبوره بهترین آنها برای این کار بود، و خدا او را برگزید تا قوم اسرائیل را رهبری کند. خدا می‌تواند هر کسی را برای رهبری قومش انتخاب کند، پیر یا جوان، زن یا مرد. نگذارید تعصبات شما مانع از این شود که کسانی شما را رهبری کنند که خدا برای این کار انتخاب کرده است.

۱۱) حابر قینی، از سایر افراد قبیله قینی که از نسل حو باب برادر زن موسی بودند جدا شده، نزدیک درخت بلوطی در صعنائیم که مجاور قادش است چادر زده بود. ۱۲) وقتی سیسرا شنید که باراق و سپاه او در کوه تابور اردو زده‌اند، ۱۳) تمام سپاه خود را با نهصد عرابه آهنین بسیج کرد و از حروشت حقوئیم به کنار رود قیشون حرکت نمود. ۱۴) آنگاه دُبوره به باراق گفت: «برخیز، زیرا خداوند پیشاپیش تو حرکت می‌کند. او امروز سیسرا را بدست تو تسلیم می‌کند. پس باراق با سپاه ده هزار نفره خود برای جنگ از دامنه کوه تابور سرازیر شد. ۱۵) وقتی او به دشمن حمله برد خداوند سیسرا، سربازان و عرابه‌سوارانش را دچار ترس نمود و سیسرا از عرابه خود بیرون پریده، پیاده گریخت. ۱۶) باراق و مردان او، دشمن و عرابه‌های آنها را تاحروشت حقوئیم تعقیب کردند و تمام سربازان سیسرا را کشتند و حتی یکی از آنها را زنده نگذاشتند. ۱۷) اما سیسرا به چادر یاعیل، همسر حابر قینی گریخت زیرا میان یابین، پادشاه حاصور و قبیله حابر قینی رابطه دوستانه برقرار بود. ۱۸) یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده، به وی گفت: «سرورم، به چادر من بیا تا در امان باشی. نترس!» پس او وارد چادر شده دراز کشید و یاعیل روی او لحافی انداخت.

۱۱:۴
یوش ۳۳:۱۹
داو ۱۶:۱

۱۵:۴
یوش ۱۰:۱۰
داو ۲۱:۷

۱۶:۴
داو ۳:۲۴
مز ۹:۸۳

وظایف داوران	داوران قوم اسرائیل می‌توانستند:
هر یک از داوران، صرف نظر از شیوه رهبری فردی‌شان، وظیفه داشتند نشان دهند که روی گرداندن از خدا مجازات رادر پی دارد، و بازگشت به سوی او تفقد الهی را.	نجات‌دهنده (رهاننده) و فدیة‌دهنده باشند (مانند جدعون)
	یا میانجی و مدیر (مانند تولع)
	تأمین‌کننده آرامی و صلح باشند (مانند ایهود و یائیر)
	یا خشن و دیکتاتور (مانند یفتاح)
	مشهور و قدرتمند باشند (مانند سامسون)
	یا سختکوش اما گمنام (مانند ایلون و عبدون)
	رهبر تمام ملت باشند (مانند عتئی‌ئیل و دُبوره)
	یا قهرمانان محلی (مانند شمجر و ابسان)

یاعیل زن حابر بود و حابر خودش هم پیمان نیروهای سیسرا و شخصی قابل اعتماد بود (نگاه کنید به توضیحات مربوط به ۱۱:۴). ثانیاً مردها هیچوقت اجازه ورود به چادر زن‌ها را نداشتند؛ هیچ کس فکر نمی‌کرد که سیسرا آنجا باشد. با آنکه حابر به نیروهای سیسرا وفادار بود، اما همسرش یاعیل مطلقاً چنین نبود. از آنجایی که زنان در آن زمان مسؤول برپا کردن چادر بودند، برای یاعیل سخت نبود که میخ چادر را در حالی که سیسرا در خواب بود در سر او بکوبد. بدین ترتیب پیشگویی دُبوره به تحقق پیوست: او گفته بود که افتخار شکست دادن سیسرا نصیب یک زن خواهد شد (۹:۴).

۱۱:۴ حابر شوهر یاعیل بود (۱۷:۴). او از قبیله قینی بود که از مدت‌ها پیش هم‌پیمان قوم اسرائیل بودند. اما به دلایلی، حابر تصمیم گرفت طرفدار یابین باشد، شاید چون سپاه یابین ظاهراً از قدرت برتری برخوردار بود. احتمالاً حابر بود که به فرمانده سیسرا گفت که قوم اسرائیل نزدیک کوه تابور اردو زده‌اند (۱۲:۴)؛ نگاه کنید به نقشه). اگر چه حابر با یابیش و نیروهایش هم‌پیمان شد، اما همسرش چنین نکرد (۲۱:۴).

۲۱:۱۸-۴ وقتی یاعیل چادر خود را به‌عنوان محلی برای اختفا به سیسرا پیشنهاد کرد، او بیش از حد شاد شد؛ و اولاً چون

۱۹:۴
داو ۲۵:۵

۱۹ سیسرا گفت: «تشنه‌ام، خواهش می‌کنم کمی آب به من بده.» یاعیل مقداری شیر به او داد و دوباره او را پوشانید. ۲۰ سیسرا به یاعیل گفت: «دم در چادر بایست و اگر کسی سراغ مرا گرفت، بگو که چنین شخصی در اینجا نیست.»

۲۱ طولی نکشید که سیسرا از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفت. آنگاه یاعیل یکی از میخهای چادر را با چکشی برداشته آهسته بالای سر او رفت و میخ را بر شقیقه وی کوبید و سرش را به زمین دوخت و او جا بجا مرد.

۲۲ وقتی که باراق برای پیدا کردن سیسرا سر رسید، یاعیل به استقبالش شتافت و گفت: «بیا تا مردی را که در جستجوی او هستی به تو نشان دهم.» پس باراق بدنبال او وارد چادر شده، دید که سیسرا در حالیکه میخ چادری در شقیقه‌اش فرو رفته، بر زمین افتاده و مرده است.

۲۳ به این طریق در آن روز خداوند اسرائیل را بر یابین، پادشاه کنعانی پیروز گردانید. ۲۴ از آن پس اسرائیلی‌ها هر روز بیش از پیش بر یابین پادشاه مسلط شدند تا اینکه سرانجام او را نابود کردند.

سرود دבורه و باراق

آنگاه دבורه و باراق این سرود را به مناسبت پیروزی خود سراییدند:

۵ خداوند را ستایش کنید!

رهبران اسرائیل شجاعانه به جنگ رفتند،

و قوم با اشتیاق از آنها پیروی نمودند.

۳ ای پادشاهان و ای حکام گوش کنید!

من در وصف خداوند خواهم سرایید،

و برای خدای اسرائیل سرود خواهم خواند.

۴ ای خداوند، وقتی از سعیر بیرون آمدی

و صحرای ادوم را ترک فرمودی،

زمین متزلزل گردید و آسمان قطرات بارانش را فرو ریخت.

۱:۵
خرو ۲۱،۱:۱۵
اعد ۱۸،۱۷:۲۱
۱ سمو ۱
۲:۵
مز ۳:۱۱۰

۴:۵
تث ۲:۳۳
حب ۳:۴

نسلی به نسل دیگر (از سایر سرودهای کتاب مقدس در جدول موجود در خروج فصل ۱۵ نام برده شده است).
۱:۵ باراق و دבורه به خاطر این پیروزی، برای خدا سرود حمد و ستایش خواندند. سرودهای ستایشی توجه ما را به خدا معطوف می‌سازد، و موجب شادی و شغف روحانی می‌گردد و وفاداری و صفات عالی خدا را به یاد ما می‌آورد. چه در اوج پیروزی باشیم، چه در قعر شکست و سختیها، سراییدن سرودهای حمد و ستایش برای خدا می‌تواند تأثیر مثبتی بر نگرش ما به زندگی بگذارد.

۱:۵ موسیقی و ترانه‌سرایی جنبه‌ای زیبا از فرهنگ و تاریخ قوم اسرائیل بود. فصل پنجم کتاب داوران سرودی است که دבורه و باراق احتمالاً خود آن را ساختند و خود نیز آن را سرودند. در این فصل وقایع مربوط به پیروزی بزرگ اسرائیل که در فصل چهار نقل شده، به صورت ترانه و شعر بازگو شده است. این سرود پیروزی با جشن بزرگی همراه شد. با این سرود، افتخار پیروزی را به خداوند دادند و عظمت او را توصیف کردند. سرود روشی عالی بود برای حفظ و انتقال این ماجرای شگفت‌انگیز از

۵آری، حتی کوه سینا از حضور خدای اسرائیل به لرزه درآمد!

۶در ایام شمشیر و یاعیل شاهراه‌ها متروک بودند.

مسافران از کوره راه‌های پریپچ و خم عبور می‌کردند.

۷اسرائیل رو به زوال می‌رفت،

تا اینکه دپوره برخاست تا همچون مادری از اسرائیل حمایت کند.

۸چون اسرائیل بدنبال خدایان تازه رفت،

جنگ به دروازه‌های ما رسید.

در میان چهل هزار مرد اسرائیلی،

نه نیزه‌ای یافت می‌شد و نه سپری.

۹قلب من مشتاق رهبران اسرائیل است

که با اشتیاق تمام، خود را وقف کردند.

خداوند را ستایش کنید،

۱۰ای کسانی که بر الاغهای سفید سوارید

و بر فرشهای گران قیمت می‌نشینید،

و ای کسانی که پای پیاده راه می‌روید.

۱۱گوش کنید! سرایندگان، گرد چاهها جمع شده‌اند

تا پیروزیهای خداوند را بسرایند.

آری، آنان می‌سرایند که چگونه خداوند اسرائیل را پیروز ساخت،

و چگونه قوم خداوند از دروازه‌های دشمن گذشتند!

۱۲بیدار شو ای دپوره! بیدار شو و سرود بخوان.

برخیز ای باراق!

ای فرزند اینوعم، برخیز و اسیرانت را به اسارت ببر!

۱۳مردان امین از کوه سرازیر شدند،

قوم خداوند برای جنگ نزد او آمدند.

۱۴مردان جنگی از قبایل افرایم و بنیامین

و از ماخیر و زبولون آمدند.

۵:۵

خرو ۱۸:۱۹ ؛ ۱۸:۲۰

مز ۵:۹۷ ؛ ۶:۱۱۴

اش ۳:۶۴

۶:۵

داو ۳۱:۳ ؛ ۱۷:۴

۸:۵

تث ۱۷:۳۲

اسمو ۲۲:۱۳

۱۰:۵

داو ۴:۱۰ ؛ ۱۴:۱۲

۱۱:۵

پیدا ۱۱:۲۴

اسمو ۷:۱۲

را بر بنیادی سست بنا کرده‌اید. پایه‌های استوار را فقط خدا می‌بخشد.

۱۴:۱۳، ۱۴ با وجود اینکه دشمنان قوم اسرائیل بسیار نیرومند بودند، ایشان با آنان وارد جنگ شدند. اگر با مشکلی دست و پنجه نرم می‌کنید که فراسوی توان شما است، برای دریافت دلگرمی و قوت قلب الهی، به کتاب مقدس رجوع کنید. وقتی مشکلات و مخالفت‌ها چون کوه در برابر تان سر بر می‌افرازند، خدا می‌تواند اوضاع را به نفع شما تغییر دهد.

۸:۵ وقتی مردم اسرائیل بر آن شدند که از خدایان دروغین پیروی کنند، مشکلات و مصائب بار دیگر بر سرشان نازل شد. فشارها و سختیهایشان فراتر از توانشان بود. با اینکه خدا رهنمودهای روشنی به قوم اسرائیل داده بود، اما ایشان به آنها عمل نمی‌کردند. به جای آن، زندگی خود را بر بنیاد ارزشهایی دروغین بنا کردند، بنیادی که خیلی زود سست شد. اگر بگذارید که میل به شهرت، عطش قدرت، یا پول‌پرستی بر زندگی شما حاکم شود، ممکن است شما نیز خیلی زود متوجه شوید که زندگی تان

۱۵ رهبران یساکار با دבורه و باراق، به دره هجوم بردند.
اما قبیله رثوین مردد بود.

رهبر دانا به ندرت یافت می‌شود. چنین شخصی بخش عمده کار را بدون اینکه خودش را مستقیماً درگیر کند انجام می‌دهد، چون می‌داند چگونه کار را میان افراد خود تقسیم کند و آنان را به کار بگمارد. او از کاری که باید انجام شود تصویری کلی دارد، در حالیکه اگر کسی خودش درگیر انجام کار شود، دیگر قادر نخواهد بود تمام تصویر را ببیند. به همین جهت، او می‌تواند میانجی، مشاور، و برنامه‌ریز خوبی باشد. خصوصیات دבורه کاملاً با این توصیفات همخوانی دارد. او همه این مهارت‌های رهبری را دارا بود و رابطه عمیقی با خدا داشت. بصیرت و اعتمادبه‌نفسی که خدا به این زن عطا کرده بود، او را در جایگاه منحصربه‌فردی در عهد عتیق قرار داده است. دבורه جزو زنان برجسته تاریخ است.

داستان او نشان می‌دهد که او تشنه قدرت نبود. او می‌خواست خدا را خدمت کند. هر وقت که مورد ستایش واقع می‌شد، افتخار را به خدا می‌داد. او جایگاه خود را در جامعه به‌عنوان یک زن و همسر انکار نمی‌کرد و با آن مخالفت نمی‌نمود، اما هیچ وقت هم نگذاشت جایگاه اجتماعی‌اش مانع خدمتش به خدا شود. ماجرای او نشان می‌دهد که خدا می‌تواند از طریق کسانی که مایلند تحت رهبری او قرار بگیرند، کارهای عظیمی انجام دهد.

زندگی دבורه به چند طریق برای ما الگو می‌باشد. او به یاد ما می‌آورد که لازم است خود را در خدمت خدا و مردم قرار دهیم. نمونه او ما را تشویق می‌کند که نیروی خود را صرف کارهایی بکنیم که قادر به انجامشان هستیم، نه اینکه غصه کارهایی را بخوریم که قادر به انجامشان نیستیم. زندگی دבורه ما را دعوت می‌کند که رهبران دانایی باشیم. با مطالعه زندگی او، مشاهده می‌کنیم که وقتی خدا کنترل امور را در دست دارد، شخص می‌تواند کارهای بزرگی برای خدا انجام دهد.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * چهارمین و تنها داور زن در اسرائیل بود.
- * از توانایی‌های خاص یک میانجی، راهنما، و مشاور برخوردار بود.
- * وقتی به رهبری خوانده شد، قادر بود تفویض اختیار کند، برنامه‌ریزی نماید، و کارها را هدایت کند.
- * به‌خاطر قدرت نبوتی‌اش مشهور بود.
- * تصنیف‌کننده سرود بود.

درس‌هایی از زندگی او:

- * خدا رهبران را با معیارهای خودش انتخاب می‌کند، نه معیارهای ما.
- * رهبران دانا دستیاران خوبی انتخاب می‌کنند.

آمار حیاتی:

- * اهل: کنعان
- * شغل: نبی و داور
- * خویشاوندان: همسر: لفیدوت
- * معصر با: باراق، یاعیل، یابین پادشاه (پادشاه حاصور در کنعان)، سیسرا (فرمانده سپاه)

آیه کلیدی:

«در آن زمان رهبر بنی اسرائیل نبیه‌ای به نام دבורه، همسر لفیدوت بود» (داوران ۴:۴).
خدمت او در داوران فصل‌های ۴ و ۵ نقل شده است.

همان وهله اول از آن سرزمین نراندند. این دلایل عبارتند از (۱) کم‌ایمانی؛ (۲) سستی و عدم تحرک؛ (۳) ترس از دشمن؛ (۴) ترس از برانگیختن مخالفت کسانی که با آنها داد و ستد می‌کردند. این ناطاعتی حاکی از این بود که ایشان اشتیاقی به خواست و نقشه خدا نداشتند.

۱۷-۱۵:۵ چهار قبیله یعنی رثوین، جلعاد (یا جاد یا منسی)، دان، و اشیر به‌خاطر عدم همکاری در جنگ مورد سرزنش قرار گرفتند. ذکر نشده که آنها به چه دلیلی از کمک به سایر قبایل بنی اسرائیل امتناع ورزیدند؛ اما دلایل شاید همانهایی باشد که باعث شد کنعانی‌ها را در

۱۶ چرا رثوبین در میان آغلها ماند؟

۱۶:۵
اعد ۲۴:۳۲

آیا می‌خواست به نوای نی شبانان گوش دهد؟

آری قبیلۀ رثوبین مردد بود!

۱۷ چرا جلعاد در آنسوی رود اردن ماند؟

۱۷:۵
یوش ۲۵:۱۳ ء ۲۲:۹

چرا دان نزد کشتی‌هایش توقف نمود؟

چرا اشیر کنار دریا نزد بنادر خود ساکت نشست؟

۱۸ اما قبایل زبولون و نفتالی

جان خود را در میدان نبرد به خطر انداختند.

۱۹ پادشاهان کنعان در تنک

۱۹:۵
یوش ۲۱:۱۱
داو ۲۷:۱

نزد چشمه‌های مجدو جنگیدند،

اما پیروزی را به چنگ نیاوردند.

۲۰ ستارگان از آسمان با سیسرا جنگیدند.

۲۱ رود خروشان قیشون، دشمن را با خود برد.

۲۱:۵
داو ۷:۴

ای جان من با شهامت به پیش برو.

۲۲ صدای پای اسبان دشمن را بشنوید!

۲۲:۵
ایو ۲۵:۱۹-۳۹

ببینید چگونه چهار نعل می‌تازند و دور می‌شوند!

۲۳ فرشته خداوند می‌گوید:

میروز را لعنت کنید،

ساکنانش را به سختی لعنت نمایید،

زیرا به کمک خداوند نیامدند

تا او را در جنگ با دشمنان یاری دهند.»

۲۴ آفرین بر یاعیل، زن حابرقینی،

خداوند او را برکت دهد، بیش از تمامی زنان خیمه نشین!

۲۵ سیسرا آب خواست، اما یاعیل در جامی ملوکانه به وی شیر داد!

۲۶ آنگاه میخ چادر و چکش را برداشت

و میخ را بر شقیقه‌اش کوبید و سرش را به زمین دوخت.

۲۷ او نزد پایهای یاعیل افتاد و جان سپرد.

۲۸ مادر سیسرا از پنجره اطاقش

چشم براه او دوخته بود و می‌گفت:

چرا عرابه‌اش نمی‌آید؟

چرا صدای چرخهای عرابه‌اش را نمی‌شنوم؟»

اسرائیلی بوده است، زیرا به‌خاطر عدم ارسال کمک برای جنگ علیه نیروهای سیسرا مورد لعنت قرار گرفت.

۲۳:۵ «میروز» احتمالاً شهری بود در نزدیکی میدان جنگ میان کنعانی‌ها و قوم اسرائیل. این شهر حتماً شهری

^{۲۹}ندیمه‌های خردمندش با او هم صدا شده گفتند:

^{۳۰}«غنیمت فراوان به چنگ آورده‌اند

و برای تقسیم آن وقت لازم دارند.

یک یا دو دختر نصیب هر سرباز می‌شود.

سیسرا جامه‌های رنگارنگ به ارمغان خواهد آورد،

شالهای قلابدوزی برای گردن ما با خود خواهد آورد.

^{۳۱}ای خداوند تمامی دشمنان

همچون سیسرا نابود گردند.

اما کسانی که تو را دوست دارند

مثل خورشید تابان بدرخشند.

بعد از آن، به مدت چهل سال آرامش در سرزمین بنی‌اسرائیل برقرار گردید.

۳۰:۵

خرو ۹:۱۵

۳۱:۵

مز ۲:۱:۶۸؛ ۹:۸:۹۲

۴- دوره چهارم: جدعون، تولع، و یائیر

بار دیگر قوم اسرائیل نسبت به خداوند گناه ورزیدند و خداوند نیز آنها

را مدت هفت سال به دست قوم مدیان گرفتار نمود. ^۲مدیانی‌ها چنان

بیرحم بودند که اسرائیلیها از ترس آنها به کوهستانها می‌گریختند و به غارها

پناه می‌بردند. ^۳وقتی اسرائیلیها بذر خود را می‌کاشتند، مدیانیها و عمالیقی‌ها

و قبایل همسایه هجوم می‌آوردند و محصولات آنها را تا شهر غزه نابود و

پایمال می‌نمودند. آنها گوسفندان و گاو و الاغهای ایشان را غارت می‌کردند

و آذوقه‌ای برای آنها باقی نمی‌گذاشتند. ^۴دشمنان مهاجم با گله‌ها، خیمه‌ها و

شترانشان آنقدر زیاد بودند که نمی‌شد آنها را شمرد. آنها مانند مور و ملخ هجوم

می‌آوردند و تمام مزارع را از بین می‌بردند. ^۵اسرائیلی‌ها از دست مدیانی‌ها به

تنگ آمدند و نزد خداوند فریاد برآوردند تا به ایشان کمک کند.

^۶خداوند، خدای اسرائیل توسط یک نبی که نزد آنها فرستاد چنین فرمود: «من

۱:۶

اعد ۴:۲۲؛ ۱۵:۲۵؛ ۳۱:۱

داو ۱۴-۱۱:۲

۳:۶

اش ۲:۲۱

۵:۶

اسمو ۱۷:۳۰

۶:۶

تث ۴۳:۲۸

۸:۶

خرو ۹:۱۸

داو ۱۲:۱۰؛ ۱۸:۲:۱۰

خدا متوسل شویم که هر امید را از دست داده‌ایم؛ بلکه باید

هر روز برای دریافت کمک به او متکی باشیم. این به آن

معنا نیست که زندگی همیشه آسان خواهد بود. در زندگی

کشمکشها و مشکلات خواهد بود، اما خدا قدرت تحمل آنها

را به ما خواهد داد. صبر نکنید تا به آخر خط برسید. در هر

وضعی که قرار می‌گیرید، اول به خدا متوسل شوید.

۸:۶ کتاب مقدس نمی‌گوید که این نبی کیست. انبیا

کسانی بودند که پیغام خدا را برای مردم می‌آوردند.

وظیفه اصلی آنها خبر آوردن از آینده نبود، بلکه تشویق

مردم به دست شستن از گناهانشان و روی آوردن به خدا.

این همان کاری بود که این نبی کرد.

۲:۶ مدیانی‌ها مردمانی صحرانشین بودند از نسل زن دوم

ابراهیم، قطوره (پیدایش ۲۵:۲۱). از این وصلت، قومی

به‌وجود آمد که همیشه با بنی اسرائیل در نزاع بود. سالها

قبل، قوم اسرائیل که هنوز در بیابان سرگردان بودند، با

مدیانی‌ها وارد جنگ شدند و می‌توانستند ایشان را بالکل

نابود سازند (اعداد ۳۱:۱-۲۰). اما چون چنین نکردند، این

قوم دوباره تکثیر پیدا کردند و بار دیگر بر قوم اسرائیل

ستم روا داشتند.

۷:۶ یک بار دیگر قوم اسرائیل دچار مصیبت شد بدون

اینکه به خدا متوسل شود. اگر به خدا توکل می‌کردند،

می‌توانستند از چه رنجهایی اجتناب کنند! ما نباید زمانی به

شما را از بردگی در مصر رهانیدم،^{۱۰} و از دست مصریها و همه کسانی که به شما ظلم می کردند نجات دادم و دشمنانتان را از پیش روی شما رانده، سرزمین ایشان را به شما دادم. ^{۱۱} به شما گفتم که من خداوند، خدای شما هستم و شما نباید خدایان اموریها را که در اطرافتان سکونت دارند عبادت کنید. ولی شما به من گوش ندادید.»

۱۰:۶
هو ۱۵:۲۴

خدا به جدعون مأموریت می دهد

^{۱۱} روزی فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره در مزرعه یوآش ایبعضری بود نشست. جدعون پسر یوآش مخفیانه و دور از چشم مدیانیها در چرخشت انگور، با دست گندم می کوبید ^{۱۲} که فرشته خداوند بر او ظاهر شده، گفت: «ای مرد شجاع، خداوند با توست!»
^{۱۳} جدعون جواب داد: «ای سرورم، اگر خداوند با ماست، چرا اینهمه بر ما

۱۱:۶
داو ۳۲:۱۳
عبر ۳۲:۱۱
۱۳:۶
تث ۱۷:۳۱
۲:۱۵
مز ۹:۴۴

۱۳:۶ جدعون از خدا سؤال کرد که چرا او و قومش با چنین مشکلاتی روبه‌رو هستند و چرا او به داد ایشان نمی‌رسد. آنچه جدعون قادر به تشخیصش نبود، این حقیقت بود که وقتی مردم تصمیم گرفتند از خدا ناطاعتی کنند و به او بی‌توجه باشند، خودشان این سرنوشت مصیبت‌بار را برای خود رقم زدند. چقدر آسان است که انسان مسؤلیت‌های خود را نادیده بگیرد و مشکلات خود را به گردن خدا و دیگران بیندازد. بدبختانه با این کار مشکلات ما حل نمی‌شود. این کار نه فقط ما را به خدا نزدیکتر نمی‌کند، بلکه ما را به سرکشی و طغیان بیشتر علیه خدا سوق می‌دهد.

وقتی مشکلات عارض می‌شود، برای پیدا کردن دلیل آن، اول باید به درون خودمان رجوع کنیم. نخستین گام باید این باشد که به گناهیانی که به خدا کرده‌ایم و باعث بروز این مشکلات شده‌اند، اعتراف کنیم.

۱۳:۶ جدعون مطالب زیادی درباره معجزات عظیمی که خدا برای قومش انجام داده بود، شنیده بود؛ اما خودش هیچ معجزه‌ای ندیده بود. تقریباً ۲۵۰ سال از نازل شدن آن ده بلا بر مصریان و باز شدن دریای سرخ (خروج ۷-۱۴)، و ۲۰۰ سال از آخرین معجزه بزرگ، یعنی باز شدن رود اردن گذشته بود (یوشع ۳). اکنون جدعون به‌علت اینکه معجزه‌ای رخ نمی‌داد، به‌غلط تصور کرد که خدا قومش را ترک کرده است. اما این مردم اسرائیل بودند که خدا را ترک گفته بودند. آنها می‌دانستند که خدا از ایشان چه انتظاری دارد. آنها احکام خدا را در دسترس داشتند و دیگر نیازی به معجزات عظیم نداشتند تا یقین بدانند که خدا هنوز رهبرشان می‌باشد. اگر ما آن طور که باید در خدا رشد کنیم، به‌ندرت نیازی به معجزات عظیم خواهیم داشت.

۱۱:۶ عهدعتیق بارها به ظهور فرشته‌ای که «فرشته خداوند» نامیده شده، اشاره می‌کند: پیدایش ۷:۱۶؛ ۱۱:۲۲؛ ۱۱:۳۱؛ خروج ۲:۳؛ ۱۹:۱۴؛ داوران ۱:۲؛ ۲:۱۳؛ زکریا ۱:۳. معلوم نیست که آیا در همه این موارد، همان فرشته ظاهر شده است یا نه. «فرشته» ای که در این بخشی از کتاب داوران به آن اشاره شده، در یک مورد ظاهراً جدا از خدا است (۱۲:۶)، اما در مورد دیگر در همین ماجرا، با خدا یکی است (۱۴:۶). این امر بسیاری از علما را به این باور رسانده است که این «فرشته» تجلی جسمانی عیسی بود پیش از آنکه رسالتش را بر روی زمین آغاز کند که شرح آن در عهدجدید آمده است. این امکان هم هست که این «فرشته» به‌عنوان پیام‌آور خاص خدا، این اختیار را داشت که به جای خدا سخن بگوید. هر یک از این دو راه حل که درست باشد، نکته مهم این است که خدا پیام‌آور مخصوصی را فرستاد تا پیغامی به جدعون بدهد.

۱۱:۶ کوبیدن گندم برای این بود که دانه گندم را از پوسته آن یعنی سبوس، جدا کنند. این کار را معمولاً در محوطه‌ای وسیع، غالباً بر روی یک تپه انجام می‌دادند. در چنین جایی، وقتی کشاورز گندمهای کوبیده‌شده را به هوا می‌ریخت، باد سبوس را که از خود دانه سبکتر بود، از آن جدا می‌کرد. اما اگر جدعون می‌خواست این کار را به این شکل انجام دهد، به‌آسانی در معرض دید گروههای غارتگر قرار می‌گرفت که سرزمین ایشان را تحت سلطه خود در آورده بودند. از این رو، او مجبور بود گندمش را در چرخشت بکوبد، یعنی جای گودی که انگور را در آن می‌فشرده و احتمالاً دور از انظار بود و کسی حدس نمی‌زد که کشاورز محصولش را در آنجا بکوبد.

ظلم می‌شود؟ پس آنهمه معجزاتی که اجدادمان برای ما تعریف می‌کردند کجاست؟ مگر خداوند اجداد ما را از مصر بیرون نیاورد؟ پس چرا حالا ما را ترک نموده و در چنگ مدیانی‌ها رها ساخته است؟»

^{۱۴}آنگاه خداوند رو به وی نموده گفت: «با همین قدرتی که داری برو و اسرائیلیها را از دست مدیانیها نجات ده. من هستم که تو را می‌فرستم!»

^{۱۵}اما جدعون در جواب گفت: «ای خداوند، من چطور می‌توانم اسرائیل را نجات دهم؟ در بین تمام خاندانهای قبیلهٔ منسی، خاندان من از همه حقیرتر است و من هم کوچکترین فرزند پدرم هستم.»

^{۱۶}خداوند به او گفت: «ولی بدان که من با تو خواهم بود و مدیانی‌ها را به آسانی شکست خواهی داد!»

^{۱۷}جدعون پاسخ داد: «اگر تو که با من سخن می‌گویی واقعاً خود خداوند هستی و با من خواهی بود، پس با نشانی این را ثابت کن.^{۱۸} خواهش می‌کنم همینجا بمان تا من بروم و هدیه‌ای برایت بیاورم.»

او گفت: «من همینجا می‌مانم تا تو برگردی.»

^{۱۹}جدعون به خانه شتافت و بزغاله‌ای سر برید و گوشت آن را پخت و با ده کیلو گرم آرد، چند نان فطیر درست کرد. سپس گوشت را در سبزی گذاشت و آب گوشت را در کاسه‌ای ریخت و آن را نزد فرشته که زیر درخت بلوط نشسته بود آورده، پیش وی نهاد.

^{۲۰}فرشته به او گفت: «گوشت و نان را روی آن صخره بگذار و آب گوشت را روی آن بریز.» وقتی که جدعون دستورات وی را انجام داد،^{۲۱} فرشته با نوک عصای خود گوشت و نان را لمس نمود، و آتش از صخره برآمده، گوشت و نان را بلعید! همان وقت فرشته ناپدید شد!

^{۲۲}وقتی جدعون فهمید که او در حقیقت فرشتهٔ خداوند بود، از ترس فریاد زده، گفت: «آه ای خداوند! من فرشتهٔ تو را روبرو دیدم!»

^{۲۳}خداوند به وی فرمود: «آرام باش! ترس، تو نخواهی مرد!»

جدعون بتها را نابود می‌سازد

^{۲۴}جدعون در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت و آن را «خداوند آرامش

۱۵:۶
خرو ۱۱:۳

۱۷:۶
اش ۷:۳۸

۱۹:۶
پیدا ۸:۱۸

۲۱:۶
لاو ۲۴:۹

۲۲:۶
پیدا ۱۶:۱۳ ؛ ۳۰:۳۲
خرو ۲۰:۳۳
داو ۲۲:۱۳

خدمت کنیم. با آنکه خدا در کلامش به ما قول داده که وسایل و قدرت لازم را در اختیارمان بگذارد، ما نیز اغلب بهانه می‌آوریم. اگر ضعف‌هایمان را به خدا یادآوری کنیم، در واقع گویی منظورمان این است که او همه چیز را درباره ما نمی‌داند یا در ارزیابی شخصیت ما دچار اشتباه شده است. وقت خود را صرف بهانه‌تراشی نکنید. وقت را صرف انجام کاری کنید که خدا می‌خواهد.

۱۶-۱۴:۶ خدا به جدعون فرمود: «من هستم که تو را می‌فرستم!» خدا به او قول داد که قدرت لازم برای غلبه بر دشمن را به او بدهد. علی‌رغم این دعوت آشکار و وعده اعطای قوت، جدعون بهانه آورد. او فقط به ضعف‌ها و نقص‌های خود چشم دوخته بود. او نمی‌توانست ببیند که خدا چطور می‌تواند از طریق او عمل کند. ما نیز مانند جدعون خوانده شده‌ایم تا خدا را به طرق خاصی

است» نامید. (این قربانگاه هنوز درملک عفره که متعلق به خاندان ابیعزر است، باقیست.)^{۲۵} همان شب خداوند به جدعون گفت: «یکی از گاوهای قوی پدر خود را بگیر و قربانگاه بت بعل را که در خانه پدرت هست به آن ببند و آن را واژگون کن و بت چوبی اشیره را هم که کنار قربانگاه است بشکن. ^{۲۶} بجای آن قربانگاهی برای خداوند، خدای خود روی این تپه بساز و سنگهای آن را بدقت کار بگذار. آنگاه گاو را بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کن و چوب بت اشیره را برای آتش قربانگاه بکار ببر.»

۲۵:۶
خرو ۱۳:۳۴
تث ۵:۷

محل آیات	وظیفه	معروف به	شخص	خدا مردم عادی را به کار می برد
پیدایش ۲۷	«پدر» ملت اسرائیل	دروغگو	یعقوب	خدا برای انجام کار خود، هر نوع فردی را به کار می برد، افرادی مثل من و تو!
پیدایش ۳۹	نجات خانواده اش	برده	یوسف	
خروج ۳	رهای اسرائیل از اسارت و هدایشان به سرزمین موعود	چوبانی در تبعید (و قاتل)	موسی	
داوران ۶	رهای اسرائیل از دست مدیانی ها	کشاورز	جدعون	
داوران ۱۱	رهای اسرائیل از دست عمونی ها	پسر زن بدکار	یفتاح	
اول سموئیل ۱	مادر سموئیل	خانه دار	حنا	
اول سموئیل ۱۶	بزرگترین پادشاه اسرائیل	پسری چوپان و آخرین فرزند خانواده	داود	
عزرا، نحمیا	رهبری یهودیان در بازگشت به سرزمینشان و نگارش بخشی از کتاب مقدس	کاتب	عزرا	
استر	نجات قومش از قتل عام	دختری برده	استر	
لوقا ۳۸:۲۶	مادر مسیح	دختری روستایی	مریم	
متی ۹:۹	رسول و نویسنده انجیل	باجگیر	متی	
کولسیان ۱۴:۴	یار پولس و نویسنده انجیل	پزشکی یونانی	لوقا	
متی ۲۰:۱۸-۴	رسول، رهبر کلیسای اولیه، و نویسنده دو رساله از رسالات عهدجدید	ماهگیر	پطرس	

جدعون را دستگیر می کردند، با مشکلات جدی اجتماعی و احتمالاً با ضرب و شتم روبه رو می شد. جدعون با پیروی از حکم برتر خدا که بت پرستی را ممنوع داشته است (خروج ۵:۱:۲۰)، خود را در معرض خطر بزرگی قرار داد. مردم شهر پس از آگاهی از کار جدعون، قصد قتل او را کردند. بسیاری از آن مردم، اسرائیلی بودند. این نشان می دهد که قوم خدا جقدر فاسد شده بود. خدا در تثنیه ۱۳:۱۱۶ فرموده بود که بت پرستان باید سنگسار شوند. اما این اسرائیلی ها خواستند جدعون را

۳۰-۲۵:۶ خدا بلافاصله پس از آنکه جدعون را فرا خواند تا رهننده قوم اسرائیل باشد، از او خواست تا قربانگاه بُت بعل را در هم بشکنند. این عمل ایمان و وفاداری جدعون را به آزمایش می گذاشت. آزمایش واقعی این است که ببینیم ایمان ما وقتی زیر فشار مسائل گوناگون قرار می گیریم، چگونه مقاومت می کند و تاب می آورد. مذهب کنعانی ها جنبه سیاسی نیرومندی داشت، به طوری که حمله به یک بت اغلب حمله به دولت محلی ای محسوب می شد که از آن بت حمایت می کرد. اگر

۲۷ پس جدعون ده نفر از نوکران خود را برداشت و آنچه را که خداوند به او دستور داده بود، انجام داد. اما او از ترس خاندان پدرش و سایر مردم شهر، این کار را در شب انجام داد. ۲۸ صبح روز بعد، وقتی مردم از خواب بیدار شدند، دیدند قربانگاه بت بعل خراب شده و اثری از اشیره نیست. آنها قربانگاه دیگری که آثار قربانی روی آن بود، دیدند.

۲۹ مردم از یکدیگر می پرسیدند: «چه کسی اینکار را کرده است؟ بالاخره فهمیدند که کار جدعون پسر یوآش است. ۳۰ پس با عصبانیت به یوآش گفتند: «پسر خود را بیرون بیاور! او باید بخاطر خراب کردن قربانگاه بعل و شکستن بت اشیره کشته شود.»

۳۱ اما یوآش به همه کسانی که بضد او برخاسته بودند گفت: «آیا بعل محتاج کمک شماست؟ این توهین به اوست! شما هستید که باید بخاطر توهین به بعل کشته شوید! اگر بعل واقعاً خداست بگذارید خودش از کسی که قربانگاهش را خراب کرده است انتقام بگیرد.» ۳۲ از آن پس جدعون، یَرُبعل (یعنی «بگذارید بعل از خودش دفاع کند») نامیده شد، زیرا یوآش گفت: «بگذارید بعل از خودش دفاع کند، چون قربانگاهی که خراب شده متعلق به بعل است.»

جدعون پشم را بیرون می گذارد

۳۳ بعد از این واقعه، تمام مدیانی‌ها، عمالیقی‌ها و سایر قبایل همسایه با هم متحد شدند تا با اسرائیلی‌ها بجنگند. آنها از رود اردن گذشته، در دره یزرعیل اردو زدند. ۳۴ در این موقع روح خداوند بر جدعون قرار گرفت و او شیپور را نواخت و مردان خاندان ایبزر نزد او جمع شدند. ۳۵ همچنین قاصدان نزد قبایل منسی، اشیر، زبولون و نفتالی فرستاد و آنها نیز آمدند و به او ملحق شدند.

۳۶ آنگاه جدعون به خدا چنین گفت: «اگر همانطور که وعده فرمودی، واقعاً قوم اسرائیل را بوسیله من نجات خواهی داد، ۳۷ به این طریق آن را به من

۳۳:۶

یوش ۱۷:۱۶-۱۸
داو ۷:۲۱، ۱۳

۳۴:۶

داو ۳:۱۰

۳۵:۶

داو ۷:۲۴؛ ۹:۳۱

۳۶:۶

داو ۶:۱۴

دلیل جدعون به بعضی از سربازانش تأکید کرد که کنترل گذرگاههای رودخانه را به دست گیرند (۷:۲۴).

۳۷:۶ آیا جدعون واقعاً خدا را آزمایش می کرد، یا صرفاً از خدا می خواست که قوت قلب بیشتری به او بدهد؟ در هر حال، واضح است که انگیزه جدعون درست بود (و آن اطاعت از خدا و شکست دشمن بود)، اما روش او لزوماً بهترین روش نبود. به نظر می رسد که جدعون می دانست که در خواستش ممکن است خدا را خشمگین سازد (۶:۳۹). به علاوه، جدعون نه یک، بلکه سه معجزه در تأیید رسالت خود دیده بود (۶:۲۱، ۳۸، ۴۰). پس از طلبدن معجزه و برآورده شدن آن، باز باور نکرد (۶:۳۹). درست است که برای گرفتن تصمیمات درست باید حقایق را

سنگسار کنند، نه به خاطر بت پرستی، بلکه به علت پرستش خدا و شکستن بت!

۳۳:۶ سپاه مدیانی‌ها و عمالیقی‌ها در دره یزرعیل اردو زدند. این دره در میان کوهها قرار داشت و مرکز کشاورزی منطقه بود. هر کسی که بردشت حاصلخیز این دره تسلط می یافت، بر مردمی هم که در آنجا و مناطق اطراف آن زندگی می کردند، حاکم می شد. به خاطر منابع زیاد این منطقه، بسیاری از جاده‌های اصلی بازرگانی به گردنه‌ای می رسید که به دره منتهی می شد. همین امر دره یزرعیل را محل بسیاری از نبردهای بزرگ ساخته بود. افراد جدعون از تپه‌ها به سپاهیان دشمن حمله کردند؛ تنها راه فرار از طریق گردنه به طرف رود اردن بود. به همین

ثابت کن: من مقداری پشم در خرمنگاه می گذارم. اگر فردا صبح فقط روی پشم شبمن نشست باشد ولی زمین، خشک باشد، آنگاه مطمئن می شوم که قوم اسرائیل را بوسیله من نجات خواهی داد.»^{۳۸} عیناً همینطور شد! صبح زود که او از خواب برخاست و پشم را فشرده به اندازه یک کاسه آب از آن خارج شد!^{۳۹} آنگاه جدعون به خدا گفت: «غضب تو بر من فروخته نشود. اجازه بده فقط یک بار دیگر امتحان کنم. این دفعه بگذار پشم خشک بماند و زمین اطراف آن از شبمن تر شود!»^{۴۰} خداوند چنین کرد. آن شب زمین اطراف را شبمن پوشانید اما پشم خشک بود!

جدعون نفرات خود را انتخاب می کند و مدیانی ها را شکست می دهد

جدعون با سپاهش صبح زود حرکت کرد و تا چشمه حرود پیش رفت و در آنجا اردو زد. مدیانی ها نیز در سمت شمالی آنها در دره کوه موره اردو زده بودند.

خداوند به جدعون فرمود: «عده شما زیاد است! نمی خواهم همه این افراد با مدیانی ها بجنگند، مبادا قوم اسرائیل مغرور شده، بگویند: این ما بودیم که دشمن را شکست دادیم! پس به افراد خود بگو: هر که می ترسد به خانه اش بازگردد.» بنابراین بیست و دو هزار نفر برگشتند و فقط ده هزار نفر ماندند تا بجنگند.^{۴۱} اما خداوند به جدعون فرمود: «هنوز هم عده زیاد است! آنها را نزد

۳۹:۶
پیدا ۳۲:۱۸

۱:۷
پیدا ۶:۱۲
تث ۳۰:۱۱
داو ۳۲:۶

۲:۷
تث ۱۸:۸
اش ۱۳:۱۰
جز ۱۷:۲:۲۸
۳:۷
یوش ۸:۲۰
۴:۷
اسمو ۶:۱۴

کسانی که این کار را می کنند خدا را در قید و بند می گذارند. آنها از خدا می خواهند که خود را با انتظارات آنان انطباق دهد. نتایج چنین تجربیاتی معمولاً ما را به گرفتن تصمیمی قطعی نمی رساند و از این رو نمی تواند ما را از انتخاب هایی که کرده ایم، مطمئن سازد. نگذارید «پشم» جانشینی شود برای حکمت خدا که از طریق مطالعه کتاب مقدس و دعا حاصل می گردد.

۲:۷ احساس خود کفایی و اعتماد به نفس گاه ممکن است تبدیل به دشمن ما شود، یعنی آن زمان که موجب شود باور کنیم که می توانیم با قدرت خودمان هر کاری را انجام دهیم. برای جلوگیری از به وجود آمدن چنین طرز فکری در میان سربازان جدعون، خدا تعداد آنها را از ۳۲٫۰۰۰ نفر به ۳۰۰ نفر تقلیل داد. با چنین سپاه کوچکی، هیچ شکی باقی نمی ماند که پیروزی را خدا عطا کرده است. افراد سپاه نمی توانستند پیروزی را به خود نسبت دهند و افتخارش را نصیب خود سازند. ما نیز مانند جدعون باید مراقب باشیم که در نبرد روحانی مان به قدرت خود متکی نباشیم. ما تنها وقتی می توانیم از پیروزی مطمئن باشیم که به خدا اتکا کنیم، نه به خودمان.

بدانیم. جدعون همه حقایق را در دست داشت، اما با وجود این، تردید کرد. او اطاعت کردن از خدا را به تأخیر می انداخت چون به دنبال تأیید بیشتری بود.

طلب نشانه های بیشتر دال بر بی ایمانی است. ترس اغلب باعث می شود آن زمان که باید اطاعت کنیم و دست به کار شویم، در انتظار تأیید بیشتری بمانیم. نشانه های دیدنی اگر فقط تأیید کننده اموری باشند که در درستی شان اطمینان داریم، غیر ضروری خواهند بود.

امروز بزرگترین نشانه هدایت الهی، کلام او است. بر خلاف جدعون، ما کلام مکشوف خدا برای بشریت را داریم. اگر می خواهید هدایت بیشتری از خدا دریافت کنید، برای نشانه ها دعا نکنید، بلکه کلام خدا را بخوانید (۲ تیموتائوس ۳: ۱۶، ۱۷).

۳۹:۶ چرا جدعون پس از دیدن معجزه پشم مرطوب، معجزه دیگری طلبید؟ شاید او فکر می کرد که نتایج آزمایش اول ممکن است به طور طبیعی اتفاق افتاده باشد. لایه صخیمی از پشم می تواند مدتها بعد از آنکه خورشید زمین اطراف آن را خشک کرده است، مرطوب بماند. «بیرون گذاشتن پشم» روش تصمیم گیری بدی است.

چشمه بیاور تا به تونشان دهم که چه کسانی باید با تو بیایند و چه کسانی باید برگردند.»

۵۰ پس جدعون آنها را به کنار چشمه برد. در آنجا خداوند به او گفت: «آنها را از نحوه آب خوردنشان به دو گروه تقسیم کن. افرادی را که با کف دست، آب را جلو دهان خود آوردند و آن را مثل سگ می نوشند از کسانی که زانو می زنند و دهان خود را در آب می گذارند، جدا ساز.» تعداد افرادی که با دست آب نوشیدند سیصد نفر بود.

۷ آنگاه خداوند به جدعون فرمود: «من بوسیله این سیصد نفر، مدیانیها را شکست خواهم داد و شما را از دستشان خواهم رهانید. پس بقیه را به خانه هایشان بفرست.»

۸ جدعون کوزه ها و شیپوره های آنها را جمع آوری کرد و ایشان را به خانه هایشان فرستاد و تنها سیصد نفر برگزیده را پیش خود نگاهداشت.

شب هنگام در حالیکه مدیانیها در دره پایین اردو زده بودند، خداوند به جدعون فرمود: «برخیز و به اردوی دشمن حمله کن زیرا آنها را به دست تو تسلیم کرده ام. اما اگر می ترسی اول با نوکر خود فوره مخفیانه به اردوگاه آنها برو.

۱۱ در آنجا به سخنانی که ایشان می گویند گوش بده. وقتی سخنان آنها را بشنوی جرأت یافته، به ایشان حمله خواهی کرد!» پس جدعون فوره را با خود برداشت و مخفیانه به اردوگاه دشمن نزدیک شد. ۱۲ و ۱۳ مدیانیها، عمالیقیها و سایر قبایل همسایه مانند مور و ملخ در وادی جمع شده بودند. شترهایشان مثل ریگ بیابان بی شمار بود. جدعون به کنار چادری خزید. در این موقع در داخل

۸:۷

یوش ۲: ۲۴؛ ۸: ۱۰؛ ۱۱: ۶

داو ۳: ۲۸؛ ۴: ۱۴

۱۲:۷

یوش ۱۱: ۴

داو ۵: ۶؛ ۸: ۱۰

کرد که نیروی اندک اسرائیلیها شکستناپذیر به نفع برسد.

۱۱، ۱۰، ۷ جدعون با مشاهده قدرت مدیانیها دچار ترس شد. خدا احساس جدعون را درک می کرد، اما او را از کارش معذور نداشت، بلکه اجازه داد تا جدعون به اردوی دشمن راه یابد و به طور اتفاقی گفتگویی را بشنود و جرأت بیابد (۷: ۱۲-۱۵). آیا نبردی پیش رو دارید؟ خدا می تواند قدرت لازم برای هر شرایطی را به شما بدهد. از روشی که او برای کمک به شما استفاده می کند، متعجب نشوید. شما نیز مانند جدعون باید به خدا گوش دهید و آماده باشید که قدم اول را بر دارید. تنها پس از اطاعت کردن از خدا است که جرأت پیش رفتن را خواهید یافت.

۱۳، ۱۲، ۷ یکی از سربازان دشمن خواب دید که یک قرص نان جو به میان اردو غلطید. ارزش دانه جو فقط نصف ارزش دانه گندم بود؛ نانی هم که از آن درست می شد، نان درجه دو به حساب می آمد. به همین شکل، گروه کوچک مردان اسرائیلی نسبت به نیروهای زیاد مدیانی و عمالیقی ناچیز محسوب می شدند. اما خدا کاری



نبرد جدعون

علی رشم پیروزی باراق و دیبوره، کنعانیها ساز در این منطقه حاصلخیز مشکل ایجاد کردند. خدا در عفسره بر جدعون ظاهر شد و او را خواند تا ایشان را شکست دهد. جدعون تنها با ۳۰۰ جنگاور هزاران مدیانی را تار و مار کرد و آنها را تا صریرت و آبل محوله تقییب نمود.

آن چادر مردی بیدار شده، خوابی را که دیده بود برای رفیقش چنین تعریف کرد: «در خواب دیدم که یک قرص نان جوین به میان اردوی ما غلطید و چنان به خیمه‌ای برخورد نمود که آن را واژگون کرده، بر زمین پهن نمود.»^۴ رفیق او گفت: «تعبیر خواب تو این است که خدا ما را به دست جدعون پسر یوآش اسرائیلی تسلیم می‌کند و جدعون همهٔ مدانیها و نیروهای متحدش را از دم شمشیر خواهد گذراند.»

^۵ جدعون چون این خواب و تعبیرش را شنید خدا را شکر کرد. سپس به اردوگاه خود بازگشت و فریاد زد: «برخیزید! زیرا خداوند سپاه مدیان را به دست شما تسلیم می‌کند!»

^۶ جدعون آن سیصد نفر را به سه دسته تقسیم کرد و به هر یک از افراد یک شیپور و یک کوزهٔ سفالی که مشعلی در آن قرار داشت، داد.^۷ بعد نقشهٔ خود را چنین شرح داد: «وقتی به کنار اردو رسیدیم به من نگاه کنید و هر کاری که من می‌کنم شما نیز بکنید.»^۸ بمحض اینکه من و همراهانم شیپورها را بنوازیم، شما هم در اطراف اردو شیپورهای خود را بنوازید و با صدای بلند فریاد بزنید: ما برای خداوند و جدعون می‌جنگیم!»

^۹ و^{۱۰} نصف شب، بعد از تعویض نگهبانان، جدعون به همراه صد نفر به کنار اردوی مدیان رسید. ناگهان آنها شیپورها را نواختند و کوزه‌ها را شکستند. در همین وقت دوست نفر دیگر نیز چنین کردند. درحالی که شیپورها را بدست راست گرفته، می‌نواختند و مشعلهای فروزان را در دست چپ داشتند همه فریاد زدند: «ما برای خداوند و جدعون می‌جنگیم!»^{۱۱} سپس هر یک در جای خود در اطراف اردوگاه ایستادند در حالیکه افراد دشمن فریادکنان می‌گریختند.^{۱۲} زیرا وقتی صدای شیپورها برخاست خداوند سربازان دشمن را در سراسر اردو به جان هم انداخت. آنها تا بیت‌شطه نزدیک صریرت و تا سرحد آبل محوله، نزدیک طبات گریختند.

^{۱۳} آنگاه سپاهیان نفتالی، اشیر و منسی سپاهیان فراری مدیان را تعقیب کردند. ^{۱۴} جدعون برای ساکنان سراسر کوهستان افرایم پیغام فرستاد که گذرگاه‌های

۲۱:۷

خرو ۲۵:۱۴

پاد ۷:۷

۲۴:۷

داو ۲۸:۳ ؛ ۵:۱۲

۲۱:۷ هنگامی که سپاه مدیان هراسان، سردرگم، و پریشان رو به عقب‌نشینی گذاشت، نفرات جدعون فقط نظاره‌گر بودند، چون هیچ یک از ایشان نمی‌بایست برای شکست دادن دشمن شمشیر می‌کشید. سپاه کوچک جدعون هرگز نمی‌توانست به قدرت خودش به چنین پیروزی‌ای دست یابد. خدا می‌خواست به اسرائیل نشان دهد که پیروزی بستگی به قدرت یا تعداد نفرات ندارد، بلکه به وفاداری و اطاعت از او.

۱۵:۷ جدعون درست در بیرون اردوی دشمن «خدا را پرستید». اگر جدعون با صدای بلند شکرگزاری می‌کرد و مطابق با آیینهای مذهبی، حرکات ویژه را برای این منظور انجام می‌داد، دشمن را از حضور خود مطلع می‌ساخت. پرستش به روشی خاص یا به شکل عمارت محدود نیست. اگر توجه خود را از مشکلات زندگی به خدا معطوف سازیم، هر جا که باشیم می‌توانیم خدا را پرستش کنیم. پرستش راستین با انگیزه و حالتی اصیل آغاز می‌شود.

رود اردن را تا بیت‌باره ببندند و نگذارند مدیانیها از رودخانه عبور کرده، فرار کنند. پس تمام مردان افرایم جمع شده، چنین کردند. ^{۲۵} آنها غراب و ذئب دو سردار مدیانی را گرفتند و غراب را بر صخره‌ای که اکنون به نام او معروف است و ذئب را در چرخستی که به اسم او نامیده می‌شود کشتند. سپس به تعقیب مدیانی‌ها ادامه داده، سرهای غراب و ذئب را به آنطرف اردن نزد جدعون آوردند.

۲۵:۷
داو ۳:۲۸
مز ۱۱:۸۳
اش ۲۶:۱۰

جدعون کسانی را که از کمک کردن اجتناب می‌ورزند، تنبیه می‌کند
اما رهبران قبیلهٔ افرایم بشدت نسبت به جدعون خشمناک شده، گفتند:

۱:۸
داو ۱:۱۲

«چرا اول که به جنگ مدیانی‌ها رفتی ما را خبر نکردی؟»

^۲ جدعون در جواب ایشان گفت: «خدا غراب و ذئب، سرداران مدیان را به دست شما تسلیم نمود. در مقایسه با کار شما، من چه کرده‌ام؟ عملیات شما در آخر جنگ مهم‌تر از عملیات ما در آغاز جنگ بود.» پس آنها آرام شدند. ^۴ آنگاه جدعون و سیصد نفری که همراهش بودند از رود اردن گذشتند. با اینکه خیلی خسته بودند، ولی هنوز دشمن را تعقیب می‌کردند. ^۵ جدعون از اهالی سوکوت غذا خواست و گفت: «ما بخاطر تعقیب زبج و صلوموع، پادشاهان مدیانی بسیار خسته هستیم.»

۵:۸
پیدا ۱۷:۳۳
داو ۱۵:۸

^۶ اما رهبران سوکوت جواب دادند: «شما هنوز زبج و صلوموع را نگرفته‌اید که ما به شما نان بدهیم.»

۶:۵-۸ رهبران سوکوت از کمک کردن به جدعون امتناع ورزیدند چون می‌ترسیدند در صورت شکست او، مورد انتقام مدیانیها واقع شوند. آنها باید تشخیص می‌دادند که پیروزی اسرائیلی‌ها قطعی است چون خدا با جدعون بود. اما آنها به قدری نگران جان خود بودند که اصلاً به قدرت خدا برای نجات خود فکر نمی‌کردند.

به‌خاطر ترس یا نگرانی بیش از حد برای خودمان، ممکن است نتوانیم حضور خدا را در دیگران یا در شرایط اطرافمان تشخیص دهیم، و در نتیجه، از سهم شدن در پیروزی‌ای که خدا عطا می‌کند، محروم بمانیم. بعد هم باید دائماً با عواقب تلخ قصور در پیوستن به نیروهایی که خدا برای انجام کارش انتخاب کرده است، روبرو شویم. از آنجا که کار خدا، چه با شما و چه بدون شما، پیش خواهد رفت، در پیوستن به کسانی که در کار خدا شرکت دارند، شتاب کنید و با در اختیار گذاشتن وقت، پول، و مهارت‌هایتان، و یا با دعایتان آنها را حمایت کنید.

۳-۱:۸ رهبران افرایم فکر کردند که به آنها بی‌توجهی شده است، چون جدعون از آنها نخواسته بود که در جنگ شرکت کنند، بلکه ایشان را در جای مناسبی مستقر کرد تا مدیانی‌های فراری را از منطقه «پاکسازی» کنند. همانگونه که جدعون با حالتی دیپلماتیک خاطر نشان ساخت، این پاسداران پشت خط مقدم تعیین شده بودند تا سرداران سپاه دشمن را دستگیر کنند تا ارتباط آنها با سپاهیان قطع شود. هر کار لازم و ضروری الزاماً جزو کارهای چشمگیر و برجسته رهبری نیست. بسیاری گمان می‌کنند که خدمات پرزحمت و ظاهراً بی‌اهمیت در بناهای بزرگ، کار کثیفی می‌باشد. اما برای تحقق طرح‌های بزرگ، چنین کارهایی حیاتی است. صاحبان سرمایه و مهندسانشان شاید نقشه ساختن آسمانخراشهای عظیم را بکشند، اما این کارگران ساختمانی هستند که عملاً کار را به‌انجام می‌رسانند. غرور باعث می‌شود که مشتاق توجه و مقبولیت باشیم. آیا راضی هستید به اینکه «کارگر ساختمانی» خدا باشید؟ یا از کاری که خدا به شما داده است، بیزارید؟

- ۷:۸
داو ۱۴:۴؛ ۱۵:۷
- ۸:۸
پیدا ۳۰:۳۲
۱۲:۱۲ یاد
- ۱۰:۸
مز ۹:۸۳
اش ۴:۹
- ۱۵:۸
داو ۷:۸
- ۱۷:۸
داو ۸:۸
- ۷ جدعون به آنها گفت: «وقتی که خداوند آنها را به دست من تسلیم کند، برمی‌گردم و گوشت بدن شما را با خارهای صحرا می‌درم.»^۷
- ۸ سپس نزد اهالی فنوئیل رفت و از آنها نان خواست اما همان جواب را شنید.^۸
- ۹ پس به ایشان گفت: «وقتی از این جنگ سلامت برگردم، این برج را منهدم خواهم کرد.»
- ۱۰ در این هنگام زبج و صلمونع با قریب پانزده هزار سرباز باقیمانده در قرقور بسر می‌بردند. از آن سپاه عظیم دشمنان فقط همین عده باقیمانده بودند. صد و بیست هزار نفر کشته شده بودند.^{۱۱} پس جدعون از راه چادرنشینان در شرق نوبح و یجبهاه بر مدیانیها شیخون زد.^{۱۲} زبج و صلمونع فرار کردند، اما جدعون به تعقیب آنها پرداخته، ایشان را گرفت و سپاه آنها را بکلی تارو مار ساخت.^{۱۳} بعد از آن، وقتی جدعون از راه گردنه حارس از جنگ باز می‌گشت^{۱۴} در راه، جوانی از اهالی سوکوت را گرفت و از او خواست تا نامهای رهبران و بزرگان شهر سوکوت را بنویسد. او هم نامهای آنها را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت.
- ۱۵ پس جدعون نزد اهالی سوکوت بازگشته، به ایشان گفت: «این هم زبج و صلمونع که به من طعنه زده، گفتید: شما که هنوز زبج و صلمونع را نگرفته‌اید؛ و به ما که خسته و گرسنه بودیم نان ندادید.»
- ۱۶ آنگاه رهبران سوکوت را با خارهای صحرا مجازات کرد تا درس عبرتی برای اهالی آن شهر باشد.^{۱۷} همچنین به فنوئیل رفت و برج شهر را خراب کرده، تمام مردان آنجا را کشت.
- ۱۸ آنگاه جدعون رو به زبج و صلمونع کرده، از ایشان پرسید: «مردانی را که در تابور کشتید چه کسانی بودند؟» گفتند: «مانند شما و چون شاهزادگان بودند.»
- ۱۹ جدعون گفت: «آنها برادران من بودند. به خدای زنده قسم اگر آنها رانمی‌کشتید، من هم شما را نمی‌کشتم.»^{۲۰} آنگاه به یتر، پسر بزرگش دستور داد که آنها را بکشد. ولی او شمشیرش را نکشید، زیرا نوجوانی بیش نبود و می‌ترسید.

می‌کنند کمک کنیم، چه این کار نفع شخصی داشته باشد چه نداشته باشد، زیرا این عملی است درست، خوب و اخلاقی.

۲۰:۲۱ و ۲۱:۲۸ برای یک سردار کشته شدن به دست یک پسر نوجوان خفت آور بود. این دو مرد می‌خواستند از این رسوایی و همچنین مرگ دیرتر و دردناکتر که ممکن بود در اثر ضربه شمشیر فردی بی‌تجربه بر آنان عارض شود، اجتناب کنند.

۱۷:۱۵:۸ جدعون تهدید خود را (۷:۸) عملی ساخت. دشوار بتوان مشخص کرد که آیا این عمل انتقام‌جویانه جدعون موجه بود، یا اینکه او می‌بایست مجازات را به خدا واگذار می‌کرد. جدعون رهبر منتخب خدا بود، اما مقامات سوکوت و فنوئیل به هیچ‌وجه حاضر نشدند به او کمک کنند چون از دشمن می‌ترسیدند. آنها هیچ ایمان و احترامی به خدا و فردی که او برای نجات ایشان انتخاب کرده بود، نشان ندادند. ما باید به آنانی که خدا را خدمت

اکثر ما می‌خواهیم از نقشه خدا برای زندگی خود آگاه شویم، اما نمی‌دانیم چگونه. یک تصور اشتباه این است که هدایت خدا به‌طور ناگهانی و همچون رعد بر ما نازل می‌شود و هیچ ارتباطی به کاری که در حال حاضر انجام می‌دهیم ندارد. اما اگر به دنبال مأموریت جدیدی از سوی خدا می‌باشیم، در معرض این خطر قرار می‌گیریم که به خدمتی که در حال حاضر انجام می‌دهیم، لطمه بزنیم. خوشبختانه، کتاب مقدس به نوعی از هدایت اشاره می‌کند که کارها و برنامه‌های جاری را به خطر نمی‌اندازد. در کتاب مقدس در شرح چگونگی هدایت افراد توسط خدا، می‌توانیم ببینیم که دعوت خدا اغلب وقتی به‌عمل آمده که افراد کاملاً غرق در مسائل خود بودند. یک مثال خوب از این نوع هدایت را در زندگی جدعون می‌بینیم.

جدعون دید و هدف محدودی داشت، اما خود را وقف آن ساخته بود. هدف او این بود که برای خانواده‌اش خوراک تهیه کند، با آنکه دشمنان متجاوز کشت و زرع و جمع‌آوری محصول و تهیه خوراک را تقریباً غیرممکن ساخته بودند. جدعون ذهن مبتکری داشت. او با تبدیل چرخش به خرمناگی زیرزمینی، از آن استفاده‌ای دوگانه می‌کرد. چنین خرمناگی فاقد جریان هوا برای جدا کردن سیوس از دانه گندم بود، اما حداقل از چشم مدیانی‌ها مخفی بود. وقتی خدا فرشته‌ای را که حامل دعوت بود نزد جدعون فرستاد، او در خرمناگش کار می‌کرد.

جدعون از آنچه خدا از او خواسته بود، متعجب گردید. او نمی‌خواست در گیر کاری شود که برایش هیچ گونه آمادگی قبلی نداشت. فرشته می‌بایست سه اعتراض جدعون را پاسخ می‌گفت تا او متقاعد شود: (۱) احساس مسؤولیت جدعون در قبال رفاه خانواده‌اش؛ (۲) شک و شبهه او در مورد دعوتی که از او به‌عمل آمده بود؛ و (۳) احساس نداشتن صلاحیت برای این کار. با وجود این، به‌محض اینکه متقاعد شد، با رغبت و با نشان دادن ابتکار و سرعت عمل، از خدا اطاعت کرد. او این خصوصیات شخصیتی‌اش را به خدای قومش که حالا شخصاً با او آشنا شده بود، تقدیم کرد.

جدعون معایب خاص خود را داشت و در مواقعی از خودش ضعف نشان می‌داد، اما به‌هرحال خادم خدا بود. اگر می‌بینید مانند جدعون معایب و ضعف‌هایی دارید، آیا هنوز مانند او خود را خادم خدا می‌دانید؟ به یاد داشته باشید که جدعون فردی بود که توجه خود را معطوف به کاری کرده بود که پیش رو داشت و از خدا اطاعت می‌کرد. یقین بدانید که خدا شما را نیز در وقتش برای خدمتی که برای شما در نظر دارد، آماده خواهد ساخت.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * پنجمین رهبر قوم اسرائیل.
- * کارشناس نظامی که بر خلاف تصور عامه، در کارش ماهر بود.
- * یکی از مشعل‌داران ایمان مذکور در رساله به عبرانیان.
- * سپاه مدیانیها را شکست داد.
- * از جانب مردم اسرائیل عنوان پادشاه را دریافت کرد.
- * با آنکه سخت متقاعد می‌شد، اما به‌هنگام حصول اطمینان، دست به عمل می‌زد.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * می‌توسید که ضعف‌هایش خدا را از عمل کردن باز دارد.
- * طلای مدیانیها را جمع کرد و از آن مظهر شیئی را ساخت که مورد پرستش قرار گرفت.
- * از طریق رابطه جنسی خارج از چارچوب ازدواج، صاحب پسری شد که اندوه و مصیبت بزرگی هم برای خاندان جدعون و هم تمامی قوم اسرائیل به‌بار آورد.
- * نتوانست خانواده خود را طوری تربیت کند که در راه خدا سلوک کنند؛ پس از مرگش، همه اعضای خانواده‌اش به بت‌پرستی باز گشتند.

درس‌هایی از زندگی او:

- * خدا توانایی‌هایی را که در ما به ودیعت نهاده، افزایش می‌دهد و از آنها استفاده می‌کند.
- * خدا به رغم نقص‌ها و ضعف‌هایمان از ما استفاده می‌کند.
- * حتی کسانی که به پیشرفتهای بزرگ روحانی دست می‌یابند، اگر مرتب از خدا پیروی نکنند، ممکن است به‌راحتی مرتکب گناه شوند.

آمار حیاتی:

- * اهل: عفره، دره بزرعیل، چشمه حرود
- * شغل: کشاورز، جنگجو و داور
- * خویشاوندان: پدر: یوشع. پسر: ایملک
- * هم‌عصر با: زیج پادشاه، صلمونع پادشاه

آیه کلیدی:

«اما جدعون در جواب گفت: «ای خداوند، من چطور می‌توانم اسرائیل را نجات دهم؟ در بین تمام خاندانهای قبیله منسی، خاندان من از همه حقیرتر است و من هم کوچکترین فرزند پدرم هستم.» خداوند به او گفت: «ولی بدان که من با تو خواهم بود و مدیانی‌ها را به آسانی شکست خواهی داد!»» (داوران ۱۵:۶ و ۱۶).

ماجرای او در کتاب داوران فصل‌های ۶ تا ۸ نقل شده است. از او در عبرانیان ۳۲:۱۱ نیز نام برده شده است.



۲۱ زبج و صلوموع به جدعون گفتند: «خودت ما را بکش، چون می‌خواهیم به دست یک مرد کشته شویم.» پس او آنها را کشت و زیورآلات گردن شترهایشان را برداشت.

جدعون از پادشاه شدن امتناع می‌ورزد

۲۲ اسرائیلی‌ها به جدعون گفتند: «پادشاه ما باش. تو و پسرانت و نسلهای آینده شما بر ما فرمانروایی کنید؛ زیرا تو ما را از دست مدیانی‌ها رهایی بخشیدی.»
 ۲۳ و اما جدعون جواب داد: «نه من پادشاه شما می‌شوم و نه پسرانم. خداوند پادشاه شماست! من فقط یک خواهش از شما دارم، تمام گوشواره‌هایی را که از دشمنان مغلوب خود به چنگ آورده‌اید به من بدهید.» (سپاهیان مدیان همه اسماعیلی بودند و گوشواره‌های طلا به گوش داشتند.)

۲۵ آنها گفتند: «با کمال میل آنها را تقدیم می‌کنیم.» آنگاه پارچه‌ای پهن کرده، هر کدام از آنها گوشواره‌هایی را که به غنیمت گرفته بود روی آن انداخت. ۲۶ به غیر از زیورآلات، آویزها و لباسهای سلطنتی و زنجیرهای گردن شتران، وزن گوشواره‌ها حدود بیست کیلوگرم بود. ۲۷ جدعون از این طلاها یک ایفود ساخت و آن را در شهر خود عفره گذاشت. طولی نکشید که تمام مردم اسرائیل به خدا خیانت کرده، به پرستش آن پرداختند. این ایفود برای جدعون و خاندان او دامی شد.

درگذشت جدعون

۲۸ به این ترتیب، مدیانی‌ها از اسرائیلی‌ها شکست خوردند و دیگر هرگز قدرت خود را باز نیافتند. در سرزمین اسرائیل مدت چهل سال یعنی در تمام طول عمر جدعون صلح برقرار شد.

۲۷:۸
 خرو ۲۸:۶
 داو ۱۷:۵

ایفود بالاپوشی کتانی بود که کاهنان به تن می‌کردند. ایفود را مقدس می‌دانستند (خروج ۲۸:۳۵؛ ۲۴:۲-۳۹؛ لاویان ۸:۷ و ۸). احتمالاً جدعون انگیزه خوبی برای ساختن ایفود داشت (شاید آن را یادبودی قابل رؤیت برای گرامی‌داشت پیروزی می‌دانست). بدیختانه، مردم به پرستش ایفود همچون یک بت پرداختند. حزن‌انگیز است که بعضی از تصمیمات که از انگیزه‌های خوب سرچشمه می‌گیرند، نتایج منفی دارند. شاید کسی تأمل نمی‌کند تا بپرسد: «کجای کار ممکن است خرابی به بار بیاورد؟» یا «آیا احتمال عواقب منفی وجود دارد؟» در نقشه‌ها و تصمیماتی که در آنها شرکت دارید، وقتی را بگذارید تا از قبل پیش‌بینی کنید که چطور یک ایده خوب ممکن است مشکلی را در خود بپرورد.

۲۱:۸ ثروتمندان برای به نمایش گذاشتن دارایی خود، جواهرآلات به شترهای خود می‌آویختند. زنان هم جواهرات زیادی، اغلب تا ۱۵ جفت گوشواره به خود می‌آویختند. جواهرآلات را همچنین برای شگون و خوش‌بینی به خود می‌آویختند. جدعون گویا پس از رسیدن به قدرت، مسحور ثروت انبوه خود شد. این ثروت عظیم عاقبت اسرائیلی‌ها را به بت‌پرستی کشاند (۲۷:۸).

۲۳:۸ مردم خواستند جدعون را پادشاه خود سازند، اما جدعون تأکید کرد که خدا پادشاه واقعی آنها است. جدعون علی‌رغم تناقض‌هایش هرگز از این حقیقت غافل نماند که راه حیات ملی و فردی، قرار دادن خدا در اولویت است. آیا خدا در زندگی شما در اولویت قرار دارد؟
 ۲۷:۸ ما نمی‌دانیم که چرا جدعون ایفود طلایی را ساخت.

۲۹ جدعون به خانه خود باز گشت. ^{۳۰} او صاحب هفتاد پسر بود، زیرا زنان زیادی داشت. ^{۳۱} وی همچنین در شکیم کنیزی داشت که برایش پسری بدنیا آورد و او را ایملک نام نهاد. ^{۳۲} جدعون در کمال پیری در گذشت و او را در مقبره پدرش یوآش در عفره در سرزمین طایفه ایعزر دفن کردند. ^{۳۳} پس از مرگ جدعون، اسرائیلی‌ها دوباره از خدا برگشتند و به پرستش بتها پرداخته، بت بلع بریت را خدای خود ساختند. ^{۳۴} آنها خداوند، خدای خود را که ایشان را از دست دشمنان اطرافشان رهانیده بود فراموش کردند، ^{۳۵} و نیز برای خاندان جدعون، که آنهمه به آنها خدمت کرده بود احترامی قائل نشدند.

۳۰:۸

داو ۵:۲۹

۳۱:۸

داو ۹:۱۰

۳۳:۸

داو ۱۱:۲

۳۴:۸

تث ۹:۴

داو ۷:۳

ایملک می کوشد پادشاه اسرائیل شود

۹ روزی ایملک پسر جدعون برای دیدن خاندان مادرش به شکیم رفت و به ایشان گفت: «بروید و به اهالی شکیم بگویید که آیا می‌خواهند هفتاد پسر جدعون بر آنها پادشاهی کنند یا فقط یک نفر یعنی خودم که از گوشت و استخوان ایشان هستم؟» ^۱ پس آنها پیشنهاد ایملک را با اهالی شهر در میان گذاشتند و ایشان تصمیم گرفتند از ایملک پیروی کنند، زیرا مادرش اهل شکیم بود. ^۲ آنها از بتخانه بلع بریت، هفتاد متقال نقره به ایملک دادند و او افراد ولگردی را برای اجرای

۴:۹

داو ۳:۸؛ ۴:۹

تجدید کرد (یوشع ۲۴) و سلطنت یکپارچه اسرائیل در همین شهر دچار تجزیه شد (پادشاهان ۱۲). ^{۳-۲:۹} پادشاه اسرائیل می‌بایست خداوند می‌بود نه یک انسان. اما ایملک خواست مقامی را غضب کند که تنها از آن خدا بود. او با خودخواهی برای به دست آوردن این مقام، همه برادران ناتنی‌اش به جز یکی از آنها را کشت. افرادی که اهداف خودخواهانه دارند، اغلب از طرق ظالمانه به آنها دست می‌یابند. اهداف خود را بررسی کنید تا ببینید آیا آنها خود-محورانه‌اند یا خدا-محورانه. یقین حاصل کنید که اهداف و خواسته‌های خود را همیشه از راه‌های خداپسندانه تحقق می‌بخشید.

۴:۹ سیاست در مذاهب بت پرستی نقش مهمی داشت، همانطور که در پرستش بلع بریت نیز چنین بود. حکومت‌ها اغلب تا جایی پیش می‌رفتند که روسپی‌های معبد را استخدام می‌کردند تا پول بیشتری عاید حکومت کنند. در بسیاری از موارد، حکومت یک نظام مذهبی به وجود می‌آورد و از آن حمایت می‌کرد تا از هدایای تقدیمی برای تأمین هزینه‌های طرح‌های اجتماعی استفاده کند. مذهب تجارتنی سودآور شده بود. اما در مذهب اسرائیل، چنین چیزی اکیداً ممنوع بود. نظام مذهبی خدا طوری طرح‌ریزی شده بود تا برخاسته از قلب باشد، نه برخاسته از طرح‌های حساب‌شده و سودآور. مذهب الهی همچنین برای خدمت مردم و کمک به نیازمندان مقرر شده بود، نه ظلم به نیازمندان.

۳۱:۸ حاصل رابطه جدعون با کنیزش، پسری بود که خانواده جدعون را از هم پاشید و برای قوم مصیبت به بار آورد. جدعون تصویرگر این است که قهرمانان جنگ لزوماً در زندگی روزمره خود قهرمانانه زندگی نمی‌کنند. جدعون قوم را خوب هدایت کرد، اما توانست خانواده‌اش را به خوبی هدایت و اداره کند. شما هر که باشید، سهل‌انگاری در امور اخلاقی مشکل به بار خواهد آورد. صرف اینکه در نبرد با وسوسه به یک پیروزی دست یافته‌اید، به این معنا نیست که در نبرد بعدی نیز پیروز خواهید شد. همیشه باید در مقابل وسوسه مراقب باشیم.

۱:۹ با مرگ جدعون، ایملک خواست جای پدرش را بگیرد. او برای عملی کردن نقشه‌اش به شهر شکیم، زادگاه مادرش رفت تا حمایت مردم آنجا را به دست آورد. در اینجا او با ساکنین شهر احساس خویشاوندی نزدیکی می‌کرد. به همین دلیل او خود را «از گوش و استخوان آنها» معرفی می‌کند.

۱:۹ ایملک در شکیم، محل وقوع سایر رویدادهای مهم کتاب مقدس، حاکم اسرائیل اعلام شد. شکیم یکی از اولین توقف‌گاههای ابراهیم پس از رسیدن به کنعان بود (پیدایش ۱۲:۷ و ۶). زمانی که یعقوب در آنجا زندگی می‌کرد، دو نفر از پسرهایش تمام مردان شکیم را کشتند، چون شاهزاده آن شهر به خواهرشان تجاوز کرده بود (پیدایش ۳۴). استخوانهای یوسف در شکیم دفن شد (یوشع ۲۴:۳۲). اسرائیل پیمان خود را با خدا در شکیم

مقاصد خود اجیر کرد.^۵ پس آنها را با خود برداشته، به خانه پدرش در عفره رفت و در آنجا بر روی سنگی هفتاد برادر خود را کشت. اما یوتام کوچکترین برادرش خود را پنهان کرد و او زنده ماند.^۶ آنگاه تمام اهالی شکیم و بیت ملو کنار درخت بلوطی که در شکیم است جمع شده، ایملک را به پادشاهی اسرائیل برگزیدند.

۷:۹ چون یوتام این را شنید، به کوه جرزیم رفت و ایستاده، با صدای بلند به اهالی شکیم گفت: «اگر طالب برکت خداوند هستید، به من گوش کنید! ^۸روزی درختان تصمیم گرفتند برای خود پادشاهی انتخاب کنند. اول از درخت زیتون خواستند که پادشاه آنها شود، ^۹اما درخت زیتون نپذیرفت و گفت: آیا درست است که من تنها به دلیل سلطنت بر درختان دیگر، از تولید روغن زیتون که باعث عزت و احترام خدا و انسان می‌شود، دست بکشم؟ ^{۱۰}سپس درختان نزد درخت انجیر رفتند و از او خواستند تا بر ایشان سلطنت نماید. ^{۱۱}درخت انجیر نیز قبول نکرد و گفت: آیا تولید میوه خوب و شیرین خود را ترک نمایم صرفاً برای اینکه بر درختان دیگر حکمرانی کنم؟ ^{۱۲}بعد به درخت انگور گفتند که بر آنها پادشاهی کند. ^{۱۳}درخت انگور نیز جواب داد: آیا از تولید شیره که خدا و انسان را به وجد می‌آورد دست بردارم، فقط برای اینکه بر درختان دیگر سلطنت کنم؟ ^{۱۴}اسرانجام همه درختان به بوته خار روی آوردند و از آن خواستند تا بر آنها سلطنت کند. ^{۱۵}خار در جواب گفت: اگر واقعاً می‌خواهید که من بر شما حکمرانی کنم، بیایید و زیر سایه من پناه بگیرید! در غیر اینصورت آتش از من زبانه خواهد کشید و سروهای بزرگ لبنان را خواهد سوزاند.

۱۶ «حال فکر کنید و ببینید آیا با پادشاه ساختن ایملک عمل درستی انجام

۵:۹
داو ۱۱:۶ ؛ ۳۲:۸

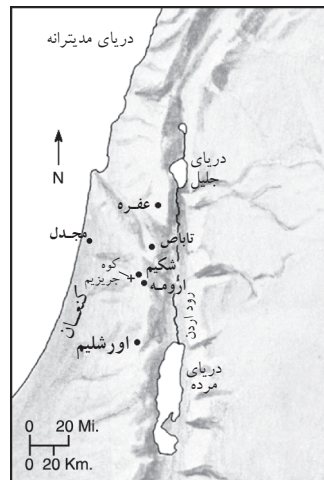
۶:۹
یوش ۲۶:۲۴

۷:۹
تث ۲۹:۱۱ ؛ ۱۲:۲۷
یو ۲۰:۴

۸:۹
۲ پاد ۱:۴
جز ۳:۱۷
دان ۱۰:۴

یوتام این بود که اگر شخص برگزیده برای پادشاهی، «درخت ثمرآوری» باشد، از سلطنت او ثمرات خوب حاصل خواهد شد. ایملک، مانند بوته خار، نمی‌توانست هیچ حفاظت یا امنیت واقعی برای اسرائیل عرضه کند. هنگامی که ایملک شهر شکیم را نابود کرد (۴۵:۹) و شهر مجدل را سوزاند (۴۹:۹) و بالاخره کشته شد، (۵۴و۵۳:۹) مثل یوتام به حقیقت پیوست.

۱۶:۹ یوتام حکایت درختان را نقل کرد تا مردم را بر آن دارد که اولویت‌های درستی را برای زندگی‌شان تعیین کنند. او نمی‌خواست که آنها رهبری را برگزینند که از فضایل اخلاقی برخوردار نبود. اگر در سمت رهبری مشغول خدمت هستیم، باید انگیزه‌های خود را بررسی کنیم. آیا فقط به دنبال تحسین، شهرت، یا قدرت هستیم؟ در این مثل، درختان خوب بر آن شدند که ثمره باشند و ایجاد برکت کنند. اگر در آرزوی رهبری هستید، خود را تفتیش کنید که آیا مشتاق ثمردهی و رساندن برکت به دیگران هستید یا نه.



سقوط ایملک
پسر نامشروع جدعون ۶۹ نفر از برادران ناتنی‌اش را در عفره کشت و به شکیم بازگشت تا مردم او را پادشاه سازند. اما سه سال بعد، مردم شکیم طغیان کردند. ایملک از ارومه به شکیم، مجدل و تاباص حمله کرد، اما در تاباص کشته شد.

۱۵:۷:۹ در مثل یوتام، درختان نمایانگر ۷۰ پسر جدعون بودند و بوته خار نمایانگر ایملک. منظور

داده‌اید و نسبت به جدعون و فرزندانش به حق رفتار نموده‌اید؟^{۱۷} پدرم برای شما جنگید و جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیانیها رهایی داد.

از میان کسانی که در آرزوی قدرت‌اند و به آن می‌رسند، تعداد اندکی به طرز خردمندانه‌ای از آن استفاده می‌کنند. دلیل این امر شاید این باشد که قدرت برای کسی که از آن استفاده می‌کند، وسیله‌ای است برای نفوذ و سلطه راندن بر دیگران. این دلیل به‌طور خاص در مواردی صدق می‌کند که قدرت به‌صورت ارثی اما به ناحق به شخص می‌رسد. زندگی ایملک به ما نشان می‌دهد که وقتی عطش قدرت قوه تشخیص را از بین می‌برد، چه اتفاقی می‌افتد.

موقعیت ایملک در خانواده جدعون به‌عنوان پسر کنیز قطعاً تنش زیادی بین او و بقیه فرزندان جدعون که تعدادشان زیاد بود، به‌وجود آورده بود. یک نفر در مقابل ۷۰ نفر: چنین تقابلی می‌تواند یا شخص را از پا درآورد یا او را به فردی ظالم تبدیل کند. روشن است که ایملک کدام جهت را برگزید. موقعیت جدعون به‌عنوان جنگاور و داور، ایملک را در محیطی آکنده از قدرت قرار داده بود؛ مرگ جدعون فرصتی را برای این پسرش فراهم کرد تا قدرت را به چنگ آورد. همین که این جریان شروع شد، دیگر چیزی نمی‌توانست جلو نتایج مصیبت‌بار آن را بگیرد. عطش قدرت نه فقط با دستیابی به آن رفع نمی‌شود، بلکه شدت هم می‌یابد. زندگی ایملک با این عطش تباہ شد. سرانجام، او نتوانست هیچ تهدیدی را برای قدرت‌ش تحمل کند.

مشکلی که وجود داشت، مشکل مالکیت بود: ایملک دیگر مالک قدرت نبود، قدرت مالک ایملک بود. یکی از درس‌هایی که می‌توانیم از زندگی او بیاموزیم، این است که اهداف ما اعمال ما را کنترل می‌کند. میزان این کنترل به اهمیت هدف بستگی دارد. مهم‌ترین هدف ایملک کسب قدرت بود. شهوت او برای قدرت، او را به جایی رساند که نه تنها برادرانش را، بلکه تمامی شهرهایی را نیز که از تسلیم شدن به او امتناع ورزیدند، نابود کرد. هیچ چیز به‌جز مرگ نتوانست کشتش ددمشانه او را برای استیلا یافتن بر دیگران متوقف سازد. فرق بین ایملک و مردان بزرگ کتاب مقدس زیاد است. او می‌خواست بر قوم مسلط شود اما شخصیت‌های بزرگ کتاب مقدس دوست داشتند خدا بر آنها مسلط باشد.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * نخستین مدعی پادشاهی در اسرائیل
- * طراح و سازمان‌دهنده کارآمد در امور جنگی

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * تشنه قدرت و ظالم بود.
- * اعتمادبه‌نفسی بیش از حد داشت.
- * بی‌آنکه از شخصیت پدرش سرمشق بگیرد، از موقعیت او استفاده کرد.
- * ۷۰ برادر ناتنی‌اش را کشت.

آمار حیاتی:

- * اهل: شکیم، ارومه، تاباص
- * شغل: مدعی پادشاه، داور، و آشوبگر سیاسی
- * خویشاوندان: پدر: جدعون. تنها برادر بازمانده: یوتام.

آیه کلیدی:

«بدین طریق خدا ایملک و مردان شکیم را به سبب گناه کشتن هفتاد پسر جدعون مجازات نمود» (داوران ۹: ۵۶ و ۵۷).

ماجرای او در داوران ۸: ۳۱ - ۵۷: ۹ نقل شده است. از او در ۲ سموئیل ۱۱: ۲۱ نیز نام برده شده است.



۱۸:۹
داو ۵:۹

با وجود این، شما علیه او قیام کردید و هفتاد پسرش را روی یک سنگ کشتید و ایملک پسر کنیز پدرم را به پادشاهی خود برگزیده‌اید فقط بسبب اینکه با شما خویش است.^{۱۹} اگر یقین دارید که رفتارتان در حق جدعون و پسرانش درست بوده است، پس باشد که شما و ایملک با یکدیگر خوش باشید.^{۲۰} اما اگر بر جدعون و فرزندان او ظلم کرده‌اید، آتشی از ایملک بیرون بیاید و اهالی شکیم و بیت‌ملو را بسوزاند و از آنها هم آتشی بیرون بیاید و ایملک را بسوزاند.»

۲۲:۹
اسمو ۱۴:۱۶
۲۴:۹
اعد ۳۳:۳۵
تث ۲۵:۲۷

آنگاه یوتام از ترس برادرش ایملک به بئیر گریخت و در آنجا ساکن شد.^{۲۱} سه سال پس از حکومت ایملک، خدا رابطه بین ایملک و مردم شکیم را بهم زد و آنها شورش کردند.^{۲۲} خدا این کار را کرد تا ایملک و مردمان شکیم که او را در کشتن هفتاد پسر جدعون یاری کرده بودند، به سزای اعمال خود برسند.^{۲۳} اهالی شکیم افرادی را بر قلّه کوه‌ها گذاشتند تا در کمین ایملک باشند. آنها هر کسی را از آنجا می‌گذشت، تاراج می‌کردند. اما ایملک از این توطئه باخبر شد.

۲۷:۹
داو ۳۳:۸

در این هنگام جعل پسر عابد با برادرانش به شکیم کوچ کرد و اعتماد اهالی شهر را به خود جلب نمود.^{۲۴} در عید برداشت محصول که در بتکده شکیم برپا شده بود مردم شراب زیادی نوشیدند و به ایملک ناسزا گفتند.^{۲۵} سپس جعل به مردم گفت: «ایملک کیست که بر ما پادشاهی کند؟ چرا ما باید خدمتگذار پسر جدعون و دستیارش زبول باشیم؟ ما باید به جد خود حامور وفادار بمانیم.^{۲۶} اگر من پادشاه شما بودم شما را از شر ایملک خلاص می‌کردم. به او می‌گفتم که لشکر خود را جمع کرده، به جنگ من بیاید.»

^{۲۷} وقتی زبول، حاکم شهر، شنید که جعل چه می‌گوید بسیار خشمگین شد.^{۲۸} پس قاصدانی به ارومه نزد ایملک فرستاده، گفت: «جعل پسر عابد و برادرانش آمده، در شکیم زندگی می‌کنند و مردم شهر را برضد تو تحریک می‌نمایند.^{۲۹} پس شبانه لشکری با خود برداشته، بیا و در صحرا کمین کن.»

مجازات نمی‌کند، چون همه ما گناه کرده‌ایم و مستحق مجازات خداایم. خدا به خاطر رحمتش، اغلب از مجازات آنی ما چشم‌پوشی می‌کند و وقت به ما می‌دهد تا از گناهان خود دست بشوییم و با توبه به‌سوی او بازگردیم. اعتماد به خدا در این امر که او عدالت را سرانجام برقرار خواهد کرد، به این معناست که نخست باید به گناهان خود واقف شویم و از آنها توبه کنیم؛ و دوم، باید بدانیم که تا فرا رسیدن زمان مجازات شریران، ممکن است در دوره انتظارمان با سختیهای بسیار روبه‌رو شویم. اما مطابق برنامه زمانی خدا، همه شریران نابود خواهند شد.

۲۴:۲۲-۲۴:۹ ایملک بر عکس آن چیزی بود که خدا از یک داور انتظار داشت، اما سه سال طول کشید تا خدا او را به مجازات برساند و مثل یوتام به تحقق بپیوندد. آن سه سال قطعاً برای یوتام خیلی طولانی به نظر رسید. چرا ایملک به خاطر شرارت‌هایش زودتر از این مجازات نشد؟

تنها ما نیستیم که از خود می‌پرسیم چرا بدی و ظلم بر دنیای ما حاکم است (ایوب ۳:۱۰؛ ۱۸۱:۲۱؛ ۱۸۱:۱۲؛ ۱:۱۲؛ حبقوق ۲:۱-۴:۱۲-۱۷). خدا وعده داده که گناه و ظلم و بدی را از میان بردارد، اما در چارچوب برنامه زمانی خودش، نه ما. در واقع باید شاد باشیم که خدا فوراً ما را

۳۳:۹
اسم ۷:۱۰

۳۳ صبحگاهان، همین که هوا روشن شد به شهر حمله کن. وقتی که او و همراهانش برای جنگ با تو بیرون آیند، آنچه خواهی با ایشان بکن.»
 ۳۴ ایملک و دارو دسته‌اش شبانه عازم شکیم شده، به چهار دسته تقسیم شدند و در اطراف شهر کمین کردند. ۳۵ آنها جعل را دیدند که بطرف دروازه شهر آمده، در آنجا ایستاد. پس، از کمینگاه خود خارج شدند.
 ۳۶ وقتی جعل آنها را دید به زبول گفت: «نگاه کن، مثل اینکه عده‌ای از کوه سرازیر شده، بطرف ما می‌آیند!» زبول در جواب گفت: «نه، این که تو می‌بینی سایه کوه‌هاست.»

۳۷ پس از مدتی جعل دوباره گفت: «نگاه کن! عده‌ای از دامنه کوه بطرف ما می‌آیند. نگاه کن! گروهی دیگر از راه بلوط معونیم می‌آیند!»
 ۳۸ آنگاه زبول رو به وی نموده، گفت: «حال آن زیانت کجاست که می‌گفت ایملک کیست که بر ما پادشاهی کند؟ اکنون آنانی را که ناسزا می‌گفتی در بیرون شهر هستند؛ برو و با آنها بجنگ!»

۳۹ جعل مردان شکیم را به جنگ ایملک برد، ۴۰ ولی ایملک او را شکست داد و عده زیادی از اهالی شکیم زخمی شدند و در هر طرف تا نزدیک دروازه شهر به زمین افتادند. ۴۱ ایملک به ارومه برگشت و در آنجا ماند و زبول، جعل و برادرانش را از شکیم بیرون راند و دیگر نگذاشت در آن شهر بمانند.
 ۴۲ روز بعد، مردان شکیم تصمیم گرفتند به صحرا بروند. خبر توطئه ایشان به گوش ایملک رسید. ۴۳ او مردان خود را به سه دسته تقسیم کرد و در صحرا در کمین نشست. وقتی که اهالی شکیم از شهر خارج می‌شدند، ایملک و همراهانش از کمینگاه بیرون آمدند و به ایشان حمله کردند. ۴۴ ایملک و همراهانش به دروازه شهر هجوم بردند و دو دسته دیگر به مردان شکیم که در صحرا بودند حمله ور شده، آنها را شکست دادند. ۴۵ جنگ تمام روز ادامه داشت تا اینکه بالاخره ایملک شهر را تصرف کرد و اهالی آنجا را کشت و شهر را با خاک یکسان کرد. ۴۶ ساکنان برج شکیم وقتی از این واقعه با خبر شدند از ترس به قلعه بت بلع بریت پناه بردند.

۴۶:۹
داو ۳۳:۸

۴۷ و ۴۸ وقتی که ایملک از این موضوع باخبر شد، با نیروهای خود به کوه صلمون آمد. در آنجا تبری بدست گرفته، شاخه‌هایی از درختان را برید و آنها را بر دوش خود نهاد و به همراهانش نیز دستور داد که آنها هم فوراً چنین کنند. ۴۹ پس هر یک هیزمی تهیه کرده، بر دوش نهادند و بدنبال ایملک روانه شدند. آنها هیزمها را به پای دیوار قلعه روی هم انباشته، آتش زدند. در نتیجه همه مردان و زنانی که تعدادشان قریب به هزار نفر بود و به آن قلعه پناه برده بودند جان سپردند.

۴۷:۹
مز ۱۴:۶۸

۵۰ سپس ایملک به شهر تاباص حمله کرد و آن را تسخیر نمود. ۵۱ در داخل شهر قلعه‌ای محکم وجود داشت که تمام اهالی شهر به آنجا گریختند. آنها درهای آن را محکم بستند و به پشت بام رفتند. ۵۲ اما در حالیکه ایملک آماده می‌شد تا آن را آتش بزند، ۵۳ زنی از پشت بام یک سنگ آسیاب دستی بر سر ایملک انداخت و کاسه سرش را شکست.

۵۳:۹
اسمو ۱۱:۱۹-۲۱

۵۴ ایملک فوراً به جوانی که اسلحه او را حمل می‌کرد دستور داده، گفت: «شمشیرت را بکش و مرا بکش مبادا بگویند که ایملک به دست زنی کشته شد!» پس آن جوان شمشیر خود را به شکم وی فرو برد و او بلافاصله جان سپرد. ۵۵ اسرائیلی‌ها چون دیدند که او مرده است به خانه‌های خود بازگشتند. ۵۶ و ۵۷ بدین طریق خدا ایملک و مردان شکیم را بسبب گناه کشتن هفتاد پسر جدعون مجازات نمود و آنها به نفرین یوتام پسر جدعون گرفتار شدند.

تولع و یائیر

۱۰ پس از مرگ ایملک، «تولع» (پسر فواه و نوه دودا) برای رهایی اسرائیل به پا خاست. او از قبیله یساکار بود، ولی در شهر شامیر واقع در کوهستان افرایم سکونت داشت. ۲ وی مدت بیست و سه سال رهبری اسرائیل را بعهده داشت. وقتی مرد، او را در شامیر دفن کردند ۳ و «یائیر» جانشین وی شد. یائیر از اهالی جلعاد بود و بیست و دو سال رهبر اسرائیل بود. ۴ او سی پسر داشت که دسته جمعی بر سی الاغ سوار می‌شدند. آنها در سرزمین جلعاد سی شهر داشتند که هنوز آنها را «شهرهای یائیر» می‌نامند. ۵ وقتی یائیر مرد، او را در قامون دفن کردند.

۴:۱۰
اعد ۳۲:۴۱

می‌شد، اما گاهی در مسائل شخصی شکست می‌خورد. جدعون برای گرفتن زن صیغهای سرزنش نشده است (۳۱:۸)؛ اما مشکلات خانوادگی که از این رابطه پدید آمد، به وضوح بیان شده است.

در آخر، ایملک ۷۰ برادر ناتنی‌اش را کشت، قومی را از هم پاشید، و سرانجام خود را نیز کشت. از زندگی جدعون می‌آموزیم که هر چقدر هم برای ملکوت خدا خدمت کنیم، گناه اگر در زندگی مان وجود داشته باشد، عواقب سنگین و زیانباری به بار خواهد آورد.

۵۷ و ۵۶:۹ نفرین یوتام در داوران ۹:۱۶-۲۰ آمده است. ۶:۱۰-۱۱ در این آیه‌ها، به دو داور اشاره شده است. تنها چیزی که درباره این دو داور آمده، این است: «تولع مدت بیست و سه سال رهبری اسرائیل را به عهده داشت» (۲:۱۰)؛ یائیر «بیست و دو سال رهبر اسرائیل بود. او سی پسر داشت که دسته‌جمعی بر سی الاغ سوار می‌شدند» (۱۰:۳ و ۱۰:۴). آنگاه که زندگی‌تان به پایان برسد، آیا

۵۳:۹ در زمان جنگ، گاه از زنها می‌خواستند تا به بالای دیوار شهر بروند و به مردانی که از آنجا اشیاء سنگین بر سر سربازان می‌انداختند، ملحق شوند و به آنان کمک کنند. سنگ آسیاب برای این مقصود بسیار مناسب بود. سنگ آسیاب سنگی گرد به قطر تقریبی ۶۰ سانتیمتر بود که سوراخی در وسط آن تعبیه می‌شد. وزن آن به چند صد کیلو می‌رسید. از سنگ آسیاب برای آسیا کردن غلات استفاده می‌شد. غله را در بین دو سنگ آسیاب قرار دادند. سنگ آسیاب بالایی را می‌چرخاندند تا غله له شود.

مرگ ایملک خیلی خفت‌بار بود: او به دست یک زن کشته شد، نه به‌هنگام جنگیدن؛ و به جای اینکه با سلاح جنگی کشته شود، با یک ابزار کشاورزی کشته شد. به همین دلیل، ایملک از کسی که اسلحه‌اش را حمل می‌کرد خواست قبل از آنکه با ضربه سنگ آسیاب بمیرد، شمشیرش را در شکم او فرو برد.

۵۷ و ۵۶:۹ جدعون، پدر ایملک در جنگهای نظامی موفق

۵- دوره پنجم: یفتاح، ابسان، ایلون، و عبدون

۶- آنگاه مردم اسرائیل بار دیگر از خداوند روگردان شده، به پرستش بعل و عشتاروت و خدایان سوریه، صیدون، موآب، عمون و فلسطین پرداختند و خداوند را ترک گفته، دیگر او را پرستش نکردند. ^۷ و ^۸ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و او فلسطینیها و عمونیها را بر اسرائیل مسلط ساخت. آنها بر اسرائیلی‌هایی که در سمت شرقی رود اردن در سرزمین اموری‌ها (یعنی در جلعاد) بودند، ظلم می‌کردند. همچنین عمونیها از رود اردن گذشته، به قبایل یهودا، بنیامین و افرایم هجوم می‌بردند. اسرائیل مدت هجده سال زیر ظلم و ستم قرار داشت. ^{۱۰} اسرانجام بنی اسرائیل بسوی خداوند بازگشت نموده، التماس کردند که ایشان را نجات بخشد. آنها اعتراف نموده، گفتند: «خداوندا نسبت به تو گناه ورزیده‌ایم، چونکه تو را ترک نموده، بتها را پرستش کرده‌ایم.» ^{۱۱} اولی خداوند به ایشان فرمود: «مگر من شما را از دست مصریها، اموریها، عمونیها، فلسطینیها، ^{۱۲} صیدونیها، عمالیقیها، و معونیها نرهانیدم؟ مگر به هنگام تمام سختیها به داد شما نرسیدم؟ ^{۱۳} با وجود این، شما مرا ترک نموده، به پرستش خدایان دیگر پرداختید. پس من دیگر شما را رهایی نخواهم بخشید. ^{۱۴} بروید و از خدایانی که برای خود انتخاب کرده‌اید کمک بطلبید! بگذارید در این هنگام سختی، آنها شما را برهانند!»

۶:۱۰
داو ۱:۴؛ ۱:۶؛ ۱۶:۱۰؛
۱:۱۳
۲ پاد ۷:۱۷
۲ تو ۲۲:۲۱-۷
۷:۱۰
داو ۲:۴
اسمو ۹:۱۲

۱۰:۱۰
داو ۹:۳
مز ۴۳:۱۰-۶

۱۱:۱۰
داو ۳:۱-۲
۹:۹ پاد

۱۴:۱۰
تث ۳۷:۳۲

به خداروی آورید. او تمام راههای لازم برای رفع هر نوع مشکل را در اختیار دارد.

۱۰-۱۱:۱۶ این آیات نشان می‌دهد که پیروی از خدا پس از مدتها سختی کشیدن چقدر دشوار است. ظاهراً اسرائیلی‌ها هر وقت که اوضاع خوب بود، خدا را فراموش می‌کردند. اما خدا علی‌رغم آنکه قومش او را رد می‌کردند، هر وقت که آنها با توبه به او متوسل می‌شدند، هرگز از نجات دادن آنها روی بر نمی‌تافت. خدا از نجات دادن ما نیز روی بر نخواهد تافت. خیلی ساده است که بگوییم اسرائیلی‌ها چقدر کوردل یا نادان بودند که از احکام خدا پیروی نمی‌کردند؛ اما ما نیز اغلب همان کار را می‌کنیم، زیرا اغلب برای خدا در مسائل و امور مهم زندگی مان جایی قائل نمی‌شویم. همانطور که والدین دلسوز در مقابل سرکنشی و طغیان فرزندانشان احساس می‌کنند که مورد بی‌مهری و بی‌توجهی ایشان قرار گرفته‌اند، خدا نیز همین احساس را می‌کند وقتی که ما نسبت به او سرکش می‌شویم (اسموئیل ۱:۸-۹؛ ۱۰-۱۷:۱۹؛ یوحنا ۱۲:۴۴-۵۰). به‌جای اینکه ببینیم تا کجا می‌توانیم به سرکنشی خود ادامه دهیم بدون اینکه مجازات شویم، باید بکشیم که رابطه نزدیک خود را با خدا حفظ کنیم.

اطرافیاتان جز ثروتی که به جا گذاشته‌اید یا تعداد سالهای عمرتان، چیز دیگری از شما به یاد خواهند آورد؟

۱۰-۷:۱۰ خدا به‌خاطر گناه مردم اسرائیل اجازه داد تا اقوام بت‌پرست بر ایشان ستم کنند (داوران ۲:۳-۱). چون خدا عادل است، گناه را مجازات خواهد کرد (لاویان ۲۶). خدا اجازه می‌دهد مشکلات و فشارها بر زندگی ما وارد شوند تا ما را با مهربانی به آغوش پرمهر خود بازگرداند. وقتی مشکلات پیش می‌آیند، قبل از آنکه بپرسید: «چرا من؟» بپرسید: «آیا خدا سعی دارد از این طریق چیزی به من بگوید؟»

۱۰-۹:۱۰ باز هم مردم اسرائیل سالهای متمادی متحمل رنج و مشقت شدند تا اسرانجام از راههای گناه‌آلودشان دست برداشتند و فریاد کمک به‌سوی خدا بلند کردند (نگاه کنید به ۴:۳-۱؛ ۶:۷-۱). این نکته قابل توجه است که وقتی قوم اسرائیل به نهایت نومیدی می‌رسیدند، برای کمک به بتها روی نمی‌آوردند، بلکه به تنها کسی که واقعاً قادر بود به آنها کمک کند.

آیا خدا آخرین راه چاره شما است؟ چه مصیبت‌ها که متحمل نمی‌شویم فقط به این دلیل که پیش از توسل به خدا، ابتدا تمامی راههای دیگر را امتحان می‌کنیم. به‌جای اینکه صبر کنید تا وضع ما یوس کننده شود، از همان ابتدا

۱۵ اما ایشان گفتند: «ما گناه کرده ایم. هر چه صلاح می‌دانی با ما بکن، ولی فقط یکبار دیگر ما را از دست دشمنانمان نجات بده.»

۱۶ آنگاه خدایان بیگانه خود را ترک گفته، تنها خداوند را عبادت نمودند و خداوند بسبب سختیهای اسرائیل اندوهگین شد. ۱۷ در آن موقع سپاهیان عمونی در جلعاد اردو زده، آماده می‌شدند که به اردوی اسرائیلی‌ها در مصفه حمله کنند.

۱۸ رهبران اسرائیلی از یکدیگر می‌پرسیدند: «کیست که فرماندهی نیروهای ما را بعهدہ بگیرد و با عمونی‌ها بجنگد؟ هر کس که داوطلب شود رهبر مردم جلعاد خواهد شد!»

یفتاح عمونی‌ها را شکست می‌دهد

۱۱ «یفتاح» جلعادی، جنگجوی بسیار شجاع، و پسر زنی بدکاره بود. پدرش (که نامش جلعاد بود) از زن عقدی خود چندین پسر دیگر داشت. وقتی برادران ناتنی یفتاح بزرگ شدند، او را از شهر خود رانده، گفتند: «تو پسر زن دیگری هستی و از دارایی پدر ما هیچ سهمی نخواهی داشت.» ۳ پس یفتاح از نزد برادران خود گریخت و در سرزمین طوب ساکن شد. دیری نپایید که عده‌ای از افراد ولگرد دور او جمع شده، او را رهبر خود ساختند. ۴ پس از مدتی عمونی‌ها با اسرائیلیها وارد جنگ شدند. ۵ رهبران جلعاد به سرزمین طوب نزد یفتاح رفتند و از او خواهش کردند که بیاید و سپاه ایشان را در جنگ با عمونی‌ها رهبری نماید. ۷ اما یفتاح به ایشان گفت: «شما آنقدر

۱۵:۱۰

۱۳:۱۲

۱۶:۱۰

۴۳:۳۲

۲۳:۲۴

۱۵:۳۳ : ۸:۱۵ : ۱۴:۷

۸:۱۸ : ۸:۷

۱:۱۱

۳۰:۲۰ : ۱۱:۱۲

۳۲:۱۱

۳:۱۱

۴:۹ : ۴:۱۲

۲۲:۳۰ : ۲:۲۲

۸:۱۰ : ۸:۶

۴:۱۱

۹:۱۰

به کار برد، و بدانید که او قادر است شما را نیز به کار ببرد.

۳:۱۱ اوضاع و شرایطی که خارج از کنترل یفتاح بود، او را مجبور کرد که از کاشانه و خویشان خود دور شود و همچون یک مطرود زندگی کند. ما نیز ممکن است امروز کسانی را از خود برانیم که مطابق معیارهایی که جامعه یا خویشان یا کلیسایمان حکمفرما ساخته رفتار نمی‌کنند. همانطور که برای یفتاح اتفاق افتاد، امروزه نیز استعدادهای زیادی در اثر تعصب به‌هدر می‌رود، و علت آن، عدم تمایل به نگرستن به فراسوی قالب‌های کلیشه‌ای می‌باشد. نگاهی به اطراف خود بکنید تا ببینید آیا یفتاح‌های بالقوه‌ای وجود دارند که به‌علت عواملی که خارج از کنترلشان می‌باشد، طرد شده باشند. ما در مقام یک مسیحی، می‌دانیم که هر کسی می‌تواند در خانواده خدا جایی داشته باشد. آیا کاری هست که شما بتوانید انجام دهید تا این افراد به‌خاطر شخصیت و توانایی‌هایشان مورد تأیید دیگران قرار گیرند و مقبولیت بیابند؟

۱۰ و ۱۷:۱۸ طی دوره داوران، قدرت قوم عمونی در اوج خود بود. عمونی‌ها از نسل عمون بودند، همان کسی که نتیجه همبستری دختر لوط با پدر مستش بود (پیدایش ۱۹: ۳۸-۳۰). سرزمین عمون درست در شرق رود اردن، مقابل اورشلیم قرار داشت. در جنوب عمون، سرزمین موآب قرار داشت، قومی که نتیجه همبستر شدن دختر دیگر لوط با پدرش بود. موآبی‌ها و عمونی‌ها معمولاً با هم متحد بودند. شکست دادن این اقوام کار دشواری بود.

۱۱:۲۰ برادران ناتنی یفتاح، پسر نامشروع جلعاد، او را از شهر خود راندند. او به‌خاطر تصمیم کسی دیگر متحمل درد و رنج شد، در حالی که خودش هیچ خطایی مرتکب نشده بود. با وجود این، با آنکه برادرانش او را رد کردند، خدا او را به‌کار گرفت. اگر در اثر رفتار ناعادلانه اطرافیان در رنجید، دیگران را مقصر ندانید و مأیوس نشوید. به‌خاطر بیاورید که خدا چطور علی‌رغم مشکلاتی که یفتاح ناعادلانه دچارش شده بود او را

از من نفرت داشتید که مرا از خانه پدرم بیرون راندید. چرا حالا که در زحمت افتاده‌اید پیش من آمده‌اید؟»

۸ آنها گفتند: «ما آمده‌ایم تو را همراه خود ببریم. اگر تو ما را در جنگ با عمونی‌ها یاری کنی، تو را فرمانروای جلعاد می‌کنیم.»

۹ یفتاح گفت: «چطور می‌توانم سخنان شما را باور کنم؟»

۱۰ ایشان پاسخ دادند: «خداوند در میان ما شاهد است که این کار را خواهیم کرد.»

۱۱ پس یفتاح این مأموریت را پذیرفت و مردم او را فرمانده لشکر و فرمانروای

۱۰:۱۱

پیدا ۲۳:۲۱ ؛ ۳۱:۵۱-۵۳

۱۱:۱۱

داو ۹:۴۰ و ۱۵

محل آیات	نتیجه	سوگند خورد یا نذر کرد که	شخص	سوگندهای شتابزده
پیدایش ۲۰:۲۸	خدا یعقوب را محافظت کرد و او نیز به سوگند خود مبنی بر پیروی خدا وفا کرد.	اگر خدا او را محفوظ نگه دارد، خدای حقیقی را خدای خود بدانند و ده یک از همه چیز خود را به او بدهد.	یعقوب	امثال ۲۵:۲۰ می‌فرماید: «هرگز نستجیده قولی به خداوند نده، زیرا ممکن است گرفتار شوی.» کتاب مقدس به نذرهای مردان و زنان زیادی اشاره می‌کند. بعضی از این سوگندها شتابزده و نابخردانه یاد شدند، و بعضی دیگر اگرچه سوگندها و نذرهایی افراطی بودند، دقیقاً و موبه‌مو مورد اجرا قرار گرفتند. بیایید از کتاب امثال و نمونه‌هایی که در کلام خدا وجود دارد، بیاموزیم که شتابزده سوگندی یاد نکنیم.
داوران ۱۱:۳۰ و ۳۱	دخترش را از دست داد.	پس از جنگ هر کسی را که به استقبال او بیرون آید، به خداوند تقدیم کند (از قضا دخترش بیرون آمد).	یفتاح	
اسموئیل ۱۱:۱	حنا او را به خدا تقدیم کرد.	اگر خدا به او پسری بدهد، او را به خدا تقدیم کند.	حنا	
اسموئیل ۴۵:۲۴ و ۱۴	اگر سربازان مداخله نکرده بودند، شائول یوناتان را کشته بود.	هر کسی را که قبل از غروب غذا بخورد، بکشد (پسرش یوناتان فرمان او را شنیده بود و آن را زیر پا گذاشت).	شائول	
اسموئیل ۷:۹	داود با مفبوش، پسر یوناتان، رفتاری کرد که شایسته یک شاهزاده بود.	به خانواده یوناتان خوبی کند.	داود	
اسموئیل ۲۱:۱۵	او یکی از افراد بزرگ سپاه داود شد.	به داود وفادار بماند.	ایتای	
۱ پادشاهان ۱۴:۲۲	به زندان افتاد.	فقط چیزی را بگوید که خدا به او می‌گوید.	میکایا	
ایوب ۲:۲۷	هر چیزی که از او گرفته شده بود، به او باز گردانده شد.	از خدا نافرمانی نکند.	ایوب	
مرقس ۶:۲۲	مجبور شد فرمان قتل یحیی را صادر کند.	هر چه دختر هیرودیا بخواهد به او بدهد.	هیرودیس آنتیپاس	
اعمال ۱۸:۱۸	علی‌رغم وجود خطر، قربانی تقدیم کرد.	در اورشلیم قربانی تشکر تقدیم کند.	پولس	

خود ساختند. همه قوم اسرائیل در مصفیه جمع شدند و در حضور خداوند با یفتاح پیمان بستند.^{۱۲} آنگاه یفتاح قاصدانی نزد پادشاه عمون فرستاد تا بداند به چه دلیل با اسرائیلیها وارد جنگ شده است.^{۱۳} پادشاه عمون جواب داد: «هنگامی که اسرائیلیها از مصر بیرون آمدند، سرزمین ما را تصرف کردند. آنها تمام سرزمین ما را از رود ارنون تا رود یبوق و اردن گرفتند. اکنون شما باید این زمینها را بدون جنگ و خونریزی پس بدهید.»

۱۳:۱۱
یوش ۱۰:۱۳

^{۱۴} و ^{۱۵} یفتاح قاصدان را با این پاسخ نزد پادشاه عمون فرستاد: «اسرائیلیها این زمینها را به زور تصرف نکرده‌اند،^{۱۶} بلکه وقتی قوم اسرائیل از مصر بیرون آمده، از دریای سرخ عبور کردند و به قادش رسیدند،^{۱۷} برای پادشاه ادم پیغام فرستاده، اجازه خواستند که از سرزمین او عبور کنند. اما خواهش آنها پذیرفته نشد. سپس از پادشاه موآب همین اجازه را خواستند. او هم قبول نکرد. پس اسرائیلیها به ناچار در قادش ماندند.^{۱۸} سرانجام از راه بیابان، ادم و موآب را دور زدند و در مرز شرقی موآب به راه خود ادامه دادند تا اینکه بالاخره در آنطرف مرز موآب در ناحیه رود ارنون اردو زدند ولی وارد موآب نشدند.^{۱۹} آنگاه اسرائیلیها قاصدانی نزد سیحون پادشاه اموریها که در حشبون حکومت می‌کرد فرستاده، از او اجازه خواستند که از سرزمین وی بگذرند و بجانب مقصد خود بروند.^{۲۰} ولی سیحون پادشاه به اسرائیلیها اعتماد نکرد، بلکه تمام سپاه خود را در یاهص بسیج کرد و به ایشان حمله برد.^{۲۱} اما خداوند، خدای ما به بنی اسرائیل کمک نمود تا سیحون و تمام سپاه او را شکست دهند. بدین طریق بنی اسرائیل همه زمینهای اموریها را از رود ارنون تا رود یبوق، و از بیابان تا رود اردن تصرف نمودند.

۱۶:۱۱
اعد ۲۲:۱-۲۰
۱۷:۱۱
یوش ۹:۲۴

۱۸:۱۱
اعد ۴:۲۱
تث ۱۹:۲ و ۱۸:۱۹

۱۹:۱۱
اعد ۳۲:۲۱-۲۱

۲۱:۱۱
تث ۳۷:۱۹، ۳۷:۳۳

^{۲۳} «اکنون که خداوند، خدای اسرائیل زمینهای اموریها را از آنها گرفته، به اسرائیلیها داده است شما چه حق دارید آنها را از ما بگیرید؟^{۲۴} آنچه را که کموش، خدای تو به تو می‌دهد برای خود نگاه‌دار و ما هم آنچه را که خداوند، خدای ما به ما می‌دهد برای خود نگاه خواهیم داشت.^{۲۵} آیا فکر می‌کنی تو از بالاق، پادشاه موآب بهتر هستی؟ آیا او هرگز سعی نمود تا

۲۴:۱۱
اعد ۳۰-۲۷:۲۱
۱ یاد ۷:۱۱

چون قوم اسرائیل آن را از اموریها گرفت نه از عمونیها؛ (۲) خدا این سرزمین را به قوم اسرائیل داده است. در واقع این جزئی از نقشه او بود (۱۱:۲۵-۲۳)؛ (۳) پس از گذشت ۳۰۰ سال از فتح این سرزمین، کسی مالکیت قوم اسرائیل را زیر سؤال نبرده بود (۱۱:۲۶).

یفتاح این امتیاز را نصیب خود کرد که کوشید مشکل را بدون خونریزی حل و فصل کند. اما پادشاه عمون پیغام او را نادیده گرفت و سپاهیان خود را برای جنگ آماده کرد.

۱۴:۱۱ یفتاح پیغامی به پادشاه عمون فرستاد و خواست بداند چرا اسرائیلیها در سرزمین جلعاد مورد حمله قرار می‌گیرند (۱۲:۱۱). پادشاه جواب داد که قوم اسرائیل سرزمین او را گرفته است و حالا او می‌خواهد آن را پس بگیرد (۱۳:۱۱).

یفتاح پیغام دیگری به پادشاه فرستاد (۱۱:۲۷-۱۴). او در این پیغام سه استدلال علیه ادعای پادشاه ارائه کرد: (۱) در درجه اول جلعاد هیچ وقت سرزمین پادشاه نبوده است (۱۱:۱۶-۲۲)

زمینهایش را بعد از شکست خود از اسرائیلیها پس بگیرد؟^{۲۶} اینک تو پس از سیصد سال این قضیه را پیش کشیده‌ای؟ اسرائیلیها در تمام این مدت در اینجا ساکن بوده و در سراسر این سرزمین از حبسون و عروعر و دهکده‌های اطراف آنها گرفته تا شهرهای کنار رود ارنون زندگی می‌کرده‌اند. پس چرا

به سختی بتوان افرادی را که کلامشان کاملاً قابل اطمینان است و اعمالشان با کلامشان یکی است، تحسین نکرد. برای چنین افرادی، حرف زدن به معنای شانه خالی کردن از عمل نیست؛ حرف زدن تازه شروع عمل است. اینگونه افراد بهترین «پیک صلح» می‌باشند. ایشان با این انگیزه وارد قضیه‌ای می‌شوند تا آن را از طریق گفت‌وگوشود حل و فصل کنند؛ اما چنانچه مسأله از راه گفت‌وگو فیصله نیافت، از کاربرد سایر راهها تردیدی به خود راه نمی‌دهند. یفتاح از این دست از افراد بود. یفتاح در بیشتر نزاع‌هایی که داشت، نخست می‌کوشید آنها را از طریق مذاکره حل کند. در جنگ با عمونی‌ها، سیاست جنگی او مذاکره بود. او مسائل را روشن کرد تا همه علت نزاع را بدانند. جواب دشمنانش اقدام بعدی او را مشخص کرد.

پی بردن به سرنوشت دختر یفتاح مشکل است. ما مطمئن نیستیم که منظور یفتاح از نذرش که در داوران ۳۱:۱۱ ثبت شده، چه بوده است. در هر حال، نذر او ضروری بود. ما نمی‌دانیم عملاً چه اتفاقی برای دخترش افتاد: آیا به عنوان قربانی سوزانده شد یا باکره باقی ماند و بدین ترتیب امید یفتاح از داشتن فرزندان قطع شد، چرا که آن دختر تنها فرزند او بود. چیزی که ما می‌دانیم این است که یفتاح شخصی بود که به گفته‌اش عمل می‌کرد، حتی اگر عجولانه سخنی را بر زبان آورده بود، و حتی اگر عمل کردن به گفته‌اش به قیمت رنج و الم زیادی تمام می‌شد.

شما نزاع و مناقشه را چگونه حل و فصل می‌کنید؟ فرق زیادی وجود دارد بین تلاش برای حل و فصل نزاع از طریق گفت‌وگو، و حمله متقابل به کسی با حرف! گفته‌های شما تا چه حد قابل اعتماد است؟ آیا فرزندان، دوستان و همکارانتان شما را کسی می‌دانند که به حرفش عمل می‌کند؟ برای سنجش قابل اعتماد بودن خود، ببینید تا چه حد حاضرید مسئولیت بپذیرید، حتی اگر به خاطر چیزی که گفتید، مجبور باشید بهای سختی بپردازید.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * نام او در فهرست قهرمانان ایمان در کتاب عبرانیان آمده است.
- * تحت کنترل روح خدا بود.
- * کارشناس نظامی باهوشی بود که قبل از جنگیدن مذاکره می‌کرد.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * از رفتار برادران ناتنی خود خشمگین بود.
- * نذری عجولانه و احمقانه کرد که گران تمام شد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * پیشینه شخص مانع نمی‌شود که خدا با قدرت در زندگی او عمل کند.

آمار حیاتی:

- * اهل: جلعاد
- * شغل: جنگجو، رهبر
- * خویشاوندان: پدر: جلعاد

آیه کلیدی:

«پس یفتاح با عمونی‌ها وارد جنگ شد و خداوند او را پیروز گردانید!» (داوران ۱۱:۳۲).

ماجرای او در داوران ۱:۱۱ - ۷:۱۲ نقل شده است. از او در اسموئیل ۱۱:۱۲ و عبرانیان ۳۲:۱۱ نیز نام برده شده است.



تابحال آنها را پس نگرفته‌اید؟^{۲۷} من به تو گناهی نکرده‌ام. این تو هستی که به من بدی کرده آمده‌ای با من بجنگی، اما خداوند که داور مطلق است امروز نشان خواهد داد که حق با کیست اسرائیل یا عمون.»^{۲۸} ولی پادشاه عمون به پیغام یفتاح توجهی ننمود.

^{۲۹} آنگاه روح خداوند بر یفتاح قرار گرفت و او سپاه خود را از سرزمینهای جلعاد و منسی عبور داد و از مصفه واقع در جلعاد گذشته، به جنگ سپاه عمون رفت.^{۳۰} یفتاح نزد خداوند نذر کرده بود که اگر اسرائیلیها را یاری کند تا عمونیه‌ها را شکست دهند وقتی که بسلامت به منزل باز گردد، هر چه را که از در خانه‌اش به استقبال او بیرون آید بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم خواهد کرد.

^{۳۲} پس یفتاح با عمونی‌ها وارد جنگ شد و خداوند او را پیروز گردانید.^{۳۳} او آنها را از عروغیر تا منیت که شامل بیست شهر بود و تا آیل کرامیم با کشتار فراوان شکست داد. بدین طریق عمونیه‌ها به دست قوم اسرائیل سرکوب شدند.^{۳۴} هنگامی که یفتاح به خانه خود در مصفه بازگشت، دختر وی یعنی تنها

۲۹:۱۱

داو ۱۰:۳؛ ۳۴:۶؛ ۱۳:۲۵

۳۴:۱۱

خرو ۲۰:۱۵

اسمو ۶:۱۸

ار ۴:۳۱

شاید گناهی چندان جدی به نظر نمی‌رسید. (۲) یفتاح احتمالاً اطلاعاتی از احکام شریعت نداشت. شاید او از دستور خدا بر علیه قربانی انسان بی‌خبر بود. (۳) متن کتاب مقدس به وضوح می‌گوید: «قربانی سوختنی».

آن عده که می‌گویند منظور یفتاح نمی‌توانسته قربانی انسان باشد، به دلایلی دیگر اشاره می‌کنند: (۱) بعضی دیگر از ترجمه‌ها می‌گویند هر چه را که از خانه‌ام بیرون بیاید نه هر که را. (۲) یفتاح به‌عنوان داور و رهبر قوم، می‌بایست با احکام شریعت خدا آشنا بوده باشد؛ در این احکام قربانی انسان به وضوح ممنوع بود (لاویان ۲۱:۱۸؛ ۲۰:۵۱).

(۳) هیچ کاهن بر حقی نمی‌گذاشت یفتاح نذرش را ادا کند. (۴) اگر دخترش قرار بود بمیرد، دو هفته آخر عمرش را در کوهها نمی‌گذرانند. (۵) خدا به نذری بر پایه آداب شیطانی احترام نمی‌گذاشت. (۶) ۳۹:۱۱ می‌گوید که آن دختر هرگز ازدواج نکرد، نه اینکه او مرد، که تلویحاً اشاره به این دارد که او کشته نشد، بلکه وقف خدمت خدا شد.

۲۵ و ۳۴:۱۱ نذر شتابزده یفتاح غم و صف‌ناپذیری به‌دنبال آورد. در گرم‌گرم احساسات یا اوج اضطراب، انسان ممکن است قول یا تعهدی احمقانه را تقبل کند.

این قول‌ها وقتی آنها را بر زبان می‌آوریم، شاید خیلی روحانی به‌نظر آیند، اما وقتی مجبور می‌شویم به آنها عمل کنیم، شاید فقط حس گناه و سرخوردگی به‌بار آورد. «معامله» روحانی فقط مایه یأس و دلسردی می‌شود. خدا نمی‌خواهد که ما برای آینده قول‌هایی به او بدهیم؛ او خواهان این است که امروز از او اطاعت کنیم.

۲۷:۱۱ سالهای سال، مردم اسرائیل داوران بسیاری داشتند که ایشان را رهبری می‌کردند. اما یفتاح تشخیص داد که خدا داور حقیقی مردم است، تنها کسی که حقیقتاً می‌توانست ایشان را رهبری کند و به ایشان یاری دهد که دشمنان متجاوز را شکست دهند.

۲۹:۱۱ روح خداوند بر یفتاح قرار گرفت، همانطور که بر بسیاری از داوران، پادشاهان، و انبیای عهدعتیق قرار گرفته بود. عموماً در عهدعتیق قرار گرفتن روح خدا بر یک شخص به اختیارات خاصی اشاره داشت که به‌واسطه این عمل به او داده می‌شد. بسیاری معتقدند که پس از پنطیکاست (اعمال ۲) خدا روح‌القدس را فرستاد تا به‌طور دائم در زندگی تمام کسانی که به عیسی مسیح ایمان دارند، ساکن شود.

۳۱ و ۳۰:۱۱ طبق شریعت خدا، نذر قولی بود به خدا که باید حتماً به آن وفا می‌شد (اعداد ۳۰:۳۰ و ۲؛ تثیبه ۲۳:۲۱-۲۳). نذر به اندازه پیمانی مکتوب، لازم‌الاجرا بود. عده زیادی در زمان کتاب مقدس نذر کردند. بعضی از آنها، مانند نذر یفتاح، بسیار احمقانه بود.

۳۱ و ۳۰:۱۱ آیا یفتاح واقعاً نذر کرد که در عوض پیروزی در جنگ، انسانی را قربانی کند؟ محققین بر حسب نظری که در مورد این مسأله می‌دهند، به دو دسته تقسیم می‌شوند. آن عده که می‌گویند یفتاح قربانی انسان را در نظر داشت، استدلال‌های زیر را می‌آورند: (۱) او اهل منطقه‌ای بود که مذهب بت‌پرستی و قربانی کردن انسان در آن رایج بود. از دید او، قربانی کردن یک انسان

فرزندش در حالیکه از شادی دف می‌زد و می‌رقصید به استقبال او از خانه بیرون آمد.^{۳۵} وقتی یفتاح دخترش را دید از شدت ناراحتی جامه خود را چاک زد و گفت: «آه، دخترم! تو مرا غصه‌دار کردی؛ زیرا من به خداوند نذر کرده‌ام و نمی‌توانم آن را ادا نکنم.»

^{۳۶} دخترش گفت: «پدر، تو باید آنچه را که به خداوند نذر کرده‌ای بجا آوری، زیرا او تو را بر دشمنانت عمونی‌ها پیروز گردانیده است.^{۳۷} اما اول به من دو ماه مهلت بده تا به کوهستان رفته، با دخترانی که دوست من هستند گردش نمایم و بخاطر اینکه هرگز ازدواج نخواهم کرد، گریه کنم.»^{۳۸} پدرش گفت: «بسیار خوب، برو.»

پس او با دوستان خود به کوهستان رفت و دو ماه ماتم گرفت.^{۳۹} سپس نزد پدرش برگشت و یفتاح چنانکه نذر کرده بود عمل نمود. بنابراین آن دختر هرگز ازدواج نکرد. پس از آن در اسرائیل رسم شد^{۴۰} که هر ساله دخترها به مدت چهار روز بیرون می‌رفتند و به یاد دختر یفتاح ماتم می‌گرفتند.

یفتاح به قبیله افرایم حمله می‌کند

۱۲ قبیله افرایم سپاه خود را در صافون جمع کرد و برای یفتاح این پیام را فرستاد: «چرا از ما نخواستی تا آمده، تو را در جنگ با عمونیا کمک کنیم؟ اکنون می‌آییم تا تو و خانه‌ات را بسوزانیم!»

^۲ یفتاح پاسخ داد: «من برای شما پیغام فرستادم که بیایید، ولی نیامدید. موقعی که در تنگی بودیم شما ما را یاری نکردید. پس من جان خود را به خطر انداخته، بدون شما به جنگ رفتم و خداوند مرا امداد نمود تا بر دشمن پیروز شوم. حال دلیلی ندارد که شما با من بجنگید.»

۳۵:۱۱

اعد ۲۱:۳۰

جا ۵:۴

۱:۱۲

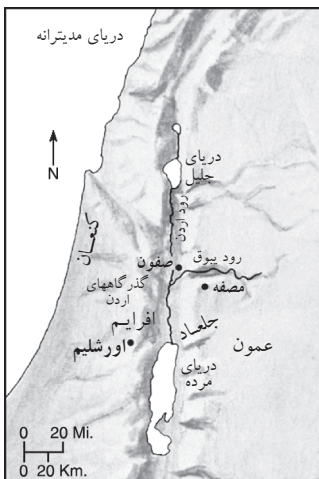
دو ۱:۸

۳:۱۲

اسم ۱:۱۹

ایو ۱۴:۱۳

پیروزی یفتاح
افرایمی‌ها در صافون
سپاهی گرد آوردند،
چون خشمگین بودند
از اینکه در جنگ
علیه عمون شرکت
داده نشده بودند.
آنها در نظر داشتند
به یفتاح در خانه‌اش
در جلعاد حمله کنند.
یفتاح گذرگاههای
رود اردن واقع در
رود یبوق را گرفت
و افرایمی‌هایی را که
سعی داشتند از رود
بگذرند، کشت.



۱:۱۲ مردم اسرائیل تازه در نبردی بزرگ پیروز شده بودند، اما به‌جای شادی، به تنگ‌نظری و منازعه پرداختند. مردم قبیله افرایم خشمگین بودند و حسادت می‌کردند که چرا از آنها دعوت نشد که در جنگ شرکت کنند (اگر چه یفتاح گفت که او آنها را دعوت کرده بود). توهین‌های افرایمی‌ها یفتاح را خشمگین کرد طوری که او سپاهیان‌شان را فرا خواند و ۴۲,۰۰۰ نفر از افرایمی‌ها را کشت. یفتاح معمولاً قبل از اینکه دست به عمل بزند مذاکره می‌کرد؛ اما این بار خشم او زود شعله‌ور شد و جایی برای حرف باقی نگذاشت. خشم او برای قوم اسرائیل گران تمام شد؛ شاید می‌شد از آن جلوگیری کرد. وقتی احساس می‌کنیم ما را به حساب نیاورده‌اند، نباید واکنشمان توهین و حسادت باشد. خشمگین شدن در مقابل توهین دیگران، به‌اندازه همان توهین اشتباه است و ممکن است خیلی گران تمام شود.

۴:۱۲
داو ۳:۱۱
۱ سمو ۲:۲۲
۷-۵:۱۲
پوش ۷:۲
داو ۲۸:۳ ؛ ۲۴:۷

۴ یفتاح از این سخن افرایمی‌ها که گفته بودند، مردان جلعاد به افرایم و منسی خیانت کرده‌اند خشمناک شده، سپاه خود را بسیج نمود و به افرایم حمله برده، آنها را شکست داد. ۵ مردان جلعاد تمام گذرگاه‌های رود اردن را گرفتند تا از فرار افرایمیها جلوگیری کنند. هر وقت یکی از فراریان افرایم می‌خواست از رود اردن عبور کند، مردان جلعاد راه را بر او می‌بستند و از او می‌پرسیدند: «آیا تو از قبیلهٔ افرایم هستی؟» اگر می‌گفت: «نه!» آنوقت از او می‌خواستند بگویند: «شبولت.» ولی او می‌گفت: «شبولت.» و از این راه می‌فهمیدند که او افرایمی است، زیرا افرایمی‌ها، «ش» را «س» تلفظ می‌کردند. پس او را می‌گرفتند و می‌کشتند. به این ترتیب چهل و دوهزار نفر افرایمی به دست مردم جلعاد کشته شدند.

۷ یفتاح مدت شش سال رهبری اسرائیل را بعهده داشت. وقتی مرد او را در یکی از شهرهای جلعاد دفن کردند.

ابصان

۸ رهبر بعدی، «ابصان» بیت‌لحمی بود. ۹ او سی پسر و سی دختر داشت. وی دختران خود را به عقد مردانی درآورد که خارج از قبیلهٔ او بودند و سی دختر بیگانه هم برای پسرانش به زنی گرفت. او هفت سال رهبر اسرائیل بود و بعد از مرگش او را در بیت‌لحم دفن کردند.

ایلون

۱۱ پس از ابصان، «ایلون» زبولونی مدت ده سال رهبری اسرائیل را بعهده گرفت. وقتی مرد او را در ایلون واقع در زبولون به خاک سپردند.

عبدون

۱۳ پس از او، «عبدون» پسر هیلل فرعتونی رهبر اسرائیل شد. ۱۴ او چهل پسر و سی نوه داشت که بر هفتاد الاغ سوار می‌شدند. عبدون مدت هشت سال رهبر اسرائیل بود. ۱۵ پس از مرگش در فرعتون واقع در افرایم در کوهستان عمالیقی‌ها به خاک سپرده شد.

۶- دوره ششم: سامسون

ولادت سامسون

قوم اسرائیل بار دیگر نسبت به خداوند گناه ورزیدند. بنابراین خداوند ایشان را مدت چهل سال به دست فلسطینیها گرفتار نمود. ۲۰ روزی

۱۳

۱:۱۳
داو ۱۱:۲ ؛ ۸:۳ ؛ ۳ و ۲:۴ ؛
۸۶:۱۰

۲:۱۳
پیدا ۷:۱۶ ؛ ۱۷:۱۷
داو ۱۲ و ۱۱:۶ ؛ ۱۲

فرشته خداوند بر همسر مانوح از قبیله دان که در شهر صرعه زندگی می کرد ظاهر شد. این زن، نازا بود و فرزندی نداشت، اما فرشته به او گفت: «هر چند تا بحال نازا بوده‌ای، ولی بزودی حامله شده، پسری خواهی زایید. مواظب باش شراب و مسکرات ننوشی و چیز حرام و ناپاک نخوری. موی سر پست بر هرگز نباید تراشیده شود، چون او نذیره بوده، از بدو تولد وقف خدا خواهد بود. او شروع به رهانیدن اسرائیلیها از دست فلسطینیها خواهد کرد.»

۴:۱۳
اعد ۴:۱۶
داو ۱۳:۱۳ و ۱۴
۵:۱۳
داو ۱۶:۱۶ و ۱۷

آن زن با شتاب پیش شوهرش رفت و به او گفت: «مرد خدایی به من ظاهر شد که صورتش مانند فرشته خدا مهیب بود. من نام و نشان را نپرسیدم و او هم اسم خود را به من نگفت. اما گفت که من صاحب پسری خواهم شد. او همچنین به من گفت که نباید شراب و مسکرات بنوشم و چیز حرام و ناپاکی بخورم؛ زیرا کودک نذیره بوده، از شکم مادر تا دم مرگ وقف خدا خواهد بود!»

آنگاه مانوح چنین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می کنم تو آن مرد خدا را دوباره نزد ما بفرستی تا او به ما یاد دهد با فرزندی که به ما می بخشی چه کنیم.» خدا دعای وی را اجابت فرمود و فرشته خدا بار دیگر بر زن او که در صحرا نشسته بود، ظاهر شد. این بار هم شوهرش مانوح نزد وی نبود. پس او دویده، به شوهرش گفت: «آن مردی که به من ظاهر شده بود، باز هم آمده است!»

۵:۱۳ سامسون می بایست نذیره می بود، یعنی کسی که نذر می کند خود را وقف خدمت خدا سازد. نذر نذیره معمولاً موقتی بود، اما در مورد سامسون، همیشگی بود. سامسون به عنوان نذیره نمی توانست موی سر خود را برتراند، به مرده دست بزند، یا هیچ نوع نوشیدنی الکلی بنوشد.

با آنکه سامسون اغلب قضاوت های ضعیفی می کرد و مرتکب گناهان وحشتناکی می گردید، اما وقتی مصمم شد که خود را به خدا وقف کند، کارهای زیادی انجام داد. از این نظر او مانند قوم اسرائیل بود. تا وقتی که اسرائیلی ها همچنان وقف خدا می ماندند، پیشرفت و ترقی می کردند. اما وقتی خدا را نادیده می گرفتند، در گناهان وحشتناکی می افتادند.

۵:۱۳ به زن مانوح گفته شد که پسرش شروع به رهانیدن اسرائیلی ها از ستم فلسطینی ها خواهد کرد. تا قبل از زمان داود، ظلم فلسطینی ها به طور کامل سرکوب نشد (۲ سموئیل ۱:۸). سهم سامسون در غلبه بر فلسطینی ها تنها این بود که آغازگر این سرکوب باشد؛ با اینحال، سهم او در این کار مهم بود. این وظیفه ای بود که خدا انجامش را به سامسون سپرده بود. در پیروی از خدا وفادار باشید حتی اگر نتایج آنی را نبینید، چون ممکن است کاری را شروع کنید که دیگران آن را به اتمام برسانند.

آنها از لحاظ تعداد، مهارت های جنگی، و فناوری بر قوم اسرائیل برتری داشتند. آنها رمز درست کردن سلاح های جنگی آهنی را می دانستند (۱ سموئیل ۱۳:۱۹-۲۲). اما وقتی خدا برای اسرائیل می جنگید، هیچیک از این امتیازات به حساب نمی آمد.

۱:۱۳ یک بار دیگر دور تسلسل گناه، مجازات، و توبه شروع می شود (داوران ۳:۹ و ۳:۱۵ و ۴:۱-۴؛ ۶:۱۰-۱۱). اسرائیلی ها تا وقتی که درد و رنج و ظلم و ستم و مرگ آنها را از پا در نمی آورد، به خدا متوسل نمی شدند. مسبب این درد و رنج خدا نبود، بلکه خود مردم بودند که خدا را داور و حاکم خود نمی دانستند. پیروی از خدا به چه قیمتی برایتان تمام می شود؟ همدردارهایی که در کلام خدا وجود دارد، روشن است: اگر ما همچنان دل خود را نسبت به خدا سخت سازیم، باید انتظار سرنوشتی مشابه سرنوشت اسرائیل را داشته باشیم.

۳:۱۳ فرشته خداوند می تواند فرستاده ویژه الهی از جانب خدا بوده باشد، یا ظهور جسمانی عیسی مسیح. علت ملاقات فرشته این بود که به والدین سامسون این خبر مهم را بدهد که پسرشان به نجات بنی اسرائیل از دست فلسطینی ها همت خواهد گماشت (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره فرشته نگاه کنید به توضیحات مربوط به ۱:۲ و ۱۱:۶).

۱۱ مانوح بشتاب همراه همسرش نزد آن مرد آمده، از او پرسید: «آیا تو همان مردی هستی که با زن من صحبت کرده بودی؟»

فرشته گفت: «بلی.»

۱۲ پس مانوح از او پرسید: «بعد از تولد بچه چگونه باید او را بزرگ کنیم؟»

۱۳:۱۳

داو ۴:۱۳

۱۳ و فرشته جواب داد: «زن تو باید از آنچه که او را منع کردم، پرهیز کند. او

نباید از محصول درخت انگور بخورد یا شراب و مسکرات بنوشد. او همچنین نباید چیز حرام و ناپاک بخورد. او باید هر چه به او امر کرده‌ام بجا آورد.»

۱۵:۱۳

پیدا ۴و۳:۱۸

داو ۱۸:۶

۱۵ آنگاه مانوح به فرشته گفت: «خواهش می‌کنم همین جا بمان تا بروم و

برایت غذایی بیاورم.»^{۱۶} فرشته جواب داد: «در اینجا منتظر می‌مانم، ولی

چیزی نمی‌خورم. اگر می‌خواهی چیزی بیاوری، هدیه‌ای بیاور که بعنوان

قربانی سوختنی به خداوند تقدیم گردد.» (مانوح هنوز نمی‌دانست که او

فرشته خداوند است.)

۱۷ سپس مانوح اسم او را پرسیده، گفت: «وقتی هر آنچه گفته‌ای واقع گردد

۱۷:۱۳

پیدا ۲۹:۳۲

می‌خواهیم به مردم بگوییم که چه کسی این پیشگویی را کرده است!»

۱۸ فرشته گفت: «نام مرا نپرس، زیرا نام عجیبی است!»

۱۹ پس مانوح بزغاله و هدیه‌ای از آرد گرفته، آن را روی قربانگاهی سنگی به

۱۹:۱۳

داو ۱۹:۶

خداوند تقدیم کرد و فرشته عمل عجیبی انجام داد. ^{۱۹} و ^{۲۰} وقتی شعله‌های آتش

قربانگاه بسوی آسمان زبانه کشید فرشته در شعله آتش به آسمان صعود نمود!

مانوح و زنش با دیدن این واقعه رو بر زمین نهادند و مانوح فهمید که او فرشته

خداوند بوده است. این آخرین باری بود که آنها او را دیدند.

۲۲ مانوح به همسر خود گفت: «ما خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم!»^{۲۳} ولی

۲۲:۱۳

پیدا ۳۰:۳۲

خرو ۲۰:۳۳

داو ۲۲:۶

زنش به او گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد هدیه و قربانی ما را

قبول نمی‌کرد، این وعده عجیب را به ما نمی‌داد و این کار عجیب را بعمل

نمی‌آورد.»

۲۴ آن زن پسری بدنیا آورد و او را «سامسون» نام نهاد. او رشد کرد و بزرگ

۲۴:۱۳

عبر ۳۲:۱۱

۱۹:۱۳ مانوح هدیه‌ای از آرد به خدا تقدیم کرد. هدیه آردی غله، روغن، و آرد بود که به صورت کیک و همراه با قربانی سوختنی (بزغاله جوان) روی قربانگاه تقدیم می‌شد. هدیه آردی که شرح آن در لاویان فصل ۲ آمده است، به نشانه احترام و توجه به خدا و پرستش او تقدیم می‌شد. تقدیم این هدیه، نوعی اعتراف و تصدیق این امر بود که روزی و خوراک مردم اسرائیل را خدا عطا می‌کند و ایشان زندگی خود را مدیون او می‌باشند. مانوح با تقدیم هدیه آردی، اشتیاق خود را به خدمت خدا نشان داد و احترام خود را به خدا متجلی ساخت.

۱۸:۱۳ چرا فرشته نامش را مخفی داشت؟ در آن روزگار عقیده بر این بود که اگر کسی از نام شخص دیگری آگاه شود، از شخصیت او و نحوه تسلط بر او مطلع خواهد گردید. فرشته با مخفی داشتن نامش، می‌خواست بگوید که نام او رازی است و رای درک و فهم، و عجیب‌تر از آن است که بتوان تصور کرد. مانوح جواب سؤالی را از فرشته خواست که قادر به درکش نبود. ما بعضی اوقات سؤال‌هایی از خدا می‌کنیم، اما پاسخی دریافت نمی‌داریم. این بدان دلیل نیست که جواب خدا منفی است، بلکه شاید سؤالی کرده‌ایم که رای درک یا توانایی پذیرش ما است.

شد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ هر وقت که سامسون به لشکرگاه دان که بین صرعه و اشتاعول قرار داشت می‌رفت، روح خداوند وی را به غیرت می‌آورد.

سامسون معمایی طرح می‌کند

۱۴ یک روز که سامسون به تمنه رفته بود، دختری فلسطینی توجه او را جلب نمود. ۱ چون به خانه بازگشت جریان را با پدر و مادرش در میان گذاشت و از آنها خواست تا آن دختر را برایش خواستگاری کنند. ۳ آنها اعتراض نموده، گفتند: «چرا باید بروی و همسری از این فلسطینی‌های بت پرست بگیری؟ آیا در بین تمام خاندان و قوم ما دختری پیدا نمی‌شود که تو با او ازدواج کنی؟» ولی سامسون به پدر خود گفت: «دختر دلخواه من همان است. او را برای من خواستگاری کنید.»

۴ پدر و مادر او نمی‌دانستند که دست خداوند در این کار است و بدین وسیله می‌خواهد برای فلسطینیها که در آن زمان بر بنی اسرائیل حکومت می‌کردند، دامی بگستراند.

۵ سامسون با پدر و مادرش به تمنه رفت. وقتی آنها از تاکستانهای تمنه عبور می‌کردند شیر جوانی بیرون پریده، به سامسون حمله کرد. ۶ در همان لحظه روح خداوند بر او قرار گرفت و با اینکه سلاحی با خود نداشت، شیر را گرفته مثل یک بزغاله آن را درید! اما در این باره چیزی به پدر و مادر خود نگفت. ۷ وقتی سامسون به تمنه رسید با دختر مورد نظر خود صحبت کرد و او را پسندید. ۸ بعد از مدتی، سامسون برای عروسی باز به تمنه رفت. او از جاده خارج شد تا نگاهی به لاشه شیر بیاندازد. چشمش به انبوهی از زنبور و مقداری عسل در داخل لاشه افتاد. ۹ مقداری از آن عسل را با خود برداشت تا در بین راه بخورد. وقتی به پدر و مادرش رسید کمی از آن عسل را به آنها داد و ایشان نیز خوردند. اما سامسون به ایشان نگفت که آن عسل را از کجا آورده است.

۲۵:۱۳

داو ۱۰:۳؛ ۳۴:۶؛ ۱۴:۱۴
اسمو ۱۰:۶؛ ۱۰

۳:۱۴

تث ۳:۷

یوش ۱۲:۲۳

۴:۱۴

یوش ۲۰:۱۱

پاد ۱۵:۱۲

۶:۱۴

داو ۲۹:۱۱؛ ۲۵:۱۳؛ ۱۴:۱۵
اسمو ۳۶:۱۷؛ ۱۷

استفاده می‌کند: خصوصیات ارثی، تأثیرات محیطی، و تجارب شخصی خودتان. این آمادگی اغلب مدت‌ها پیش از بزرگسالی شروع می‌شود، همان طور که در مورد سامسون نیز چنین بود.

۳:۱۴ پدر و مادر سامسون به چند دلیل با ازدواج او با زنی فلسطینی مخالف بودند: (۱) این کار خلاف شریعت خدا بود (خروج ۱۷:۱۵-۳۴؛ تثنیه ۷:۱-۴). نمونه بارزی از چنین وصلتی با بت پرستان، در ۳:۵-۷ یافت می‌شود. (۲) فلسطینی‌ها بزرگترین دشمن اسرائیل بودند. ازدواج با یک فلسطینی مایه ننگ خانواده سامسون می‌شد. اما پدر سامسون تسلیم خواسته پسرش شد و با این ازدواج موافقت کرد، با آنکه او این حق را داشت که درخواست پسرش را رد کند.

۲۵:۱۳ قبیله سامسون، یعنی دان، همچنان در سرزمین مرووثی خود (۱:۱۸) که هنوز تسخیر نشده بود (یوشع ۱۹:۴۷ و ۴۸) سرگردان بودند. سامسون قطعاً مانند سایر مردم قبیله جنگ طلبش، در آرزوی این بود که سرزمینی دائمی و مشخص داشته باشد. بنابراین ملاقات‌هایی که او از «لشکرگاه» قبیله‌اش می‌کرد، او را بر می‌انگیخت و روح خدا شروع می‌کرد به آماده کردن او برای ایفای نقش رهبری مردمش علیه فلسطینی‌ها. شاید در مورد شما نیز اموری وجود داشته باشد که شما را به انگیزش وا می‌دارد. این امور ممکن است همان زمینه‌هایی باشد که خدا می‌خواهد شما را در آنها به کار ببرد. خدا برای آماده کردن و رشد شما از وسائل مختلفی

۱۱ در حالیکه پدر سامسون تدارک ازدواج او را می‌دید، سامسون مطابق رسم جوانان آن زمان ضیافتی ترتیب داد و سی نفر از جوانان دهکده در آن شرکت کردند. ۱۲ سامسون به آنها گفت: «معمایی به شما می‌گویم. اگر در این هفت روزی که جشن داریم جواب معما را گفتید، من سی ردای کتانی و سی دست لباس به شما می‌دهم. ۱۳ ولی اگر نتوانستید جواب بدهید، شما باید این لباسها را به من بدهید!»

۱۲:۱۴
پیدا ۲۷:۲۹
دان ۱۲:۵
حز ۲:۱۷

آنها گفتند: «بسیار خوب، معمای خود را بگو تا بشنویم.»
۱۴ سامسون گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد و از زور آور شیرینی!» سه روز گذشت و ایشان نتوانستند جواب معما را پیدا کنند.

۱۵:۱۴
داو ۶:۱۵

۱۵ روز چهارم همگی آنها نزد زن سامسون رفتند و به او گفتند: «جواب این معما را از شوهرت پیرس و به ما بگو و گرنه خانه پدرت را آتش خواهیم زد و تو را نیز خواهیم سوزانید. آیا این مهمانی فقط برای لخت کردن ما بود؟»
۱۶ پس زن سامسون پیش او رفته، گریه کرد و گفت: «تو مرا دوست نداری. تو از من متنفری؛ چون برای جوانان قوم من معمایی گفته‌ای، ولی جواب آن را به من نمی‌گویی.»

سامسون گفت: «من آن را به پدر و مادرم نیز نگفته‌ام، چطور انتظار داری به تو بگویم!»

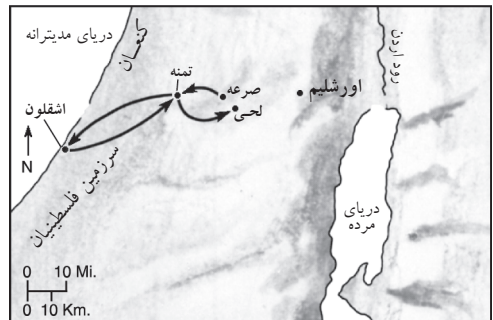
۱۷ ولی او دست بردار نبود و هر روز گریه می‌کرد، تا اینکه سرانجام در روز هفتم مهمانی، سامسون جواب معما را به وی گفت. او نیز جواب را به جوانان قوم خود بازگفت. ۱۸ پس در روز هفتم، پیش از غروب آفتاب آنها جواب معما را به سامسون چنین گفتند: «چه چیزی شیرینتر از عسل و زورآورتر از شیر می‌باشد؟»

۱۹:۱۴
داو ۶:۱۴؛ ۱۴:۱۵

سامسون گفت: «اگر با ماده گاو من شخم نمی‌یافتید!»
۱۹ آنگاه روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و او به شهر اشقلون رفته، سی نفر از

۱۸:۱۴ «اگر با ماده گاو من شخم نمی‌کردید» یعنی «اگر زن مرا تحت نفوذ خود در نمی‌آوردید.» معمولاً مزارع را با گاو نر شخم می‌زدند. سامسون می‌خواست بگوید که اگر زنش را تهدید نمی‌کردند، به جواب معمای او دست نمی‌یافتند.

۱۹:۱۴ در سرتاسر این فصل‌ها، می‌بینیم که سامسون تحت نیروی امیال آبی خود، عطای استثنایی خدادادی‌اش را برای اهداف خودخواهانه به کار می‌گیرد. امروز خدا توانایی‌ها و مهارت‌ها را در سرتاسر کلیسا تقسیم می‌کند (۱ اقرتینان ۱:۱۲). پولس رسول بیان می‌دارد که این عطایا باید همگی برای رشد و بنای کلیسا به کار روند (افسیسیان ۱۲:۴). به کارگیری این توانایی‌ها در راه اهداف خودخواهانه، محروم کردن کلیسا و سایر ایمانداران از مواهب و قدرت الهی است. وقتی از عطایایی که خدا به شما داده است استفاده می‌کنید، یقین حاصل کنید که منفعت آن نه فقط به خودتان، بلکه نفع به دیگران نیز می‌رسد.



زندگی پر مخاطره سامسون

سامسون در بصره بزرگ شد و خواست با دختری فلسطینی اهل تمنه ازدواج کند. در جشن عروسی خودش فریب خورد، به اشقلون رفت و عده‌ای از مردان فلسطینی را کشت و جامه‌های آنان را دزدید تا شرطی را که باخته بود، ادا کند. سپس اجازه داد تا او را بگیرند و به لحن ببرند، که در آنجا طنابهايش را پاره کرد و ۱۰۰۰ نفر را کشت.

اهالی آنجا را کشت و لباسهای آنها را برای سی جوانی که جواب معمایش را گفته بودند، آورد و خود از شدت عصبانیت به خانه پدر خود بازگشت.^{۲۰} زن سامسون نیز به جوانی که در عروسی آنها ساقدوش سامسون بود، به زنی داده شد.

۲۰:۱۴
یو ۲۹:۳

غم‌انگیز است که از فرد به‌خاطر چیزی که می‌توانست باشد، یاد شود. سامسون نیروی بالقوه عظیمی داشت. تعداد اندکی از انسانها با توانایی‌هایی همچون سامسون پا به این جهان می‌گذارند. سامسون که طبق نقشه خدا برای مانوح و همسرش به دنیا آمد، می‌بایست «وقف خدا» می‌بود. او می‌بایست «شروع به رهایی اسرائیل از دست فلسطینی‌ها می‌کرد». برای کمک به او در انجام نقشه خدا، قدرت بدنی فوق‌العاده‌ای به او داده شد. سامسون قدرتش را در سبک‌سریها یا برای رهایی از محصنها هدر می‌داد؛ عاقبت هم تمام قدرتش را در راه خشنودی معشوقش از دست داد. از اینرو، ما تمایل داریم که او را آدم ناموفق بدانیم. ما از او به‌عنوان داوری یاد می‌کنیم که روزهای آخر عمرش را به دستاس کردن گندم در زندان دشمن گذراند. گاه نیز ممکن است بگوییم: «افسوس از این همه نیروی بالقوه که به هدر رفت!»

بله، سامسون زندگی‌اش را هدر داد. او می‌توانست قومش را تقویت بخشد. او می‌توانست قومش را به خداپرستی بازگرداند. او می‌توانست فلسطینی‌ها را از سرزمینشان پاکسازی کند. با آنکه سامسون هیچیک از این کارها را نکرد، اما نقشه‌ای را که فرشته پیش از تولد او به پدر و مادرش اعلام کرد، به‌انجام رسانید. سامسون در اقدام آخر خود، شروع به رهایی اسرائیل از دست فلسطینی‌ها کرد. جالب است که عهدجدید به شکستهای سامسون یا کارهای قهرمانانه او که حاکی از قدرت او بود، اشاره‌ای نمی‌کند. در کتاب عبرانیان، او از زمره کسانی به‌حساب آمده که «به خدا ایمان داشتند؛ به‌همین جهت توانستند... وعده‌های خدا را دریافت کنند.» در آخر، سامسون پذیرفت که باید متکی به خدا باشد. وقتی مُرد، خدا شکستها و ناکامی‌های او را به پیروزی مبدل کرد. ماجرای سامسون به ما تعلیم می‌دهد که هیچ وقت برای شروع دوباره دیر نیست. شکستهای گذشته ما هر چقدر تلخ بوده باشد، باز امروز آنقدر دیر نیست که به‌طور کامل به او اتکا کنیم.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * از بدو تولد به‌عنوان نذیره وقف خدا شد.
- * به کارهای عظیمی که با نیروی بدنی‌اش انجام می‌داد، معروف بود.
- * نام او در فهرست مشعلداران ایمان در عبرانیان آمده است.
- * شروع به رهایی اسرائیل از ظلم فلسطینیان کرد.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * در بسیاری از مواقع، نذر خود و احکام خدا را زیر پا می‌گذاشت.
- * هوس‌رانی بر او مسلط بود.
- * به اشخاص نادرستی اعتماد می‌کرد.
- * عطایا و توانایی‌هایش را به گونه‌ای غیرعقلانه به کار می‌برد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * قدرت زیاد در یک قسمت از زندگی، ضعف‌های قسمت‌های دیگر را جبران نمی‌کند.
- * حضور خدا اراده شخص را از او نمی‌گیرد.
- * خدا می‌تواند افراد ایمان را علی‌رغم اشتباهاتشان به کار گیرد.

آمار حیاتی:

- * اهل: صرعه، تمنه، اشقلون، غزه و وادی سورق
- * شغل: داور
- * خویشاوندان: پدر: مانوح
- * هم‌عصر با: دلیله، سموئیل که احتمالاً زمانی چشم به جهان گشود که سامسون داور بود

آیه کلیدی:

«موی سر پست هرگز نباید تراشیده شود، چون آن نذیره بوده، از بدو تولد وقف خدا خواهد بود. او شروع به رهانیدن اسرائیلی‌ها از دست فلسطینی‌ها خواهد کرد» (داوران ۱۳:۵).
ماجرای او در داوران ۱۳-۱۶ نقل شده است. از او در عبرانیان ۳۲:۱۱ نیز نام برده شده است.



سامسون عده زیادی از دشمنان را می‌کشد

۱۵ پس از مدتی، در موقع درو گندم، سامسون بزغالهای بعنوان هدیه برداشت تا پیش زن خود برود. اما پدر زنش وی را به خانه راه نداد، و گفت: «من گمان می‌کردم تو از او نفرت داری، از این رو وی را به عقد ساقدوش تو درآوردیم. اما خواهر کوچکش از او خیلی زیباتر است؛ می‌توانی با او ازدواج کنی.»

۳سامسون فریاد زد: «اکنون دیگر هر بلایی بر سر فلسطینی‌ها بیاورم تقصیرش به گردن من نیست.»^۴ پس بیرون رفته، سیصد شغال گرفت و دمه‌های آنها را جفت جفت بهم بست و در میان هر جفت مشعلی قرار داد.^۵ بعد مشعلها را آتش زد و شغالها را در میان کشتزارهای فلسطینیان رها نمود. با این عمل تمام محصول و درختان زیتون سوخته و نابود شد.

۶فلسطینی‌ها از یکدیگر می‌پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟» بالاخره فهمیدند که کار سامسون داماد تمنی بوده است، زیرا تمنی زن او را به مرد دیگری داده بود. پس فلسطینی‌ها آن دختر را با پدرش زنده زنده سوزانیدند.
۷سامسون وقتی این را شنید خشمگین شد و قسم خورد که تا انتقام آنها را نگیرد آرام ننشیند.^۸ پس با بی‌رحمی بر فلسطینیها حمله برده، بسیاری از آنها را کشت، سپس به صخره عیظام رفت و در غاری ساکن شد.^۹ فلسطینیها نیز سپاهی بزرگ به سرزمین یهودا فرستادند و شهر لحي را محاصره کردند.
۱۰اهالی یهودا پرسیدند: «چرا ما را محاصره کرده‌اید؟»

فلسطینی‌ها جواب دادند: «آمده‌ایم تا سامسون را بگیریم و بلایی را که بر سر ما آورد بر سرش بیاوریم.»

۱۱پس سه هزار نفر از مردان یهودا به غار صخره عیظام نزد سامسون رفتند. وقتی پیش او رسیدند گفتند: «این چه کاریست که کردی؟ مگر نمی‌دانی که ما زیر دست فلسطینی‌ها هستیم؟»

ولی سامسون جواب داد: «من فقط آنچه را که بر سر من آورده بودند، تلافی کردم.»

۶:۱۵

داو ۱۵:۱۴

۱۱:۱۵

داو ۲۰:۱۵، ۱:۱۳

۷:۱۵ خدا تمام سرزمین فلسطینی‌ها را به قوم اسرائیل داده بود (یوشع ۲:۱۳)، اما مردم اسرائیل در بیرون راندن فلسطینی‌ها قصور ورزیده بودند و حالا فلسطینی‌ها بر اسرائیلی‌ها مسلط شده بودند. خدا از سامسون و زودخشی او برای مجازات این ستم کاران استفاده کرد. خدا می‌تواند کاری کند که حتی «خشم انسان» به ستایش او منجر شود (مزمو ۱۰:۷۶). ضعف‌های ما موجب محدودیت کار خدا نمی‌شود.

۱۰:۱۵ جواب سامسون در ۱۱:۱۵، شرح ماجرای این فصل است: «من فقط آنچه را که بر سر من آورده بودند، تلافی کردم.» این ماجرا شرح کنشها، واکنشها، و زنجیره‌ای از واکنشها است که ریشه در خشم، نفرت، اذیت و آزار، و انتقام دارد. انتقام هیولایی است مهارنشده. هر عمل انتقام‌جویانه عمل تلافی‌جویانه دیگری را به دنبال می‌آورد. انتقام «بومرنگی» است که پس از پرتاب به جای اول باز می‌گردد. اجازه ندهید انتقام، زندگی شما را در جنگال خود نگه دارد. چرخه انتقام فقط با بخشش متلاشی می‌شود.

۱۲ مردان یهودا گفتند: «ما آمده‌ایم تو را ببندیم و به فلسطینی‌ها تحویل دهیم.»

سامسون گفت: «بسیار خوب، ولی به من قول دهید که خود شما مرا نکشید.»
 ۱۳ آنها جواب دادند: «تو را نخواهیم کشت.» پس با دو طناب نو او را بستند و با خود بردند.
 ۱۴ چون سامسون به لَحی رسید، فلسطینی‌ها از دیدن او بانگ برآوردند. در این هنگام روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و طنابهایی که به دستهایش بسته شده بود مثل نخی که به آتش سوخته شود از هم باز شد.
 ۱۵ آنگاه استخوان چانه‌ی الاغی مرده را که بر زمین افتاده بود برداشت و با آن هزار نفر از فلسطینی‌ها را کشت. ۱۶ سپس گفت:

«با چانه‌ای از یک الاغ

از کشته‌ها پشته‌ها ساخته‌ام،

با چانه‌ای از یک الاغ

یک هزار مرد را من کشته‌ام»

۱۷ سپس چانه‌ی الاغ را به دور انداخت و آن مکان را رَمَت لَحی (یعنی «تپه‌ی استخوان چانه») نامید.

۱۸ سامسون بسیار تشنه شد. پس نزد خداوند دعا کرده، گفت: «امروز این پیروزی عظیم را به بنده‌ات دادی؛ ولی اکنون از تشنگی می‌میرم و به دست این بت‌پرستان گرفتار می‌شوم.»
 ۱۹ پس خداوند از داخل گودالی که در آنجا بود آب بر زمین جاری ساخت. سامسون از آن آب نوشید و روحش تازه گشت. سپس آن چشمه را عین حقوری (یعنی «چشمه‌ی مردی که دعا کرد») نامید. این چشمه تا به امروز در آنجا باقیست.

۲۰ سامسون مدت بیست سال رهبری اسرائیل را بعهدہ داشت، ولی فلسطینی‌ها هنوز هم بر سرزمین آنها مسلط بودند.

۱۴:۱۵
داو ۱۴:۱۹

۱۹:۱۵
پیدا ۲۷:۴۵
اسمو ۱۱:۳۰

۲۰:۱۵
داو ۱۳:۵؛ ۱۶:۳۱
عبر ۱۱:۳۲

دیگری ضعیف می‌شویم. پس از موفقیت‌های بزرگ، اغلب افسردگی شدید عارض می‌شود، بنابراین اگر پس از دست یافتن به یک پیروزی شخصی، احساس می‌کنید تحلیل رفته‌اید، متعجب نشوید.

در مواقع ضعف، از این وسوسه دوری کنید و فکر نکنید خدا به خاطر خدماتی که کرده‌اید، به شما مدیون است. قدرت اوست که به شما پیروزی می‌بخشد. بکوشید که احساسات و اعمال و سخنانتان همه خدا-محور باشند، نه خود-محور.

۲۰:۱۵ ظاهراً سامسون بعد از این پیروزی بر فلسطینی‌ها، به‌عنوان داور و رهبر اسرائیل تعیین شد. او ۲۰ سال رهبر بود (۳۱:۱۶).

۱۷-۱۴:۱۵ قدرت سامسون از خداوند بود، اما او مغرور شده بود و فکر می‌کرد قدرتش از خودش می‌باشد. او می‌گفت: «یک هزار مرد را من کشته‌ام.» بعداً نیز از خدا خواست که به‌خاطر کارهایی که خودش کرده، قدرتش را تجدید کند (۱۸:۱۵). غرور می‌تواند باعث شود که کارهایی را که ما فقط با قدرت خدا انجام داده‌ایم، به حساب خود بگذاریم.

۱۸:۱۵ سامسون از لحاظ جسمانی و عاطفی تحلیل رفته بود. پس از دست یافتن به پیروزی بزرگ شخصی، نگرش او فوراً به دلسوزی برای خودش تبدیل شد: «ولی اکنون از تشنگی می‌میرم.» ما پس از تلاشی سخت یا پس از رویارویی با نیازهای واقعی جسمانی، بیش از هر وقت

سامسون راز قدرتش را برای دلیله فاش می سازد

۱:۱۶
یوش ۴۷:۱۵

۱۶ روزی سامسون به شهر فلسطینی غزه رفت و شب را با زن بدکاره‌ای بسر برد. بزودی در همه جا پخش شد که او به غزه آمده است. پس مردان شهر تمام شب نزد دروازه در کمین نشستند تا اگر خواست بگریزد او را بگیرند. آنها در شب هیچ اقدامی نکردند بلکه گفتند: «چون صبح هوا روشن شود، او را خواهیم کشت.» اما سامسون تا نصف شب خوابید؛ سپس برخاسته بیرون رفت و دروازه شهر را با چارچوبش از جا کند و آن را بر دوش خود گذارده، به بالای تپه‌ای که در مقابل حبرون است برد. مدتی بعد، سامسون عاشق زنی از وادی سوری، به نام دلیله شد. پنج رهبر فلسطینی نزد دلیله آمده، به او گفتند: «سعی کن بفهمی چه چیزی او را اینچنین نیرومند ساخته است و چطور می توانیم او را بگیریم و ببندیم. اگر این کار را انجام دهی هر یک از ما هزار و صد مثقال نقره به تو پاداش خواهیم داد.»

پس دلیله به سامسون گفت: «خواهش می کنم به من بگو که رمز قدرت تو چیست؟ چگونه می توان تو را بست و ناتوان کرد؟»
سامسون در جواب او گفت: «اگر با هفت زه کمان بسته شوم، مثل هر کس دیگر ناتوان خواهم شد.»

پس رهبران فلسطینی هفت زه کمان برای دلیله آوردند و دلیله با آن هفت زه کمان او را بست. در ضمن، او چند نفر فلسطینی را در اطاق مجاور

خودش اتکا می کرد. در این آیه، می بینیم که برای نخستین بار، ذکر نمی شود که این عمل قهرمانانه سامسون تحت قدرت روح خدا صورت گرفت (۱۴:۱۵؛ ۱۹:۱۶). اگر در استفاده از عطایای خدادادی خود موفق باشیم، نباید فراموش کنیم که چه کسی این عطایا، مهارت‌ها و توانایی‌ها را به ما داده، یا چه کسی بود که آن نقشه روحانی را به ما داد که ما را در استفاده از این عطایا هدایت کند. توجه کنید که وقتی سامسون این را فراموش کرد، چه اتفاقی افتاد (۱۶:۲۰ و ۲۱). ما همیشه باید به خاطر داشته باشیم که تمام عطایا و توانایی‌هایی ما از خدا سرچشمه می گیرند.

۵:۱۶ پنج رهبر بر فلسطینی‌ها حکومت می کردند نه یک نفر. هر یک از این پنج رهبر به طور جداگانه در شهرهای اشدود، اشقلون، عقرون، جت، و غزه حکومت می کردند. هر یک از این شهرها مرکز مهم تجاری و بازرگانی بود. با توجه به شخصیت دلیله، جای تعجب نیست که او به دنبال ملاقات شخصی با این مردان ثروتمند و قدرتمند، به سامسون خیانت کرده باشد.



سامسون و دلیله

سامسون فریب زنی فلسطینی به نام دلیله را خورد که در وادی سوریق زندگی می کرد. او راز قدرت سامسون را برای فلسطینی‌ها فاش ساخت. آنها نیز او را گرفتند و در غل و زنجیر به غزه بردند. او در آنجا مرد. خویشاوندان سامسون او را در محلی بین صرعه و اشتاغول دفن کردند.

۳:۱۶ سامسون از بدو تولد به طور خاص برای خدمت به خدا وقف شده بود. اما او عموماً این نذر را نادیده می گرفت و به جای آنکه بر خدا متکی باشد، هر روز بیشتر بر قدرت

مخفی کرده بود. دلیله پس از بستن سامسون فریاد زد: «سامسون! فلسطینیها برای گرفتن تو آمده‌اند!» سامسون زه را مثل نخ کتانی که به آتش بر خورد می‌کند، پاره کرد و راز قدرتش آشکار نشد.

۱۰ سپس دلیله به وی گفت: «سامسون، تو مرا مسخره کرده‌ای! چرا به من دروغ گفتی؟ خواهش می‌کنم به من بگو که چطور می‌توان تو را بست؟»
 ۱۱ سامسون گفت: «اگر با طنابهای تازه‌ای که هرگز از آنها استفاده نشده، بسته شوم، مانند سایر مردان، ناتوان خواهم شد.»

۱۲ پس دلیله طنابهای تازه‌ای گرفته، او را بست. این بار نیز فلسطینی‌ها در اطاق مجاور مخفی شده بودند. دلیله فریاد زد: «سامسون! فلسطینی‌ها برای گرفتن تو آمده‌اند!» ولی او طنابها را مثل نخ از بازوان خود گسیخت.

بزرگترین موفقیت شخص ممکن است کمک به دیگران در به انجام رسیدن کارهای بزرگ باشد. به همان شکل، بزرگترین شکست شخص می‌تواند این باشد که نگذارد دیگران به مراتب بالاتر برسند. دلیله نقشی جزئی در زندگی سامسون داشت، اما تأثیر او ویرانگر بود، چون او سامسون را وادار کرد که به دعوت مخصوصی که از جانب خدا داشت، پشت کند. دلیله که انگیزه‌اش حرص و طمع بود، با پافشاری خود مقاومت سامسون را در هم شکست. دلباختگی سامسون به دلیله، او را طعمه آسیب‌پذیری ساخته بود. سامسون با تمام قدرت بدنی‌اش، حریف دلیله نبود و بهای گزافی بابت تسلیم شدن به او پرداخت. دیگر در کتاب مقدس نامی از دلیله برده نشده است. بی‌وفایی او به سامسون باعث تباهی زندگی سامسون و قوم خودش شد.

آیا دیگران با آشنا شدن با شما تقویت و تشویق می‌شوند؟ آیا آنها متوجه هستند که آشنایی با شما، ایشان را ترغیب می‌کند که به مدارج بالاتر رشد و شکوفایی برسند؟ مهم‌تر از این، آیا آشنایی با شما کمکی به رابطه آنها با خدا می‌کند؟ اگر طالب وقت و توجه آنان هستید، آیا این امر به آنان ثابت می‌کند که خواهان رفاه و بهزیستی‌شان هستید؟ آیا دوست دارید وسیله‌ای در دست خدا باشید تا او به‌واسطه شما در زندگی دیگران عمل کند؟

نقطه قوت و موفقیت:

* وقتی با موانع روبه‌رو می‌شود، سماجت به خرج می‌داد.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * به پول بیشتر از روابط بها می‌داد.
- * به مردی که به او اعتماد داشت، خیانت کرد.

درسی از زندگی او:

* ما باید دقت کنیم که فقط به کسانی اعتماد کنیم که قابل اعتمادند.

آمار حیاتی:

- * اهل: وادی سوروق
- * هم‌عصر با: سامسون

آیه کلیدی:

«دلیله هر روز با اصرارهای خود سامسون را به ستوه می‌آورد، تا اینکه بالاخره راز قدرت خود را برای او فاش ساخت» (داوران ۱۶:۱۶ و ۱۷).
 ماجرای او در داوران فصل ۱۶ نقل شده است.

۱۳ دلیله به وی گفت: «باز هم مرا دست انداختی و به من راست نگفتی! حالا به من بگو که واقعاً چطور می‌توان تو را بست؟»

سامسون گفت: «اگر هفت گیسوی مرا در تارهای دستگاه نساجیات بیافی مانند مردان دیگر، ناتوان خواهم شد.»

۱۴ پس وقتی او در خواب بود، دلیله موهای او را در تارهای دستگاه نساجی بافت و آنها را با میخ دستگاه محکم کرد. سپس فریاد زد: «سامسون! فلسطینی‌ها آمدند!» او بیدار شد و با یک حرکت سر، دستگاه را از جا کند!

۱۵ دلیله به او گفت: «چگونه می‌گویی مرا دوست داری و حال آنکه به من اعتماد نداری؟ سه مرتبه است که مرا دست انداختی و به من نمی‌گویی راز قدرتت در چیست؟»

۱۶ و ۱۷ دلیله هر روز با اصرارهای خود سامسون را به ستوه می‌آورد، تا اینکه بالاخره راز قدرت خود را برای او فاش ساخت. سامسون به وی گفت: «موی سر من هرگز تراشیده نشده است. چون من از بدو تولد نذیره بوده و وقف خدا شده‌ام. اگر موی سرم تراشیده شود، نیروی من از بین رفته، مانند هر شخص دیگری ناتوان خواهم شد.»

۱۸ دلیله فهمید که این دفعه حقیقت را گفته است. پس بدنبال آن پنج رهبر فلسطینی فرستاد و به آنها گفت: «بیاید، این دفعه او همه چیز را به من گفته است.» پس آنها پولی را که به وی وعده داده بودند، با خود برداشته، آمدند.

۱۹ دلیله سر سامسون را روی دامن خود گذاشت و او را خواباند. سپس به دستور دلیله موی سرش را تراشیدند. بدین ترتیب، دلیله سامسون را درمانده کرد و

۱۵:۱۶
داو ۱۶:۱۴

۱۶:۱۶
اعد ۵:۶
داو ۵:۱۳

خسته شد و تسلیم گردید. بهانه سامسون برای ناطاعتی چقدر سزاوار نکوهش است! اجازه ندهید کسی، هرچقدر جذاب یا متقاعدکننده باشد، با سخنانش شما را به انجام کار اشتباه وا دارد.

۱۹:۱۶ دلیله زنی فریبنده بود که غسل بر لب و زهر در دل داشت. او با خونسردی و حسابگری، سامسون را به بازی گرفت و وانمود کرد که او را دوست دارد، در حالی که در پی اهداف شخصی‌اش بود. سامسون چطور می‌توانست اینقدر احمق باشد؟ دلیله چهار بار او را اغفال کرد. اگر او بعد از تجربه اول یا دوم تشخیص نداد که چه اتفاقی در شرف رخ دادن است، مطمئناً بار چهارم می‌بایست به موضوع پی می‌برد! ما فکر می‌کنیم که سامسون نادان بود؛ اما چقدر پیش می‌آید که به خود اجازه می‌دهیم فریب چاپلوسی مردم فریبکار را بخوریم و تسلیم وسوسه و عقاید غلط شویم؟ از خدا بخواهید که به شما کمک کند تا دروغ را از راستی تشخیص دهید و در دام دروغ و فریب نیفتید.

۱۵:۱۶ سامسون فریب خورد چون دوست داشت دروغهای دلیله را باور کند. با آنکه او توانست شیری را خفه کند، اما نتوانست شعله‌های شہوتش را مهار سازد و دلیله را آنطور که واقعاً بود، ببیند. چطور می‌توانید امیال عاشقانه و غرایز جنسی را طوری کنترل کنید که فریب دروغ را نخورید؟ ما این توصیه‌ها را می‌کنیم: (۱) **قبیل از آنکه** هوس بر شما غالب شود، مشخص کنید که با چه نوع شخصیتی مایلید ازدواج کنید. برای خود تعیین کنید که آیا شخصیت فرد مقابل و ایمان او به خدا به اندازه ظاهرش برایتان مهم هست یا نه. (۲) از آنجایی که بیشتر وقتی که با همسرتان خواهید گذراند، شامل رابطه جنسی **نخواهد بود**، شخصیت و خلق و خود، و تعهد او به حل مشکلات باید به اندازه رابطه جسمانی‌تان مهم و موجب رضایت باشد. (۳) صبر و حوصله به خرج دهید. نگاه دوم اغلب آشکارکننده چیزهایی است که در پشت ظاهر خوشایند و تماس مهرآمیز نهفته است.

۱۶:۱۶ و ۱۷ دلیله از پرسیدن راز قدرت سامسون دست نکشید تا بالاخره سامسون از پافشاری و اصرارهای او

نیروی او از او رفت. ۲۰ آنگاه دلیله فریاد زد: «سامسون! فلسطینی‌ها آمده‌اند تو را بگیرند!» او بیدار شد و با خود اینطور فکر کرد: «مانند دفعات پیش به خود تکانی می‌دهم و آزاد می‌شوم!» اما غافل از این بود که خداوند او را ترک کرده است. ۲۱ در این موقع فلسطینی‌ها آمده، او را گرفتند و چشمانش را از کاسه در آورده، او را به غزه بردند. در آنجا سامسون را با زنجیرهای مفرغی بسته به زندان انداختند و وادارش کردند گندم دستاس کنند. ۲۲ اما طولی نکشید که موی سرش دوباره بلند شد.

۲۰:۱۶

اسمو ۱۶:۱۴؛ ۱۸:۱۱ و ۱۲

سامسون به هنگام مرگ به پیروزی می‌رسد

۲۳ رهبران فلسطینی جمع شدند تا جشن مفصلی برپا نمایند و قربانی بزرگی به بت خود داجون تقدیم کنند، چون پیروزی بر دشمن خود، سامسون را مدیون بت خود می‌دانستند. آنها با دیدن سامسون خدای خود را ستایش می‌کردند و می‌گفتند: «خدای ما، دشمن ما را که زمینمان را خراب کرد و بسیاری از فلسطینیها را کشت، اکنون به دست ما تسلیم کرده است.»

۲۳:۱۶

اسمو ۵:۱ و ۲

جایی که بقیه عمر کوتاهش را در آنجا گذراند. غزه یکی از پنج شهر اصلی فلسطینی‌ها بود. غزه که به خاطر جاههای زیادش شهرت داشت، توقف‌گاه مهمی بود در طول جاده کاروانها، جاده‌ای که غزه را به مصر در جنوب و سوریه در شمال مرتبط می‌کرد. فلسطینی‌ها احتمالاً اسیر پربهای خود، سامسون را برای مقامات عالی‌رتبه متعددی که از آنجا می‌گذشتند، به‌نمایش می‌گذاشتند. جالب اینجاست که در غزه بود که سامسون قبلاً با از جا کندن دروازه شهر، قدرت عظیمش را به نمایش گذاشته بود (۱۶:۳۱-۳۰). اکنون او چیزی نبود به‌جز مظهر عجز و ناتوانی.

۲۴ و ۲۳:۱۶ «داجون» بت اصلی فلسطینی‌ها و خدای غله و محصول بود. معابد زیادی برای داجون ساخته شده بود. پرستش در این معابد شامل قربانی انسان بود. این معابد مراکز سرگرمی و تفریح آن منطقه نیز بودند. درست همان طور که امروز مردم در تئاترها اجتماع می‌کنند، فلسطینی‌های هر شهر در معبد محلی جمع می‌شدند. آنها روی سقف مسطح معبد می‌نشستند و به حیاط معبد که در پایین بود نگاه می‌کردند. چیزی که اغلب به‌تماشایش می‌نشستند، شکنجه و تحقیر زندانی‌ها بود.

از آنجایی که فلسطینی‌ها بر اسرائیلی‌ها مسلط بودند، فکر می‌کردند که خدایشان نیرومندتر است. اما وقتی صندوق عهد خدا در مقابل داجون در همین معبد قرار گرفت، بت داجون سرنگون شد و تکه‌تکه گردید (اسموئیل ۵:۱-۷). قدرت خدا و رای تعداد افراد یا قدرت جسمانی است.

۲۰:۱۶ رابطه سامسون با خدا بقدری مخدوش شده بود که او حتی تشخیص نداد که خدا او را ترک کرده است. او توانایی‌های رهبری‌اش و حضور خدا را در زندگی خود امری بدیهی می‌دانست. خدا هر چیزی را که سامسون احتیاج داشت، به او داد؛ اما سامسون در عوض بر آن شد که خود را در دستهای حيله‌گر دلیله قرار دهد. در نتیجه قدرتش را از دست داد. ما باید دقت کنیم که زندگی خود را در دستهای افراد نادرست قرار ندهیم. ما فقط در آغوش خداست که امنیت حقیقی را می‌یابیم.

۲۱:۱۶ سامسون، آن جنگاور نیرومند، اکنون تبدیل به یک برده شده بود. فلسطینی‌ها به‌جای کشتن او، ترجیح دادند چشمانش را از کاسه در آورند و او را به دستاس کردن گندم وا دارند و بدینسان او را مورد تحقیر قرار دهند. حالا دیگر سامسون به اندازه کافی وقت داشت که از خود بپرسد آیا فریبندگی دلیله آنقدر ارزش داشت که مابقی عمرش را در خفت و شرمندگی بگذراند.

خدا گرچه سامسون را به‌طور کامل ترک نکرد (۱۶:۲۸-۳۰)، اما اجازه داد که تصمیم سامسون عملی شود و طبیعتاً تصمیم او عواقبی به‌دنبال داشت. ما می‌توانیم یکی از این دو انتخاب را بکنیم. یا با خدا زندگی کنیم، یا به راه خودمان برویم. اما در هر صورت انتخاب ما عواقبی به‌دنبال خواهد داشت. سامسون دستگیر شدن را انتخاب نکرد، اما بودن در کنار دلیله را انتخاب کرد و نتوانست از عواقب تصمیم خود بگریزد.

۲۱:۱۶ سامسون را نابینا و ناتوان به غزه بردند، به همان

۲۶ و ۲۵ جماعت نیمه مست فریاد می‌زدند: «سامسون را از زندان بیاورید تا ما را سرگرم کند.»

سامسون را از زندان به داخل معبد آورده، او را در میان دو ستون که سقف معبد بر آنها قرار گرفته بود برپا داشتند. سامسون به پسری که دستش را گرفته، او را راهنمایی می‌کرد گفت: «دست‌های مرا روی دو ستون بگذار، چون می‌خواهم به آنها تکیه کنم.»

۲۷ در این موقع معبد از مردم پر شده بود. پنج رهبر فلسطینی همراه با سه هزار نفر در ایوان‌های معبد به تماشای سامسون نشسته، او را مسخره می‌کردند.

۲۸ سامسون نزد خداوند دعا کرده، چنین گفت: «ای خداوند، خدای من، التماس می‌کنم مرا بیادآور و یک بار دیگر نیرویم را به من بازگردان، تا انتقام چشمانم را از این فلسطینیها بگیرم.»

۲۹ و ۳۰ آنگاه سامسون دستهای خود را بر ستونها گذاشت و گفت: «بگذار با فلسطینیها بمیرم.» سپس با تمام قوت بر ستونها فشار آورد و سقف معبد بر سر رهبران فلسطینی و همه مردمی که در آنجا بودند فرو ریخت. تعداد افرادی که او هنگام مرگش کشت بیش از تمام کسانی بود که او در طول عمرش کشته بود.

۳۱ بعد برادران و سایر بستگانش آمده، جسد او را بردند و در کنار قبر پدرش مانوح که بین راه صرعه و اشتاعول قرار داشت، دفن کردند. او مدت بیست سال رهبر قوم اسرائیل بود.

ج- قصور اخلاقی بنی اسرائیل (۱:۱۷ تا ۲۵:۲۵)

در این بخش، شاهد سقوط اسرائیل در بت‌پرستی، انحطاط اخلاقی ایشان، و جنگهای بیهوده آنان هستیم. اسرائیل، قومی که می‌بایست نمونه‌ای باشد برای زندگی روحانی، خودش از نظر اخلاقی به فساد کشیده شده بود. هر وقت اسرائیل خدا را خدمت می‌کرد، که آن هم به ندرت پیش می‌آمد، خدمتشان اغلب از روی انگیزه‌های خودخواهانه بود. اطاعت خودخواهانه نفعی برای ما ندارد. اطاعت اصیل، برخاسته از محبت و احترام به خود خداست.

را از تنها وسیله‌ای که می‌تواند شما را به حالت اول باز گرداند، دور نگه دارد. هر چند وقت هم که از خدا دور بوده باشید، او حاضر است دعای شما را بشنود و رابطه شما را با خودش برقرار سازد. اگر شما حاضر باشید دوباره به سوی او باز گردید، زندگی‌تان در هر وضعیت بدی هم که باشد، می‌تواند عوض شود. اگر خدا توانست باز در زندگی سامسون، آن هم در آن وضع، عمل کند، مطمئناً می‌تواند در شرایطی که شما در آن هستید، کار ارزنده‌ای انجام دهد.

۲۸:۳۰-۲۹:۱۶ علی‌رغم گذشته سامسون، خدا دعای او را شنید و آن را مستجاب کرد و معبد بت‌پرستان را ویران ساخت و عبادت‌کنندگان داخل آن را از بین برد. خدا هنوز سامسون را دوست داشت. خدا حاضر بود به دعای اعتراف و توبه سامسون گوش دهد و این بار آخر هم او را به کار برد. یکی از اثرات گناه در زندگی ما این است که نمی‌گذارد میل به دعا کردن در ما ایجاد شود. اما اخلاق و رفتار بی‌عیب شرط دعا نیست. نگذارید احساس تقصیر ناشی از گناه، شما

۱- بت پرستی در قبیله دان میخا بت جمع می کند

۱۷ در کوهستان افرایم مردی به نام میخا زندگی می کرد. روزی او به مادرش گفت: «آن هزار و صد مثقال نقره‌ای را که فکر می کردی از تو دزدیده‌اند و من شنیدم که دزدش را نفرین می کردی، نزد من است، من آن را برداشته‌ام.»

مادرش گفت: «چون تو اعتراف کردی، خداوند تو را برکت خواهد داد.»
پس وی آن مقدار نقره‌ای را که دزدیده بود، به مادرش پس داد. مادرش گفت: «من این نقره را وقف خداوند می‌نمایم و از آن یک بت نقره‌ای برای تو تهیه می‌کنم تا این لعنت از تو دور شود.»

۴ و ۵ پس مادرش دویست مثقال از آن نقره را گرفته، پیش زرگر برد و دستور داد با آن بتی بسازد. بت ساخته شد و در خانه میخا گذاشته شد. میخا در خانه‌اش علاوه بر بت‌های متعدد، ایفود نیز داشت. او یکی از پسرانش را به کاهنی بتخانه خود تعیین نمود. در آن زمان بنی‌اسرائیل پادشاهی نداشت و هر کس هر کاری را که دلش می‌خواست انجام می‌داد.

۳:۱۷

خرو ۱۷:۳۴؛ ۲۳:۴:۲۰

تث ۳:۱۲

داو ۳۱:۱۸؛ ۱۰:۱۰

۴:۱۷

داو ۲۷:۸

اسم ۱۳:۱۹

۶:۱۷

تث ۸:۱۲

داو ۲۵:۲۱؛ ۱:۱۹؛ ۱:۱۸

اگر میخا واقعاً خدا را دوست می‌داشت، می‌بایست مشتاق باشد که بدانند خدا به قومش چه احکامی داده و او چه وظیفه‌ای در قبال این احکام دارد. میخا یک نظام مذهبی به وجود آورد که فقط به نفع خودش بود. فکر نکنید که صداقت و خلوص نیت به تنهایی کافی است، چون ممکن است در این خطر بیفتید که فکر کنید نیازی به رهنمودهای کلام خدا یا هیچ کس دیگری ندارید.

۶:۱۷ به نظر می‌رسد که امروز نیز مانند زمان میخا، هر کس منافع خود را در اولویت قرار می‌دهد. زمان طبیعت انسان را عوض نکرده است. هنوز هم اکثر مردم نمی‌خواهند مطابق راه و روش خدا زندگی کنند. مردم زمان میخا مذهبی «من‌درآوردی» را جایگزین پرستش واقعی خدا کرده بودند. در نتیجه، چیزی نگذشت که هرج و مرج و شرارت جایگزین عدالت شد. بی‌توجهی به هدایت خدا به اغتشاش و تباهی منجر شد. کسی که مطیع اراده خدا نیست، در نهایت کاری را خواهد کرد که انجام آن در همان لحظه درست به نظر می‌رسد. این تمایل در همه ما هست. نزدیکتر شدن به خدا و کلام او، کاری را که واقعاً درست است به ما یادآوری می‌کند.

۲:۱۷ میخا و مادرش ظاهراً افرادی نیک و پایبند اخلاقیات به نظر می‌رسیدند که از صمیم قلب دوست دارند خدا را بپرستند، اما آنها با در پیش گرفتن امیال خود به جای انجام اراده و انتظارات خدا، از او ناطاعتی کردند. وضعی که در زمان میخا حاکم بود، این بود: «هر کس هر کاری را که دلش می‌خواست انجام می‌داد» (۶:۱۷). این وضع بسیار شبیه وضعی است که امروز بر دنیا حاکم است. اما خدا معیارهایی به ما داده است. او نحوه رفتار ما را به خودمان و عقایدمان واگذار نکرده است. ما با جدی گرفتن فرامین خدا و عملی کردن آنها در زندگی خود، می‌توانیم از انطباق با وضع نابسامان حاکم بر اجتماع خود دوری کنیم. استقلال و اتکا به نفس و ویژگی‌های مثبتی هستند، اما تنها در چارچوب معیارهای خدا.

۵:۴:۱۷ شاید میخا به خاطر مجموعه بت‌هایش، و اعتراف به اشتباه خود، و انتصاب یکی از پسرانش به سمت کهان، خود را فردی مذهبی می‌پنداشت. معلوم بود که او می‌خواست مذهب به نوعی در خانه‌اش حاکم باشد، اما او این کار را به شکل نادرستی انجام داد. نیت ظاهراً نیک او کافی نبود؛ او برای درک راه درست می‌بایست از احکام خدا متابعت کند، نه از حدس و گمان خود.

۱۷: یک روز جوانی از قبیله لای که اهل بیت لحم یهودا بود شهر خود را ترک گفت تا جای مناسبی برای زندگی پیدا کند. در طول سفر به خانه میخا در کوهستان افرایم رسید. میخا از او پرسید: «اهل کجا هستی؟» او گفت: «من از قبیله لای و اهل بیت لحم یهودا هستم و می خواهم جای مناسبی برای سکونت پیدا کنم.»

۱۸: میخا گفت: «اگر بخواهی می توانی پیش من بمانی و کاهن من باشی. سالیانه ده مثقال نقره، یک دست لباس و خوراک به تو خواهم داد.» آن لای جوان موافقت کرد و پیش او ماند. میخا او را چون یکی از پسرانش می دانست و وی را کاهن خود تعیین نمود و او در منزل میخا سکونت گزید. ۱۳: میخا گفت: «حال که از قبیله لای کاهنی برای خود دارم، می دانم که خداوند مرا برکت خواهد داد.»

افراد قبیله دان بتهای میخا را می دزدند

در آن زمان بنی اسرائیل پادشاهی نداشت. قبیله دان سعی می کردند مکانی برای سکونت خود پیدا کنند، زیرا سکنه سرزمینی را که برای آنها تعیین شده بود هنوز بیرون نرانده بودند. ۲: پس افراد قبیله دان پنج نفر از جنگاوران خود را از شهرهای صرعه و اشتاعول فرستادند تا موقعیت سرزمینی را که قرار بود در آن ساکن شوند، بررسی نمایند. آنها وقتی به

۱۸

۷:۱۷
داو ۱:۱۹
روت ۱:۱
میکا ۲:۵
متی ۱:۲

۱۲:۱۷
اعد ۱۰:۱۶
داو ۳۰:۱۸
پاد ۳۱:۱۲

۱:۱۸
یوش ۴۰:۱۹
داو ۲۵:۲۱ ؛ ۶:۱۷

۲:۱۸
داو ۲۵:۱۳ و ۲۵:۳

جوان در این ماجرا، احتمالاً به این دلیل کاشانه اش را در بیت لحم ترک کرده بود که پولی که از مردم آنجا دریافت می کرد، کفاف زندگی اش را نمی کرد. اما فساد اخلاقی قوم اسرائیل حتی در کاهنان نیز رخنه کرده بود. این مرد طوری پول (۱۷:۱۰ و ۱۱) و بت (۱۸:۲۰) و مقام (۱۲:۱۷) را پذیرفت که مغایر با احکام خدا بود. میخا نمایانگر سقوط فردی اسرائیلی ها بود، و این کاهن نمایانگر سقوط کاهنان.

۱۸:۱ سرزمینی که برای قبیله دان تعیین شده بود، برای نیازهای آنها کفایت می کرد (یوشع ۱۹:۴۰-۴۸). اما چون آنها اعتماد نکردند که خدا در فتح سرزمینشان به ایشان کمک خواهد کرد، اموریها آنها را به کوهستان راندند و اجازه ندادند در دشتهای ساکن شوند (یوشع ۱:۳۴). آنها به جای آنکه برای فتح سرزمینی که برایشان تعیین شده بود بجنگند، ترجیح دادند سرزمین تازه ای در شمال پیدا کنند، جایی که مقاومت دشمن در آنجا چندان سخت نبود. به هنگام عزیمت به سوی شمال بود که بعضی از مردان قبیله دان از خانه میخا گذشتند و چند عدد از بتهای او را دزدیدند.



قبیله دان به سوی شمال حرکت می کند
سربازان قبیله دان از صرعه و اشتاعول به کوهستان افرایم رفتند، همان جایی که کاهن میخا را متقاعد کردند که با آنها برود. آنها راه خود را به طرف شمال تا لایش ادامه دادند و سکنه آنها را با بی رحمی کشتند. نام آنها را به دان تغییر دادند و بتهای کاهن، کانون مذهب آنها شد.

۱۷:۷-۱۲: از قرار معلوم اسرائیلی ها دیگر کاهنان و لایوان را با دهیک های خود حمایت نمی کردند، زیرا بسیاری از مردم دیگر خدا را نمی پرستیدند. کاهن

کوهستان افرایم رسیدند به خانه میخا رفتند و شب را در آنجا گذراندند. ۳ در آنجا صدای آن لایوی جوان را شنیدند و او را شناختند. پس بطرف او رفته، از وی پرسیدند: «در اینجا چه می کنی؟ چه کسی تو را به اینجا آورده است؟»
 ۴ لایوی جوان گفت: «میخا مرا استخدام کرده تا کاهن او باشم.»

۴:۱۸

داو ۱۷:۱۱ و ۱۱

۵ آنها گفتند: «حال که چنین است، از خدا سؤال کن و بین آیا در این مأموریت، ما موفق خواهیم شد یا نه.» ۶ کاهن پاسخ داد: «البته موفق خواهید شد، زیرا کاری که شما می کنید منظور نظر خداوند است.»

۷ پس آن پنج مرد روانه شده، به شهر لایش رفتند و دیدند که مردم آنجا مثل صیدونیاها در صلح و آرامش و امنیت بسر می برند، زیرا در اطرافشان قبیله ای نیست که بتواند به ایشان آزاری برساند. آنها از بستگان خود در صیدون نیز دور بودند و با آبادیهای اطراف خود رفت و آمدی نداشتند.

۷:۱۸

یوش ۱۹:۴۷ و ۴۸

۸ وقتی آن پنج جنگاور به صرعه و اشتاعول نزد قبیله خود بازگشتند، مردم از آنها پرسیدند: «وضع آن دیار چگونه است؟»

۹ و آنها گفتند: «سرزمینی است حاصلخیز و وسیع که نظیر آن در دنیا پیدا نمی شود؛ مردمانش حتی آمادگی آن را ندارند که از خودشان دفاع کنند! پس منتظر چه هستید، برخیزید تا به آنجا حمله کنیم و آن را به تصرف خود در آوریم زیرا خدا آن سرزمین را به ما داده است.»

۱۱ با شنیدن این خبر، از قبیله دان ششصد مرد مسلح از شهرهای صرعه و اشتاعول بسوی آن محل حرکت کردند. ۱۲ آنها ابتدا در غرب قریه یعاریم که در یهودا است اردو زدند (آن مکان تا به امروز هم «اردوگاه دان» نامیده می شود)، ۱۳ سپس از آنجا به کوهستان افرایم رفتند. هنگامی که از کنار خانه میخا می گذشتند، ۱۴ آن پنج جنگاور به همراهان خود گفتند: «خانه ای در اینجاست که در آن ایفود و تعداد زیادی بت وجود دارد. خودتان می دانید چه باید بکنیم!»

۱۴:۱۸

داو ۱۷:۵ و ۱۱

۱۸:۲۰. (۳) او ادعا می کرد که از جانب خدا سخن می گوید، در حالی که خدا از طریق او سخن نگفته بود (۶:۱۸).

۱۸:۲۶-۱۱:۱۸ در طول تمام این واقعه، اشتیاق تمام کسانی که سهمی در آن داشتند، عبادت و خدمت خدا نبود، بلکه استفاده از خدا برای منافع خودخواهانه شان. امروز بعضی از مردم به کلیسا می روند تا احساس خوبی به ایشان دست دهد، یا مورد پذیرش دیگران واقع شوند، یا از حس تقصیر و گناه خلاص شوند، و یا دوستان و آشنایانی برای کارهای تجاری خود بیابند. خدا را از روی عشق و ایثار خدمت کنید، نه به خاطر منافع خودخواهانه.

۱۸:۴-۴:۱۸ کاهنان و دستیارانشان همه عضو قبیله لایوی بودند (اعداد ۳:۵-۱۳). آنها وظیفه داشتند به مردم خدمت کنند، و روش عبادت را به ایشان تعلیم دهند، و آیین های عبادی را چه در خیمه عبادت در شیلوه و چه در شهرهایی که در سرتاسر سرزمین کنعان تعیین شده بود، به جا آورند. اما این کاهن نامطیع به سه دلیل به خدا بی احترامی کرد: (۱) او وظایفش را در یک خانه انجام می داد، در حالیکه وظایف کاهنی فقط می بایست در خیمه اجتماع یا در شهرهای تعیین شده به اجرا گذاشته می شد. این شرط به منظور جلوگیری از تغییر قوانین خدا یا جرح و تعدیل در آنها، مقرر شده بود. (۲) او با خود بت حمل می کرد

۱۶و۱۵ آن پنج نفر به خانه میخا رفتند و بقیه مردان مسلح در بیرون خانه ایستادند. آنها با کاهن جوان سرگرم صحبت شدند. ۱۷ سپس در حالیکه کاهن جوان بیرون در با مردان مسلح ایستاده بود آن پنج نفر وارد خانه شده ایفود و بتها را برداشتند.

۱۸ کاهن جوان وقتی دید که بتخانه را غارت می کنند، فریاد زد: «چکار می کنید؟»
 ۱۹ آنها گفتند: «ساکت شو و همراه ما بیا و کاهن ما باش. آیا بهتر نیست بجای اینکه در یک خانه کاهن باشی، کاهن یک قبیله در اسرائیل بشوی؟»
 ۲۰ کاهن جوان با شادی پذیرفت و ایفود و بتها را برداشته، همراه آنها رفت.

۲۱ سپاهیان قبیله دان دوباره رهسپار شده، بچه‌ها و حیوانات و اثاثیه خود را در صف اول قرار دادند. ۲۲ پس از آنکه مسافت زیادی از خانه میخا دور شده بودند، میخا و تنی چند از مردان همسایه‌اش آنها را تعقیب کردند. ۲۳ آنها مردان قبیله دان را صدا می‌زدند که بایستند.

مردان قبیله دان گفتند: «چرا ما را تعقیب می کنید؟»

۲۴ میخا گفت: «کاهن و همه خدایان مرا برده‌اید و چیزی برایم باقی نگذاشته‌اید و می‌پرسید چرا شما را تعقیب می‌کنم!»

۲۵ مردان قبیله دان گفتند: «ساکت باشید و گرنه ممکن است افراد ما عصبانی شده، همه شما را بکشند.» ۲۶ پس مردان قبیله دان به راه خود ادامه دادند. میخا چون دید تعداد ایشان زیاد است و نمی‌تواند حریف آنها بشود، به خانه خود بازگشت.

۲۷ مردان قبیله دان، با کاهن و بتهای میخا به شهر آرام و بی‌دفاع لایش

۱۹:۱۸
داو ۱۷:۱۱

۲۱:۱۸
پیدا ۲۳:۳
خرو ۱۲:۳۷

قبیله دان هیچ توجهی به احکام خدا نداشتند. طبق حکم خدا شهرهایی می‌بایست ویران شود که مرکز بت‌پرستی بودند (تثنیه ۱۳:۱۲-۱۵)، اما شگفت آنکه در این ماجرا خود مردم قبیله دان بت‌پرست بودند. این ماجرا نشان می‌دهد که بعضی از قبایل بنی اسرائیل چقدر از احکام خدا منحرف شده بودند.

۲۷:۱۸ موفقیت مردم قبیله دان در شکست دادن لایش به معنی این نیست که ایشان در این عمل خود محق بودند. بت‌پرستی آنها نشان داد که آنان را خدا هدایت نمی‌کند. امروز بسیاری از مردم اعمال نادرست خود را با نشانه‌های ظاهری موفقیت موجه جلوه می‌دهند. آنها فکر می‌کنند که ثروت، شهرت، یا نبود رنج و درد گواه بر برکت خدا است. آنها می‌گویند: «برخیزید تا به آنجا حمله کنیم... زیرا خدا آن سرزمین را به ما داده است» (۱۰:۱۸). اما کتاب مقدس به روشنی بیان می‌دارد که شرارت و موفقیت می‌توانند ارتباط تنگاتنگی با هم داشته باشند (۲ پادشاهان ۱۴:۲۳-۲۹). موفقیت دال بر رضامندی خدا نیست. اجازه ندهید موفقیت شخصی مقیاسی باشد برای خوشنودی خدا از شما.

۲۴:۱۸ میخا بتهایی ساخت و کاهنی استخدام کرد تا مذهب اختراعی خودش را اداره کند. وقتی مردمان قبیله دان، بتها و کاهن او را بردند، دیگر چیزی برای او باقی نماند. چه وضعیت روحانی بی‌محتوایی! هر چیزی که جای خدا را در زندگی شخص بگیرد، بت است. بعضی از مردم تمام زندگی خود را صرف کسب پول، شهرت، ملک و زمین، یا پیشرفت در کار می‌کنند. اگر این بتها از زندگی‌شان برداشته شود، فقط پوسته‌ای خالی باقی می‌ماند. تنها راه برای اینکه خود را از چنین پوچی و بطلانی حفظ کنید، این است که زندگی خود را صرف خدای زنده کنید؛ چنین دارایی و مالی را هرگز از دست نخواهید داد.

۲۷:۱۸ آیا قبیله دان حق کشتن ساکنین شهر لایش را داشتند؟ نه. خدا به اسرائیل دستور داده بود که شهرهای مشخصی را به‌خاطر بت‌پرستی و شرارتشان از سکنه‌شان پاکسازی و نابود کنند. اما این حکم شامل لایش نمی‌شد. لایش جزو محدوده مشخص شده قبیله دان نبود و مردم آن برعکس کنعانی‌های جنگ‌جو، صلح‌طلب بودند. اما

رسیدند. آنها وارد شهر شده، تمام ساکنان آن را کشتند و خود شهر را به آتش کشیدند.^{۲۸} هیچکس نبود که به داد مردم آنجا برسد، زیرا از صیدون بسیار دور بودند و با همسایگان خود نیز روابطی نداشتند که در موقع جنگ به ایشان کمک کنند. شهر لایش در وادی نزدیک بیت رحوب واقع بود. مردم قبیله دان دوباره شهر را بنا کرده، در آن ساکن شدند.^{۲۹} آنها نام جد خود دان، پسر یعقوب را بر آن شهر نهادند.^{۳۰} ایشان بتها را در جای مخصوصی قرار داده، یهوناتان (پسر جرشوم و نوه موسی) و پسرانش را بعنوان کاهنان خود تعیین نمودند. خانواده یهوناتان تا زمانی که مردم به اسارت برده شدند، خدمت کاهنی آنجا را بعهدہ داشتند.^{۳۱} در تمام مدتی که عبادتگاه مقدس در شیلوه قرار داشت، قبیله دان همچنان بتهای میخا را می پرستیدند.

۲۸:۱۸
۲ سمو ۱۰:۶

۳۰:۱۸
خرو ۲:۲۲؛ ۱۸:۳

۲- جنگ علیه قبیله بنیامین زن صیغه‌ای فراری

این واقعه زمانی روی داد که قوم اسرائیل هنوز پادشاهی نداشت: مردی از قبیله لاوی در آنطرف کوهستان افرایم زندگی می کرد.

۱۹

۱:۱۹
داو ۱۷:۶؛ ۲۱:۲۵

حکم شریعت. این عمل دلیل دیگری بود از بی احترامی آنان به خدا.

۳۱:۱۸ عبادت حقیقی خدا می‌بایست توسط لاویان کاهن که در سرتاسر سرزمین موعود پخش بودند و تحت حاکمیت نظام خیمه اجتماع در شیلوه انجام می شد. این ماجرا نشان می دهد که چطور اثرات بت پرستی و فساد اخلاقی در هر گوشه از فرهنگ اسرائیلی‌ها نفوذ کرده بود. با آنکه ۳۰۰ سال از ورود آنها به سرزمین موعود می گذشت، اما آنها هنوز بت پرستی و آیین‌های شیطانی موجود در آن را نابود نکرده بودند.

شاید در عمق وجود خود به نوعی گرایش داشته باشید که عادت‌های «بی‌ضرر» را در زندگی‌تان حفظ کنید. اما بدانید که آنها می‌توانند شما را تحت تسلط خود در آورند. ارزشها، دیدگاهها، و روشهایی که از نظام دنیوی اتخاذ کرده‌اید، زیر نور حقایق الهی ماهیت واقعی خود را نشان خواهند داد. به محض اینکه از ماهیت آنها مطلع شدید، باید به ریشه کن کردن آنها بپردازید.

۱:۱۹ - ۲۵:۲۱ اهمیت این ماجرای غم‌انگیز در چیست؟ وقتی ایمان اسرائیلی‌ها به خدا از میان رفت، اتحادشان نیز به‌عنوان یک قوم از بین رفت. اگر آنها از خدا اطاعت می‌کردند و به وعده‌هایش مطمئن می‌بودند، می‌توانستند سرزمین موعود را به‌طور کامل به تسخیر خود در آورند. اما وقتی آنها خدا را از صحنه زندگی خود کنار گذاردند، هدف خود را گم کردند و چیزی نگذشت که «هر کس

۳۱:۳۰-۱۸ قبیله دان بتهای میخا را دزدیده بودند؛ و اینک آنها را در لایش بر پا داشتند. با آنکه اعضای قبیله دان با پرستش این تمثال‌ها عملاً خدا را انکار می‌کردند (خروج ۲۰:۵-۱)، احتمالاً بر این تصور بودند که از طریق این تمثال‌ها خدا را می‌پرستند (نگاه کنید به توضیحات مربوط به خروج ۳۲:۵-۴). پرستش تمثال‌های خدا، پرستش خدا نیست، حتی اگر از بعضی جهات شبیه به پرستش حقیقی باشد. مردم امروز وقتی در ظاهر خود را خداپرست نشان می‌دهند بدون آنکه واقعاً به قدرت خدا ایمان داشته باشند، عملاً همان اشتباه را تکرار می‌کنند. آنها ادعا می‌کنند از خدا پیروی می‌کنند، اما در زندگی‌شان تغییری به‌وجود نمی‌آورند تا آن را با انتظارات و احکام خدا منطبق سازند. خداپرستی نمی‌تواند امری ظاهری باشد. خداپرستی باید باطنی، قلبی، و راستین باشد.

۳۱:۱۸ شیلوه احتمالاً طی رویدادهایی که در اسموئیل فصل‌های ۴ و ۵ آمده است، ویران شد؛ زمان این ویرانی چندان با زمان وقایع این بخش فاصله ندارد. از آنجایی که شیلوه مرکز مذهبی قوم اسرائیل بود، همه افراد مذکر بزرگسال ملزم بودند برای بعضی از اعیاد مذهبی به آنجا سفر کنند. اما قبیله دان در قلمرو جدیدی که به تصرف خود در آورده بودند، بتهایی برپا داشتند و کاهنانی معین کردند. این حقیقت که آنها بیش از ۱۳۰ کیلومتر از شیلوه دور بودند، شاید عذر ایشان بود برای عدم اجرای این

وی دختری از اهالی بیت لحم یهودا را به عقد خود درآورد. ^۲ اما آن دختر از وی دلگیر شده، به خانه پدرش فرار کرد و مدت چهار ماه در آنجا ماند. ^۳ سرانجام شوهرش برخاسته، بدنبال زنش رفت تا دوباره دل او را بدست آورد و او را به خانه بازگرداند. غلامی با دو الاغ همراه او بود. چون به آنجا رسید، زنش او را به خانه خود برد و پدر زنش از دیدن وی بسیار شاد شد. ^۴ پدر زنش از او خواست که چند روزی با آنها بماند. پس او سه روز در خانه ایشان ماند و اوقات خوشی را با هم گذراندند.

۳:۱۹
پیدا ۳:۳۴

^۵ روز چهارم، صبح زود برخاستند و خواستند حرکت کنند، اما پدر زنش اصرار نمود که بعد از خوردن صبحانه بروند. ^۶ پس از صرف صبحانه پدر زن آن مرد گفت: «امروز هم پیش ما بمان تا با هم خوش بگذرانیم.» ^۷ آن مرد اول نپذیرفت، اما سرانجام بر اثر اصرار پدر زنش یک روز دیگر نزد آنها ماند. ^۸ روز بعد، آنها دوباره صبح زود برخاستند تا بروند اما باز پدر زنش مانع شد و گفت: «خواهش می‌کنم چیزی بخورید و تا غروب بمانید.» پس ماندند و به خوردن و نوشیدن پرداختند. ^۹ در پایان همان روز که آن مرد و زنش و نوکرش آماده حرکت می‌شدند، پدر زنش گفت: «اکنون دیر وقت است. بهتر است شب را هم با خوشی دور هم باشیم و فردا صبح زود برخاسته روانه شوید.»

۵:۱۹
پیدا ۵:۱۸

^{۱۰} اولی آن مرد این بار قبول نکرد و به اتفاق همراهانش به راه افتاد. آنها پیش از غروب به اورشلیم که بیوس هم نامیده می‌شد، رسیدند. نوکرش به وی گفت: «بهتر است امشب در همین شهر بمانیم.»

۱۰:۱۹
یوش ۸:۱۵، ۲۸:۲۱
اتوا ۴:۱۱

^{۱۱} و ^{۱۲} آن مرد جواب داد: «نه، ما نمی‌توانیم در این شهر غریب که یک اسرائیلی هم در آن یافت نمی‌شود بمانیم. بهتر است به جبعه یا رامه برویم و شب را در آنجا بسر بریم.»

۱۲:۱۹
یوش ۳۳:۲۴
داو ۴:۲۰

^{۱۴} پس به راه خود ادامه دادند. غروب به جبعه که در سرزمین قبیله بنیامین بود، وارد شدند، ^{۱۵} تا شب را در آنجا بسر برند. اما چون کسی آنها را به خانه خود

کردن زن صیغه‌ای آن چیزی نبود که خدا از آغاز در نظر داشت، اما در جامعه اسرائیل امری پذیرفته شده بود (پیدایش ۲:۲۴). در میان بنی اسرائیل، زن صیغه‌ای وظایفی داشت، اما از مزایای زن عقدی برخوردار نبود. با آنکه او قانوناً در وصلت یک مرد بود، اما او و فرزندان معمولاً از حق ارثیه زن و فرزندان مشروع برخوردار نبودند. کار اصلی او ارضای غریزه جنسی مرد، آوردن فرزندان بیشتر، و کمک در امور خانه یا زمین بود. زنه‌ای صیغه‌ای اغلب زندانیان جنگی بیگانه بودند. اما آنها می‌توانستند اسرائیلی هم باشند. در این ماجرا نیز احتمالاً این زن اسرائیلی بود.

هر چه دلش می‌خواست می‌کرد» (۲۵:۲۱). وقتی آنها اجازه ندادند که خدا ایشان را رهبری کند، دیگر بهتر از مردمان شرور اطراف خود نبودند. ایشان هنگامی که قوانینی برای خود به وجود آوردند تا فقط منافع خودشان را حفظ کنند، طبیعتاً نسبت به معیارهای متعالی و والای خدا بسیار سقوط کردند. اگر خدا را از زندگی‌تان کنار بگذارید، حتی خودتان نیز از کارهای گناه‌آلود و شرارت‌آمیزی که از شما سر می‌زند، متحیر خواهید ماند (۳۰:۱۹).

۱:۱۹ در این ماجرا، این زن در واقع همسر رسمی آن مرد افرایمی نبود، بلکه صیغه‌اش بود. با آنکه اختیار

نبرد، در میدان شهر ماندند.^{۱۶} در این موقع پیرمردی از کار خود در مزرعه‌اش به خانه برمی‌گشت (او از اهالی کوهستان افرایم بود، ولی در جبهه بنیامین زندگی می‌کرد).^{۱۷} چون مسافران را در گوشه میدان دید نزد ایشان رفت و پرسید: «از کجا آمده‌اید و به کجا می‌روید؟»

۱۷:۱۹
استر ۶:۴

^{۱۸} و ^{۱۹} مرد در پاسخ گفت: «از بیت‌لحم یهودا آمده‌ایم و به آنطرف کوهستان افرایم می‌رویم، زیرا خانه ما آنجا در نزدیکی شیلوه است. با اینکه یونجه برای الاغها و خوراک و شراب کافی برای خودمان همراه داریم، هیچکس ما را به خانه خود راه نمی‌دهد.»

^{۲۰} پیرمرد گفت: «نگران نباشید. من شما را به خانه خود می‌برم. شما نباید در میدان بمانید.»

^{۲۱} پس آنها را با خود به خانه برد و گاه به الاغهایشان داد. ایشان پس از شستن پاها و رفع خستگی شام خوردند.

۲۱:۱۹

پیدا ۴:۱۸ ؛ ۲:۱۹ ؛ ۳۲:۲۴

^{۲۲} وقتی آنها سرگرم گفتگو بودند ناگهان عده‌ای از مردان منحرف و شهوتران، خانه پیرمرد را محاصره نمودند. ایشان در حالیکه در را بشدت می‌کوبیدند، فریاد می‌زدند: «ای پیرمرد، مردی را که در خانه توست بیرون بیاور تا به او تجاوز کنیم.»

۲۲:۱۹

پیدا ۱۹:۵۰

^{۲۳} پیرمرد از خانه‌اش بیرون آمد و به آنها گفت: «برادران من، از شما تمنا می‌کنم چنین عمل زشتی را انجام ندهید، زیرا او مهمان من است.^{۲۴} دختر باکره خودم و زن او را نزد شما می‌آورم، هر چه که می‌خواهید با آنها بکنید، اما چنین عمل زشتی را با این مرد نکنید.»

۲۳:۱۹

۲ سمو ۱۳:۱۲

۲۴:۱۹

پیدا ۱۹:۸

^{۲۵} ولی آنها به حرفهای پیرمرد گوش ندادند. پس مرد مهمان، زن خود را به آنها تسلیم نمود و آنها تمام شب به وی تجاوز کردند و صبح خیلی زود او را رها ساختند.^{۲۶} سپیده دم، آن زن به دم در خانه‌ای که شوهرش در آنجا بود آمد و همانجا بر زمین افتاد و تا روشن شدن هوا در آنجا ماند.^{۲۷} صبح، وقتی که شوهرش در را گشود تا روانه شود، دید زنش کنار در خانه افتاده و دستهایش بر آستانه در است.^{۲۸} به او گفت: «برخیز تا برویم.» اما جوابی نشنید، چون زن مرده بود. پس جسد وی را روی الاغ خود انداخته عازم

مرد خودخواه بودند (آنها نمی‌خواستند آسیبی ببینند)؛ ترسو بودند (آنها حتی وقتی جانشان هم در خطر بود، نخواستند تن به دعوا دهند)؛ و از قانون خدا ناطاعتی کردند (آنها آگاهانه تجاوز و قتل را پذیرفتند). وقتی آداب و رسوم بیش از اصول اخلاقی محترم شمرده می‌شوند، چه عواقب فجیعی ممکن است به دنبال داشته باشد!

۲۴:۱۹ در هیچ جا، رسم مهمان‌نوازی قوی‌تر از خاورمیانه نیست. حفاظت از مهمان به هر قیمت ممکن، در صدر اصول اخلاقی متعارف جامعه قرار داشت. اما در این ماجرا، اصل مهمان‌نوازی حالتی افراطی به خود گرفت. آن دو مرد ترجیح دادند که به‌جای درگیری احتمالی با مردم آن شهرک، به آنان اجازه دهند که به آن زن تجاوز کنند. هر دو

خانه‌اش شد.^{۲۹} وقتی به منزل رسید، چاقویی برداشته، جسد زنش را به دوازده قطعه تقسیم کرد و هر قطعه را برای یکی از قبایل اسرائیل فرستاد.^{۳۰} قوم اسرائیل چون این را دیدند خشمگین شده، گفتند: «از روزی که قوم ما از مصر بیرون آمد تاکنون چنین عملی دیده نشده است. ما نباید در این مورد خاموش بنشینیم.»

قوم اسرائیل به قبیله بنیامین حمله می‌کند

۱:۲۰
اسمو ۵:۷
۱۴:۱۹ اسمو ۲

۲۰ آنگاه تمام قوم اسرائیل، از دان تا بثرشبع و اهالی جلعاد در آنسوی رود اردن، رهبران خود را با چهار صد هزار مرد جنگی به مصفه فرستادند تا همگی متفق بحضور خداوند حاضر شده، از او کسب تکلیف نمایند.^۳ (خبر بسیج نیروهای اسرائیلی در مصفه به گوش قبیله بنیامین رسید.) بزرگان اسرائیل شوهر زن مقتوله را طلبیدند و از او خواستند تا واقعه را دقیقاً برای ایشان تعریف کند.

۴ آن مرد چنین گفت: «من و زنم به جبعه در سرزمین قبیله بنیامین آمدیم تا شب را در آنجا بسر ببریم. همان شب مردان جبعه، خانه‌ای را که ما در آن بودیم محاصره کردند و قصد داشتند مرا بکشند. آنها در تمامی طول شب آنقدر به زن من تجاوز کردند تا درگذشت. پس من جسد او را به دوازده قطعه تقسیم نمودم و برای قبایل اسرائیل فرستادم، زیرا این افراد در اسرائیل عمل قبیح و زشتی را مرتکب شده بودند. اکنون ای مردم اسرائیل، شما خود در این مورد قضاوت کنید و حکم دهید.»

۵۸ و ۱۰ همگی یک صدا جواب دادند: «تا اهالی جبعه را به سزای عملشان نرسانیم، هیچکدام از ما به خانه‌های خود بر نمی‌گردیم. یک دهم از افراد سپاه به قید قرعه مأمور رساندن آذوقه خواهند شد و بقیه خواهیم رفت تا دهکده

لب به اعتراض نمی‌گشودند، مگر زمانی که فاجعه به اوج خود می‌رسید.

هر گاه که انسان از خدا و کلام او دور شود، انواع شرارت و فساد در پی آن خواهد آمد. دور شدن از خدا ممکن است تدریجی و تقریباً نامحسوس باشد و نتیجه‌اش در نسل بعدی مشاهده شود. ما باید دائماً شخص خود و ملت خود را به سوی خدا فراخوانیم و در مسیر حاکمیت اصول اخلاقی و روحانی خدا در قلب انسانها از هیچ تلاشی فرو گذار نکنیم.

۲۰:۲۱ دان شمالی‌ترین و بثرشبع جنوبی‌ترین شهر سرزمین اسرائیل بود. وقتی نام این دو شهر را در کنار هم ذکر می‌کردند، منظور اشاره به تمام قوم و سرزمین اسرائیل بود.

۱۹:۲۹ و ۳۰ با اینکه این عمل بسیار وحشتناک بود، اما به خوبی حکایت از فجیع بودن جنایت می‌کرد و مردم را به عکس‌العمل وامی‌داشت. شائول در ۱ سموئیل ۱۷:۱۱ از روش مشابهی استفاده کرد. جالب است که این مرد که تمام قوم اسرائیل را از قتل زن صیغه‌ای خود مطلع ساخت، درست به اندازه مردانی که او را کشتند، در مرگ او سهیم بود.

۱۹:۳۰ جنایت وحشتناکی که وصف آن در این فصل آمده، بدترین جرم قوم اسرائیل نبود. بدتر از آن، قصور قوم در برپایی حکومتی بر اساس معیارهای اخلاقی خدا بود، حکومتی که قوانین خدا را در آن سرزمین پیاده کند. در نتیجه، کسی احکام خدا را اجرا نمی‌کرد و جرم و جنایت را نادیده می‌گرفتند. انحرافات جنسی و بی‌قانونی نتیجه طبیعی ناطاعتی اسرائیل از خدا بود. بزرگان قوم

جبعه را برای عمل قبیحی که انجام داده‌اند ویران کنیم.»^{۱۱} پس تمام قوم اسرائیل جمع شده، تصمیم گرفتند به شهر حمله کنند.

^{۱۲}آنگاه قاصدانی نزد قبیله بنیامین فرستادند و به ایشان گفتند: «این چه عمل زشتی است که در بین شما صورت گرفته است؟^{۱۳} آن افراد شریر را که در جبعه هستند به ما تحویل دهید تا ایشان را اعدام کنیم و اسرائیل را از این شرارت پاک سازیم.» اما مردم قبیله بنیامین نه فقط به خواسته ایشان توجهی نمودند،^{۱۴} بلکه بیست و شش هزار سرباز را بسیج کردند تا به اتفاق هفتصد مرد برگزیده از جبعه، با بقیه اسرائیل بجنگند.^{۱۶} (در بین آنها هفتصد مرد چپ دست بودند که مویی را با سنگ فلاخن می‌زدند و هرگز خطا نمی‌کردند).^{۱۷} تعداد لشکر اسرائیل، غیر از افراد قبیله بنیامین، چهار صد هزار مرد جنگی بود.

۱۴:۲۰
اعد ۲۳:۲
۱۶:۲۰
داو ۱۵:۳

^{۱۸}سپاهیان اسرائیل پیش از اینکه وارد میدان جنگ شوند، اول به بیت‌ئیل رفتند تا از خدا سؤال نمایند که کدام قبیله باید در جنگ با قبیله بنیامین پیشقدم شود.

۱۸:۲۰
اعد ۲۱:۲۷
داو ۱۰:۱

خداوند به ایشان فرمود: «یهودا باید پیش از دیگران وارد جنگ شود.»

^{۱۹}و^{۲۰}پس تمام سپاه اسرائیل صبح زود حرکت کردند و در نزدیکی جبعه اردو زدند تا با مردان قبیله بنیامین بجنگند.^{۲۱} بنیامینی‌ها از شهر بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار اسرائیلی را کشتند.^{۲۲} و^{۲۳} و^{۲۴}آنگاه سپاه اسرائیل به حضور خداوند رفتند و تا غروب گریستند. آنها از خداوند پرسیدند: «خداوند، آیا باید باز هم با برادران بنیامینی خود بجنگیم؟»

۲۲:۲۰
یوش ۷:۶ و ۷

خداوند در پاسخ آنها گفت: «بلی، باید جنگ را ادامه دهید.» اسرائیلی‌ها نیروی تازه یافته، روز بعد برای جنگ به همان مکان رفتند.^{۲۵} آن روز هم هجده هزار نفر دیگر از مردان شمشیرزن زبده ایشان کشته شد.

^{۲۶}آنگاه تمامی مردم اسرائیل به بیت‌ئیل رفتند و تا غروب آفتاب در حضور خداوند گریستند و روزه گرفتند و قربانی‌های سوختنی و سلامتی به خداوند

۲۶:۲۰
داو ۴:۲۱
سمو ۹:۱۳
سمو ۲۵:۲۴

جنایتکاران بود. به واسطه این عمل، می‌توان مشاهده کرد که بافت اخلاقی قوم تا چه حد به انحطاط کشیده شده بود. کتاب داوران با جنگ داخلی خونینی تمام می‌شود که زمینه را برای احیای روحانی که به رهبری سموئیل صورت می‌گیرد، آماده می‌سازد.

۱۳:۲۰ قوم اسرائیل خواستار اعدام مردان منحرفی شدند که مرتکب تجاوز و قتل شده بودند. از آنجایی که تمامی قوم در قبال کار تک‌تک افراد مسؤلیت داشتند (تثنیه ۱۳:۱۲-۱۵؛ یوشع ۷:۱۰-۱۲)، تا عدالت جاری نمی‌شد، تمامی قوم تقصیر کار شناخته می‌شدند.

۱۳:۲۰ شاید حقایق مربوط به جنایت بزرگ در قلمرو بنیامینی‌ها به صورت تحریف‌شده به گوش رهبران بنیامین رسیده بود، یا شاید آنها آنقدر مغرور بودند که نمی‌توانستند قبول کنند که عده‌ای از مردم قبیله‌شان تا این حد خود را کوچک کرده باشند. در هر دو صورت، آنها به حرف بقیه قبایل اسرائیل گوش ندادند و متهمین را تحویل ندادند. آنها به قوم خود بیشتر وفادار بودند تا به احکام خدا.

تمامی قبیله بنیامین با حمایت از این مردان شرور، به سطحی از بی‌بند و باری تنزل کردند که مخصوص

تقدیم کردند. ^{۲۷} و ^{۲۸} (در آن زمان صندوق عهد خدا در بیت‌تیل بود و فینحاس پسر العازار و نوه هارون، کاهن بود.)

اسرائیلیها از خداوند سؤال کردند: «خداوند، آیا باز هم به جنگ برادران بنیامینی خود برویم یا از جنگیدن دست بکشیم؟»

خداوند فرمود: «بروید، زیرا فردا آنها را به دست شما تسلیم خواهم کرد.»

^{۲۹} پس سپاه اسرائیل در اطراف جبعه کمین کردند، و روز سوم بیرون آمده، بار دیگر در مقابل جبعه صف‌آرایی نمودند. ^{۳۱} وقتی لشکر بنیامین برای جنگ بیرون آمد، نیروهای اسرائیلی آنها را بدنبال خود کشیدند و از جبعه دور ساختند. بنیامینی‌ها مانند دفعات پیش در طول راه میان بیت‌تیل و جبعه به اسرائیلیها حمله کرده، حدود سی نفر از آنها را کشتند.

^{۳۲} بنیامینی‌ها فریاد می‌زدند: «باز هم آنها را شکست می‌دهیم!» اما نمی‌دانستند که اسرائیلیها طبق نقشه قبلی، عمداً عقب‌نشینی می‌کنند تا آنها را از جبعه دور سازند. ^{۳۳} و ^{۳۴} وقتی که قسمت عمده سپاه اسرائیل به بعل تamar رسیدند، بطرف دشمن بازگشته، بر آنها حمله‌ور شدند. در همان حال ده هزار سرباز اسرائیلی نیز که در سمت غربی جبعه در کمین نشسته بودند بیرون جسته، از پشت سر بر سپاه بنیامین که هنوز نمی‌دانستند به چه بلایی گرفتار شده‌اند تاختند. ^{۳۵} - ^{۳۹} خداوند اسرائیلیها را یاری نمود تا قبیله بنیامین را شکست دهند. در آن روز سپاه اسرائیل بیست و پنج هزار و یکصد نفر از افراد لشکر بنیامین را کشتند؛ به این ترتیب قبیله بنیامین شکست خورد.

جریان این جنگ بطور خلاصه از این قرار بود: سپاه اسرائیل در مقابل افراد قبیله بنیامین عقب‌نشینی کردند تا به این وسیله به اسرائیلی‌هایی که در کمین نشسته بودند فرصت دهند نقشه خود را عملی سازند. پس از اینکه افراد قبیله بنیامین حدود سی نفر از سپاه اسرائیل را که عقب‌نشینی می‌کردند کشتند، فکر کردند مانند روزهای پیش می‌توانند آنها را شکست دهند. ولی در این وقت، کمین‌کنندگان اسرائیلی از کمین‌گاه خود خارج شده، به جبعه هجوم بردند و تمام ساکنان آن را کشته، شهر را به آتش کشیدند. دود عظیمی که به آسمان بالا می‌رفت برای اسرائیلیها نشانه آن بود که می‌باید بطرف دشمن برگشته

۲۷:۲۰
داو ۹:۷

۳۱:۲۰
یوش ۱۶:۸

۳۳:۲۰
یوش ۱۹:۸

اسقرار خیمه اجتماع، احتمالاً حاکی از آن است که وقایع این داستان طی سالهای اولیه داوران رخ داده است. **۲۹:۲۰** قوم اسرائیل پس از آنکه در جنگ اول با بنیامینی‌ها شکست خوردند، نقشه‌ای را به کار گرفتند که یوشع در جنگ علیه عای به کار گرفته بود (یوشع ۸). با وجود این، کمین مردم اسرائیل بدون برخورداری از وعده پیروزی خدا، نمی‌توانست باعث شکست قبیله بنیامین گردد (۲۸:۲۰).

۲۷:۲۰ و ۲۸ این تنها جا در کتاب داوران است که به صندوق خدا (که صندوق عهد هم نامیده می‌شد) اشاره می‌شود. این احتمالاً حاکی از آن است که قوم اسرائیل در این دوران چه کم با خدا مشورت می‌کردند.

فینحاس، کاهن اعظم، در زمان رهبری یوشع نیز کاهن اعظم بود (یوشع ۱۳:۲۲). اشاره به فینحاس به‌عنوان کاهن اعظم و نام بردن از بیت‌تیل به‌جای شیلوه به‌عنوان مکان

به سپاهیان بنیامین حمله کنند.^{۴۱} سپاهیان بنیامین در این موقع به پشت سر خود نگر بسته هراسان شدند، چون دیدند که جبهه به آتش کشیده شده و بلائی بزرگی دامنگیر آنها گشته است.^{۴۲} بنابراین بسوی بیابان گریختند، ولی اسرائیلی‌ها ایشان را تعقیب کردند؛ از طرف دیگر اسرائیلی‌هایی که به شهر حمله کرده بودند برای مقابله با آنها بیرون آمده، آنها را کشتند.^{۴۳} اسرائیلیها در مشرق جبهه، افراد لشکر بنیامین را محاصره نموده، اکثرشان را در آنجا کشتند.^{۴۴} در جنگ آن روز، هجده هزار نفر از سپاهیان بنیامینی کشته شدند.^{۴۵} باقیمانده سپاه به بیابان گریخته، تاصخره رمون پیش رفتند، اما اسرائیلیها پنج هزار نفر از آنها را در طول راه و دو هزار نفر دیگر را در جدعوم کشتند.^{۴۶} و^{۴۷} این طریق قبیله بنیامین بیست و پنجهزار نفر از مردان جنگی خود را در آن روز از دست داد و تنها ششصد نفر از آنها باقی ماندند که به صخره رمون گریختند و چهار ماه در آنجا ماندند.^{۴۸} سپس سپاه اسرائیل برگشته، تمام مردان، زنان، اطفال و حتی حیوانات قبیله بنیامین را کشتند و همه شهرها و دهکده‌های آنها را سوزاندند.

۴۲:۲۰
یوش ۲۴:۱۵:۸

۴۵:۲۰
داو ۱۳:۲۱

زنائی برای مردان قبیله بنیامین

۲۱ رهبران اسرائیل وقتی در مصفه جمع شده بودند، قسم خوردند که هرگز اجازه ندهند دختران آنها با مردان قبیله بنیامین ازدواج کنند.^۲ سپس به بیت‌ئیل آمده تا غروب آفتاب در حضور خدا نشستند. آنها بشدت می‌گریستند و می‌گفتند: «ای خداوند، خدای اسرائیل، چرا این حادثه رخ داد و ما یکی از قبایل خود را از دست دادیم؟»

۱:۲۱
داو ۱:۲۰

۲:۲۱
داو ۱۹:۲۱؛ ۳۱:۲۰

روز بعد، صبح زود برخاسته، قربانگاهی ساختند و بر روی آن قربانی‌های سلامتی و سوختنی تقدیم کردند.^۵ آنها می‌گفتند: «وقتی که برای مشورت در حضور خداوند در مصفه جمع شدیم آیا قبیله‌ای از اسرائیل بود که به آنجا نیامده باشد؟» (در آن موقع همه با هم قسم خورده بودند که اگر یکی از قبایل، از آمدن به حضور خداوند خودداری نماید، حتماً باید نابود گردد.)^۶ قوم

۴:۲۱
تث ۵:۱۲ و ۴
۲ سمو ۲۵:۲۴

برای جلوگیری از تبدیل مشکلات قابل حل به نزاع‌های بزرگ، باید اقدامی قاطعانه، سریع، عاقلانه، و با قدرت صورت گیرد، پیش از آنکه اوضاع از کنترل خارج گردد.

۴۸:۲۰ قبیله بنیامین در نهایت از عواقب این قتل عام بهبود یافت. شائول، اولین پادشاه اسرائیل، از این قبیله بود (۱ سموئیل ۹:۲۱). ملکه استر (استر ۷:۵-۲) و پولس رسول (رومیان ۱:۱۱) نیز از قبیله بنیامین بودند.

۴۸:۴۶:۲۰ اثرات این تجاوز و قتل وحشتناک هرگز نمی‌بایست به خارج از اجتماعی که این اتفاق در آن افتاد، سرایت می‌کرد؛ مردم محل می‌بایست مسؤولین جنایت را همانجا به سزای اعمالشان می‌رساندند و بی‌بند و باری را که موجب جنایت شده بود، اصلاح می‌کردند. به‌جای این کار، اول مردم آن شهر و بعد همه قبیله بنیامین از این شرارت دفاع کردند و تا جایی پیش رفتند که به‌خاطر آن درگیر جنگ شدند.

اسرائیل بسبب نابود شدن قبیله بنیامین، سوگوار و غمگین بودند و پیوسته با خود می گفتند: «از قبایل اسرائیل یک قبیله نابود شد. ۷ اکنون برای آن عده ای که باقیمانده اند از کجا زن بگیریم؟ زیرا ما به خداوند قسم خورده ایم که دختران خود را به آنها ندهیم؟»

۸ برای اینکه معلوم شود کدام قبیله از قبایل اسرائیل از آمدن به مصفّه خودداری کرده بود، آنها به شمارش قوم پرداختند. سرانجام معلوم شد که از یابیش جلعاد هیچکس نیامده بود. ۱۰ و ۱۱ پس اسرائیلی ها دوازده هزار نفر از بهترین جنگاوران خود را فرستادند تا مردم یابیش جلعاد را نابود کنند. آنها رفته، تمام مردان و زنان و بچه ها را کشتند و فقط دختران باکره را که به سن ازدواج رسیده بودند باقی گذاردند. تعداد این دختران چهار صد نفر بود که آنها را به اردوگاه اسرائیل در شیلوه آوردند.

۱۳ آنگاه اسرائیلیها نمایندگانی جهت صلح نزد بازماندگان قبیله بنیامین که به صخره رمون گریخته بودند، فرستادند. ۱۴ مردان قبیله بنیامین به شهر خود بازگشتند و اسرائیلیها آن چهار صد دختر را به ایشان دادند. ولی تعداد این دختران برای آنها کافی نبود.

۱۵ قوم اسرائیل برای قبیله بنیامین غمگین بود، زیرا خداوند در میان قبایل اسرائیل جدایی بوجود آورده بود. ۱۶ رهبران اسرائیل می گفتند: «برای بقیه آنها از کجا زن بگیریم، چون همه زنان قبیله بنیامین مرده اند؟ باید در این باره چاره ای بیاندیشیم تا نسل این قبیله از بین نرود و قبیله ای از اسرائیل کم نشود. ۱۸ ولی ما نمی توانیم دختران خود را به آنها بدهیم، چون کسی را که دختر خود را به قبیله بنیامین بدهد لعنت کرده ایم.» ۱۹ ولی بعد به یاد آوردند که هر سال در شیلوه عیدی برای خداوند برگزار می شود. (شیلوه در سمت شرقی راهی که از بیت ثیل به شکیم می رود در میان لبونه و بیت ثیل واقع شده بود.)

۲۰ پس به مردان بنیامینی گفتند: «بروید و خود را در تاکستانها پنهان کنید. ۲۱ وقتی دختران شیلوه برای رقصیدن بیرون آیند، شما از تاکستانها بیرون بیایید و آنها را بر بایید و به خانه های خود ببرید تا همسران شما گردند.» ۲۲ اگر

۱۰:۲۱
اعد ۱۸:۳۱

۱۳:۲۱
تت ۱۰:۲۰

۱۹:۲۱
یوش ۱:۱۸
داو ۳۱:۱۸
اسمو ۳:۱

۲۱:۲۱
خرو ۲۰:۱۵
داو ۳۴:۱۱

احتیاج به همسر داشتند تا قبیله را از خطر انقراض حفظ کنند. باقی گذاشتن زنان ازدواج نکرده یابیش جلعاد، به نظر می رسید که راه حل درستی باشد.

ما از همه اتفاقاتی که در پس قتل عام وحشیانه در یابیش جلعاد افتاد مطلع نیستیم، اما به نظر می رسد که بقیه قبایل اسرائیل از قبیله بنیامین الگو گرفتند. آنها منافع ملی را بر فرامین خدا ترجیح دادند و اعمال نادرست را موجه جلوه دادند تا اشتباهات گذشته را اصلاح کنند.

۱۲:۸-۲۱ قوم اسرائیل مرتکب فضاخت دیگری شدند. به خاطر سوگندی که عجلانه از روی احساسات یاد کرده بودند (۵:۲۱)، اکنون اقدام به نابودی شهر دیگری کردند. احتمالاً مردم اسرائیل عمل خود را با این نوع استدلالها توجیه می کردند: (۱) سوگند یاد شده شکستی نبود، و ایشان قسم خورده بودند که هر کسی که در جنگ با بنیامینی ها دست یاری ندهد، کشته شود. (۲) از آنجایی که همه زنان بنیامینی کشته شده بودند، معدود مردان باقیمانده

پدران و برادران آنها برای شکایت نزد ما بیایند به ایشان خواهیم گفت: آنها را ببخشید و بگذارید دختران شما را پیش خود نگه دارند؛ زیرا در این جنگ آنها بدون زن مانده بودند و شما نیز نمی‌توانستید برخلاف عهد خود رفتار کرده، به آنها زن بدهید.»

^{۲۳} پس مردان بنیامینی چنین کردند و از میان دخترانی که در شیلوه می‌رقصیدند، هر یک برای خود زنی گرفته، به سرزمین خود برد. سپس ایشان شهرهای خود را از نو بنا کرده، در آنها ساکن شدند.

^{۲۴} بنی‌اسرائیل پس از این واقعه، آن مکان را ترک گفته، هر یک به قبیله و خاندان و ملک خود بازگشتند.

^{۲۵} در آن زمان بنی‌اسرائیل پادشاهی نداشت و هر کس هر چه دلش می‌خواست می‌کرد.

۲۳:۲۱

داو ۴۸:۲۰

خدا، قهرمانانه‌ترین عمل است. مردانی مثل جدعون، یفتاح و سامسون به‌خاطر قهرمانی در جنگ به معروفیت رسیدند. اما زندگی شخصی‌شان از قهرمانی فاصله داشت. برای اینکه واقعاً قهرمان باشیم، باید هر روز در خانه، محل کار، کلیسا و جامعه وارد جنگ شویم تا پادشاهی خدا را پیاده کنیم. اسلحه ما معیارها، اصول اخلاقی، حقایق، و اعتقاداتی است که از کلام خدا می‌آموزیم. اگر به‌جای تلاش برای به دست آوردن گنج آسمانی، به جمع‌آوری غنائم جنگی دنیوی مشغول شویم، در جنگ شکست خواهیم خورد.

۲۵:۲۱ طی دوره داوران، مردم اسرائیل متحمل سختی شدند چون هر کس مسؤول خودش بود و بر حسب تشخیص خودش بین درست و غلط عمل می‌کرد. این امر نتایج وحشتناکی به‌بار آورد. دنیای ما شبیه آن زمان است. افراد، گروهها و جوامع بدون رجوع به خدا خود را مسؤول تام زندگی خود کرده‌اند. وقتی مردم خودخواهانه و به هر قیمت، در پی ارضای تمایلات شخصی خود باشند، تاوان این کار را باید همه بپردازند. تسلیم کردن تمام برنامه‌ها، خواسته‌ها، و انگیزه‌هایمان به